

## دهه ۶۰، سرکوب و قتل عام خونین زندانیان

کشتار از مشخصه های بارز نظام سیاسی و اقتصادی حاکم بر ایران است. در سراسر تاریخ نکبت بار این رژیم مذهبی، هیچ دوره ای را نمی توان یافت که بدون اعمال خشونت، بگیر و ببند، زندان و اعدام سپری شده باشد. از هر روز و گذرگاهی که به عرصه های وجودی جمهوری اسلامی وارد شویم، چیزی جز مرگ پیش رویمان نخواهد بود. در واقع، خشونت حاکم بر این رژیم ریشه در ماهیت دینی و اسلامی آن دارد. سببیت و درنده خویی آنچنان با ماهیت وجودی این نظام در آمیخته است که خمینی و دارو دسته اش قبل از این که بر مسند قدرت سوار شوند، به اعمال خشونت در جامعه روی آوردند. وحشیگری های اوباشان خمینی چندین ماه پیش از آنکه استبداد پادشاهی سرنگون شود آغاز شد. از همان زمانی که دارو دسته عربده کش خمینی، هیچ شعاری غیر از شعارهای مذهبی و دیکته شده از طرف ارتجاع دینی را برنتافتند. اوباشان خمینی، در یک استراتژی کاملاً برنامه ریزی شده از همان اوج گیری تظاهرات علیه رژیم سلطنتی، به تجمعاتی که شعاری خارج از منویات خمینی سر می دادند، یورش بردند و زنجیر بر کرده آنان کشیدند. از این رو، اگر به تاریخ شکل گیری جمهوری اسلامی نیک بنگریم، کمتر روزی را می توان یافت که چنگال اهریمنی این رژیم، خون چکان نبوده باشد. خون قهرمانان این دیار، خون ملیت های تحت ستم، خون جانبختگان راه آزادی و سوسیالیسم، خون زنان و مردان پیکارگری که در دفاع از منافع توده ها و آرمان های کارگران و زحمتکشان استوار ایستادند، جسم و جانشان زیر شکنجه متلاشی شد، اما هرگز تسلیم پیام اوران مرگ نشدند.

در صفحه ۲

## گفتگو با رفیق توکل

(قسمت سوم و پایانی)

در صفحه ۷

## خلاصه ای از اطلاعاتی های سازمان

در صفحه ۴

## زمینه های شکل گیری و چرائی از هم پاشی شوراهای کارگری (سال های ۶۰ - ۵۷)

حاکمیت طولانی رژیم های دیکتاتوری و استبدادی بر ایران و محرومیت کارگران از آزادی های سیاسی و دموکراتیک، طبقه کارگر ایران را از تشکیل های طبقاتی خود محروم ساخته و امر تشکیل یابی این طبقه را به تأخیر انداخته است. سرمایه داری حاکم بر ایران نه فقط با آزادی های سیاسی رایج در نظام های بورژوائی غرب و نرم های موجود به رسمیت شناخته شده در مورد آزادی تشکیل های کارگری بیگانه است بلکه ذاتاً نقض کننده هرگونه حقوق دموکراتیک، مخالف سرسخت آزادی های سیاسی و دموکراتیک و مدافع و مروج ارتجاع سیاسی است. هر تلاش و فعالیتی لاقفل در طول نیم قرن اخیر از سوی طبقه کارگر

در صفحه ۲۰

## چرا سال ۶۰

از تابستان سال ۶۰ به عنوان یکی از مهم ترین برهه های تاریخ ایران نام برده می شود. اما برای درک تحولاتی که در آن زمان رخ داد و پاسخ به چرایی اهمیت آن، ناگزیر به بررسی شرایطی باید پرداخت که بر بستر آن، جنایات و سرکوب سال ۶۰ آغاز گردید.

واقعیت این است که حکومت اسلامی از همان ابتدا سرکوب دستاوردهای انقلاب نیمه کاره ۵۷ را در دستور کار خود قرار داده بود. اما این تنها از تابستان سال ۶۰ است که ضد انقلاب با تهاجم همه جانبه خود در شرایطی خاص (جنگ ایران و عراق و خیانت اکثریت) انقلاب را در هم شکسته و ضدانقلاب تثبیت می شود.

هنگامی که تهاجم نیروهای گارد شاه به پادگان نیروی هوایی، جرقه ی شعله ور شدن آتش قیام را در صبح روز ۲۱ بهمن زد، تمام نقشه های سازش که امثال ژنرال هویزر با نمایندگان خمینی (بهشتی و بازرگان) بر سر آن توافق کرده بودند، در هم ریخته و توده های مسلح با سرنگونی شاه، در عمل آزادی را به چنگ آوردند. اما قیام مسلحانه ی بهمن ۵۷ هرگز به یک انقلاب پیروزمند فرا نروید. ضعف سازمان های سیاسی کمونیست و طبقه ی کارگر و کمبود آگاهی در میان توده ها که هر دو ریشه در سرکوب و خفقان حاکم در سلطنت پهلوی داشت، مانع از رویش یک آلترناتیو انقلابی گردیده و در خلاء آن، خمینی و دارو دسته ی او توانستند با تکیه بر نقش و نفوذ روحانیت که باز این نفوذ را می توانست مرهون

در صفحه ۵

## نقش تشکلات سیاسی راست در استقرار و تحکیم استبداد

بررسی تاریخی با روش دیالکتیک مارکسیستی، پدیده ها را از زاویه ارتباط داخلی آنها و تأثیرات متقابل اشان می بیند. این روش مخالف بررسی پدیده ها به صورت جداگانه است و هر پدیده ای را در ارتباط با دیگری می داند. به همین جهت نمی توان پدیده ای را با خارج کردن از بستر تاریخی اش فهمید و تجزیه و تحلیل کرد. پدیده های تاریخی را نمی توان بر نقشه های از پیش تهیه شده مطابقت داد چرا که آنها واقعاً رخ داده اند و حیاتی را پشت سر گذاشته اند. لذا روش مارکسیستی بررسی تاریخی بر خلاف دیگر روش ها، واقعیات را وارونه نمی کند و رویدادها را از بستر تاریخی شان جدا نمی نماید. به همین جهت است که مارکسیسم توانایی آن را دارد که ماهیت پدیده های اجتماعی بسیار پیچیده مانند طبقات و دولت را توضیح دهد و چارچوب های

در آغاز چهارمین دهه استقرار استبداد اسلامی در ایران، بررسی نقش کنشگران اجتماعی از نظر تاریخی دارای اهمیت فراوانی ست تا بتوان از گذشته درس آموخت و از تکرار اشتباهات امتناع ورزید.

بررسی پدیده ها و رویدادها در پیوند با شرایط تاریخی شان که به پیدایش آنها منجر شده است در رابطه با ایران از این جهت پندآموز است که رژیمی که پس از سرنگونی انقلابی رژیم شاهنشاهی مستولی شد رژیمی ضدانقلابی و مردم ستیز بود. سران این رژیم به رهبری خمینی تلاش های اصلی خود را متوجه جلوگیری از اجرای خواست های عمومی انقلاب در رابطه با آزادی ها و نهادهای خودگردان توده ای و کارگری در چارچوب شوراها کردند. آنان به علاوه یک رشته آزادی های فردی موجود را از اعضای جامعه سلب و حقوق اجتماعی آنان را محدود نمودند.

در صفحه ۱۴

## دهه ۶۰، سرکوب و قتل عام خونین زندانیان

در تمام این سال‌ها، ره آورد جمهوری اسلامی برای مردم ایران، چیزی جز تباهی و ویرانگری نبود. به رغم این که تاریخ‌نگین این رژیم مملو از سببیت، وحشیگری و درنده‌خویی است، اما در این میان، سال‌ها و دوره‌هایی وجود دارند که از مرگ نیز فراترند. سال‌هایی که به جز دالان‌های مرگ و خون و جنون، چیز دیگری در آن یافت نمی‌شود. دالان‌های شکنجه، دالان‌های شرحه شرحه شدن پیکرها، دالان‌هایی با بدن‌های سوخته و پاهای متلاشی شده، دالان‌هایی انباشته از پیکرهای خونین اعدام‌شدگان. بی‌هیچ شبهه‌ای دهه ۶۰، یکی از همان دوره‌های مرگ‌آور جمهوری اسلامی است که از هر نقطه‌اش خون شتک می‌زند. دوره‌ای که از ۳۰ خرداد ۶۰ آغاز و پس از عبور از تونل‌های مرگبار سال‌های ۶۰ تا ۶۳، در تابستان ۶۷ به دریای خون نشست.

جمهوری اسلامی بنا به ماهیت ارتجاعی‌اش، از همان فردای قیام شکوه مند ۲۲ بهمن، کمر به نابودی دست آوردهای انقلاب توده‌ها بست. با گذشت هر روز، یورش به اجتماعات، ملیت‌های تحت ستم، دکه‌های روزنامه‌فروشی، محدودیت زنان و سازمان‌های سیاسی شدت یافت. خمینی و دارو دسته‌اش، برای خانه‌نشین کردن توده‌های بپاخاسته و جلوگیری از تعمیق انقلاب و ممانعت از رشد روزافزون سازمان‌های سیاسی و به‌طور اخص سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران، از همان آغاز به قدرت رسیدن، سیاست سرکوب را برگزید. گرایش و پیوستن موج وار جوانان، دانشجویان و توده‌های آگاه به سازمان فدائیان و نفوذ روزافزون آن در میان کارگران مبارز و کمونیست، رژیم را به شدت هراسان کرد. نظام سرمایه‌داری و ارتجاع دینی حاکم بر ایران، به درستی می‌دانست، تا سازمان‌های سیاسی در صحنه مبارزه علیه جمهوری اسلامی حضور دارند، مهار توده‌هایی که از دل قیام بهمن بیرون آمده‌اند، خیال باطلی بیش نیست. لذا، سرکوب سازمان‌های سیاسی، در استراتژی مدون جمهوری اسلامی قرار گرفت. جمهوری اسلامی که سودای باز پس‌گیری همه دست‌آوردهای قیام شکوه مند ۲۲ بهمن و به تبع آن شکست قطعی انقلاب را در سر داشت، پیش از آنکه ۳۰ خرداد در کار باشد، پیش از آنکه سازمان مجاهدین خلق حرکت مسلحانه خود را آغاز کند، در نمان خانه امنیتی رژیم، استراتژی قلع و قمع سازمان‌های انقلابی را مدون کرد (۱). این استراتژی، در بهمن ماه ۵۹ توسط دستگاه‌های امنیتی و قضایی جمهوری اسلامی تصویب گردید. برای سهولت پیشبرد امر سرکوب، سازمان‌های انقلابی به گروه‌های متخاصم بالفعل و متخاصم بالقوه تقسیم شدند. سرکوب سازمان‌های متخاصم بالفعل، از جمله حزب دموکرات، کومله، پیکار، سازمان چریک‌های فدائی خلق (اقلیت) و چریک‌های فدائی (اشرف‌دهقانی) در مرحله اول و سرکوب سازمان‌های متخاصم بالقوه، از قبیل سازمان مجاهدین خلق، رزمندگان، راه کارگر و آرمان‌مستضعفین، در گام بعدی استراتژی آدم‌کشان جمهوری اسلامی قرار گرفت. در منتهی‌الیه این استراتژی

سرکوب، اسامی سازمان‌های مدافع جمهوری اسلامی از قبیل حزب توده و سازمان فدائیان (اکثریت) ثبت شده بود. دو جریانی که به رغم همه خوش‌خدمتی و دفاع همه‌جانبه‌شان از رژیم، باز هم در لیست برنامه سرکوب جمهوری اسلامی قرار داشتند.

طبق اسناد منتشر شده در ۱۳ خرداد ۶۰، جمهوری اسلامی با تمام قدرت برای سرکوب سازمان‌های انقلابی و به تبع آن اعمال خشونت عریان در جامعه آماده شده بود. ۳۰ خرداد و ورود سازمان مجاهدین خلق از فاز سیاسی مبارزه به فاز نظامی، عملاً زمان زود هنگام سرکوب و گشتارگسترده نیروهای انقلابی را برای خمینی و دارو دسته‌اش فراهم ساخت. ۳۰ خرداد، فرصت طلایی را که جمهوری اسلامی به دنبالش بود، در اختیارش گذاشت.

ماشین‌کشتار جمهوری اسلامی، بدون کمترین تاخیری به کار افتادند. اعدام، وحشی‌گری و دیو درنده‌خویی رژیم، از هر سو تنوره‌کشان به حرکت در آمد. زندان و زندانیان سیاسی، نخستین خاکریزی بودند که در مسلخ آدم‌کشان جمهوری اسلامی قربانی شدند. روز ۳۱ خرداد، ۲۳ زندانی سیاسی از جمله سعید سلطانپور و محسن فاضل به جوخه‌های مرگ سپرده شدند. زندانیانی که از هفته‌ها و ماه‌ها پیش، بدون هیچ جرمی دستگیر و در زندان‌های جمهوری اسلامی بسر می‌بردند. موج کشتار و اعدام به سرعت، تمام جامعه را فرا گرفت. هواداران و فعالان سازمان‌های انقلابی، گروه‌گروه دستگیر و راهی زندان شدند. شکنجه‌دستگیرشدگان، به سیاست روز بازجویان و نیروهای اطلاعاتی رژیم تبدیل شد. فحش، کتک، تحقیر، انفرادی، گرسنگی و بی‌خوابی، تنها روال معمولی زندان بود. شلاق، سوزاندن بدن، کشیدن ناخن، تجاوز به زندانیان، اتصال برق به آلت تناسلی و ده‌ها شکنجه دیگر به وفور به کار گرفته شدند. خانه‌های امن شکنجه‌یکی پس از دیگری شکل گرفتند. شکنجه‌دستگیرشدگانی که احتمال اعدام‌شان وجود داشت از حد تصور خارج شد. آثار شکنجه، زخم، تاول‌های چرکین و ناخن‌های کشیده همه بر اجساد جان‌باختگان نقش بسته بود. اجساد بسیاری از اعدام‌شدگان مخفیانه دفن می‌شد. رژیم برای جلوگیری از بازتاب اعمال شکنجه‌های مخوف و وحشت‌آز رسوایی، اجساد شکنجه‌شدگان را تحویل خانواده‌هایشان نمی‌داد (۲). بی‌دادگاه‌های رژیم برای صدور حکم اعدام، نیازی به هیچ‌گونه مدرک مستندی نداشتند. تنها کشف یک اعلامیه، فلفل نمک، سرکه و هر وسیله برنده دیگری برای صدور حکم اعدام کافی بود. دستگاه‌های تبلیغاتی رژیم از جمله دوربین‌های تلویزیون، مدام همین ابزارهای به اصطلاح جرم را به نمایش می‌گذاشتند تا درنده‌خویی و اعدام‌های روزانه جمهوری اسلامی را توجیه کنند. در هفته‌ها و ماه‌های نخست پس از ۳۰ خرداد، دستگیرشدگان ظرف کمتر از دو ساعت محاکمه و بدون اینکه هویت‌شان مشخص شود به جوخه‌های مرگ سپرده شدند. دستگاه‌های آدم‌کشی رژیم، هر روز شتاب بیشتری می‌گرفتند. روزانه ده‌ها

نفر تیرباران و اسامی اعدام‌شدگان نیز، علنا در رسانه‌های رژیم درج و اعلام می‌گردید. طبق آمارهای اعلام شده، طی سه ماه اول بعد از ۳۰ خرداد، حدود ۱۸۰۰۰ نفر دستگیر (۳) و ظرف چهار ماه اول بعد از ۳۰ خرداد نیز، حدود ۲۰۰۰ نفر به جوخه‌های مرگ سپرده شدند (۴).

هدف از این همه بگیر و ببند، اعدام‌های گسترده و اعلام علنی اسامی اعدام‌شدگان، ایجاد رعب و وحشت در جامعه بود. وحشیگری و درنده‌خویی رژیم، آنچنان شتاب گرفت که حتا کودکان و نوجوانان نیز از اعدام در امان نماندند. اعدام دختران ۱۴ ساله، موجی از تفر در جامعه ایجاد کرد. در پی این انزجار عمومی، محمدی‌گیلانی حاکم شرع رژیم، روز دوم تیر ماه ۶۰، در مقابل دوربین قرار گرفت و منکر اعدام دختران ۱۴ ساله شد. اما روز بعد در مصاحبه دیگری، لاجوردی دادستان جلد تهران در جلوی گیلانی و با وقاحت تمام اعدام نوجوانان را تایید و اعتراف کرد که "این دختران، سیزده ساله بودند" (۴).

در این سال‌ها، فقط زندانیان نبودند که چنگال‌های مخوف اختاپوس خشونت حاکم بر جمهوری اسلامی گلوی‌شان را می‌فشرده. در بیرون از زندان نیز، وحشیگری، درنده‌خویی و سرکوب عریان، کل جامعه را فرا گرفته بود. نیروهای فعال اجتماعی، هواداران و کادرهای سازمان‌های انقلابی هر لحظه با خطر دستگیری و اعدام مواجه بودند. توده‌ها به بی‌رحمانه‌ترین شکل ممکن سرکوب می‌شدند. خانواده‌های زندانیان سیاسی با انواع توهین و تحقیر مسئولان زندان و بازجویان فرزندان‌شان مواجه بودند. در واقع، زندان، شکنجه و اعدام روزافزون زندانیان، بازتاب عینی سرکوب و خشونت حاکم بر کل جامعه بود. قسمت اعظم نیروهای آگاه، جوان‌پرورش و فعال سازمان‌های انقلابی در زندان بودند. اعدام و سرکوب زندانیان از طرف رژیم، یک پیام مشخص برای جامعه داشت. هرگونه مخالفت و مبارزه علیه جمهوری اسلامی، یعنی زندان، شکنجه و مرگ. این پیام جمهوری اسلامی به هواداران سازمان‌های رزمنده و مردم ایران در بیرون از زندان بود. از این رو، زندان و سرکوب زندانیان، به بی‌رحمانه‌ترین شکل ممکن در کانون توجه نیروهای امنیتی، بازجویان، زندانبانان و دستگاه قضایی رژیم قرار گرفت.

مبارزه‌ای که در متن جامعه وجود داشت، تبلور عینی‌اش در زندان متجلی بود. مقاومت زندانیان، رژیم را آزار می‌داد. رخنه این مقاومت به بیرون از زندان، امید و ایستادگی را در توده‌ها زنده نگاه می‌داشت. بازتاب بیرونی پایداری زندانیان در زیر شکنجه و مرگ، پیام مرگبار جمهوری اسلامی را خنثا می‌کرد. در کنار پیام رژیم به توده‌ها، که چیزی جز شکنجه و مرگ نبود، زندانیان نیز پیام دیگری برای توده‌ها داشتند. مقاومت زندانیان در برابر شکنجه، درنده‌خویی و خشونت حاکم بر زندان، همانا، پیام پایداری و ایستادگی توده‌ها علیه رژیم بود. جمهوری اسلامی برای شکست قطعی انقلاب و

اختاپوس مرگ، در کمتر از دو ماه زندان و ایران را به تباهی کشاند. سالی که مادران، برای همیشه سوگوار شدند، کودکان در حسرت دیدار پدر ماندند، پدران قامت خمینند و همسران بر خاک خاوران، شروه خوان این همه شقاوت و بی رحمی خمینی شدند.

تیر ماه ۶۷ جنگ به پایان رسید. پس از هشت سال جنگ ارتجاعی و ویرانگر ایران و عراق، جمهوری اسلامی در ۲۷ تیرماه ۶۷ قطعنامه‌ی ۵۹۸ سازمان ملل، مبنی بر پایان جنگ را پذیرفت. دو روز بعد، درشامگاه ۲۹ تیر، خمینی بر صفحه‌ی تلویزیون ظاهر و "جام زهر" را سر می‌کشد. روز ۳۱ مرداد، عملیات "فروغ جاویدان" مجاهدین خلق با کمک نیروی هوایی عراق برای ورود به خاک ایران آغاز می‌گردد. غروب ۵ مرداد، سران جمهوری اسلامی خبر شکست مجاهدین را در عملیات "مرصاد" اعلام کردند. جمهوری اسلامی که از قبل برای اعمال سرکوب و کشتار بیشتر لحظه شماری می‌کرد و می‌خواست خود را از "شر" زندانیان سیاسی خلاص کند، با برخورداری از تجربه نخستین اقدام کشتار گروهی زندانیان سیاسی در ۳۱ خرداد ۶۰، این بار نیز کشتار جمعی زندانیان سیاسی را در صدر برنامه‌های خود قرار داد. انجام عملیات "فروغ جاویدان" مجاهدین خلق، این بار نیز بهانه‌ای شد تا مجموعه هیئت حاکمه ایران در یک اقدام جنون آمیز زندانیان سیاسی را قربانی کند. فرمان مستقیم خمینی جهت قتل عام زندانیان سیاسی اعم از مجاهد و کمونیست صادر شد. موسوی اردبیلی، قاضی القضاة، علی خامنه‌ای رئیس جمهور، هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس، میر حسین موسوی نخست وزیر و محمد موسوی خوئینی‌ها، دادستان کل کشور، از جمله مسئولان درجه اول نظام در مقطع فاجعه قتل عام زندانیان سیاسی بودند. نمایندگان وزارت اطلاعات، دادستانی و دادگاه‌های شهرهای سراسر کشور با همدستی باججویان، مسئولان و دیگر گردانندگان زندان‌های جمهوری اسلامی، هیئت گزینش و عاملان اجرایی قتل عام هزاران زندانی سیاسی در تابستان ۶۷ شدند.

با شروع قتل عام، ورود روزنامه به درون زندان‌ها تعطیل، شنیدن صدای رادیو از نگهبانی زندان قطع و تلویزیون‌ها از بندها خارج می‌گردند. همزمان با اقدامات فوق به مدت دو ماه ملاقات زندانیان نیز با خانواده‌های شان در زندان‌های سراسر کشور قطع می‌گردد. زندان و زندانیان در بی خبری مطلق و قرنطینه‌ی کامل قرار داده می‌شوند، تا جنایت هولناک کشتار هزاران زندانی سیاسی در چهار دیواری بسته‌ی زندان‌های جمهوری اسلامی به دور از هرگونه درز خبر به بیرون، صورت گیرد. دادگاه‌های دو دقیقه‌ای در محوطه‌ی زندان‌های سراسر کشور شروع به کار می‌شوند. گروه گروه از زندانیان که همگی دوران محکومیت خود را می‌گذرانند، از بندها خارج و دقایقی بعد حلق آویز بر بالای دار جان می‌بازند.

قتل عام هزاران زندانی سیاسی در میان سکوتی که ایران را فرا گرفته بود به وقوع پیوست و

چند ساله‌ی جمهوری اسلامی با آن قابل قیاس نیست. در این دوره، تمامی اعضا و کادرهای سازمان‌های مبارز و انقلابی که دستگیر شده بودند به وحشیانه‌ترین شکل ممکن شکنجه شدند. گروهی از آنان زیر شکنجه‌های مداوم و قرون وسطایی باججویان جمهوری اسلامی جان باختند و اکثریت قریب به اتفاق شان نیز، به جوخه‌های مرگ سپرده شدند.

به رغم این همه مرگ، به رغم این همه ویرانگری و تباهی حاکم بر زندان، و به رغم شکنجه‌های غیر قابل تصور سال‌های ۶۰ تا ۶۳، آنچه در نهایت پا برجا ماند، مقاومت ستودنی زندانیان بود. زندانیانی که با تحمل دو سال بودن در انفرادی‌های گهر دشت، سرفراز ماندند. زندانیانی که با نشستن بیش از شش ماه در قیامت قزل حصار، پرچم مقاومت زندان را در اهتزاز نگه داشتند. زندانیانی که در زندان‌های اوین، شیراز، اهواز، بندر عباس، گیلان، مازندران و صدها زندان دیگر بر شکنجه‌گران پیروز شدند و مرگ را سرودی دیگر کردند. سرودی پر تپش‌تر از زندگی. مقاومتی که سرانجام سرکوبگران رژیم را به عقب نشینی واداشت. سیاست سرکوب عریان، در پس پرده رفت تا زمانی دیگر، بی‌رحمانه‌تر از پیش چهره نماید.

از نیمه‌ی دوم سال ۶۳، سیاست عریان مشت آهنین سرکوب، شکنجه و فشار برای زندانیان محکوم و حکم گرفته در زندان‌های مرکز به ظاهر رنگ می‌بازد. توابان کم کم قامت‌شان خمیده می‌شود و از من اقتدار سرکوب، به حاشیه زندان رانده می‌شوند. سالی که مردان نقاب بر چهره‌ی سیاست مشت آهنین، چماق‌ها را پنهان و با سبدهای هویج هدایت زندان را بدست گرفتند.

سال ۶۴، شروع چرخش توازن قوا به نفع زندانیان مقاوم بود. سال الیتام یافتن از زخم‌های فشار، سرکوب، شکنجه و اعدام‌های گسترده‌ی سال‌های سپری شده. سال دوباره شکفتن زندانیان. سال بازگشت اعتماد بنفس همگانی زندانیان سرکوب شده. سال آزادی تعدادی از زندانیان سیاسی.

سال ۶۵، سال شروع پیشروی زندانیان برای رسیدن به جایگاه و خواستگاه انسانی زندانی سیاسی بود. سال فرو ریختن اقتدار زندان بانان. سال شکفتن دوباره اعتماد بنفس خانواده‌های زندانیان. سال هم‌زمانی و هم‌بستگی بیشتر خانواده‌ها و زندانیان سیاسی. سال مطالعه و تشکل زندانیان برای زندگی انسانی‌تر در درون زندان.

سال ۶۶، سال گسترش روزافزون اقتدار زندانیان در مقابل زندانبانان. سال امید و همبستگی خانواده‌ها در مقابل درب زندان‌ها. سالی که دیگر، رییس زندان و زندانبانان قادر نبودند با ارباب و نیرنگ، خانواده‌ها را بفریبند. سالی که خانواده‌ها به فرزندان زندانی‌شان، بیش از پیش اعتماد می‌کردند و زندانیان نیز از این اعتماد آگاهانه، در خود و در درون زندان نیرو می‌گرفتند. سالی که زندانیان، بیش از هر چیز، در جهت کسب هویت سیاسی شان پیش می‌رفتند.

سال ۶۷، سالی که دوباره "زنگ بزرگ خون به صدا درآمد" و هزاران زندانی محکوم در زندان‌های جمهوری اسلامی پُرپر شدند. سالی که

بازپس‌گیری دست آوردهای قیام شکوهمند ۲۲ بهمن، از یک طرف تلاش می‌کرد با بورش و سرکوب سازمان‌های انقلابی، راه مبارزه و اعتراضات کارگران و زحمتکشان در جامعه سد کند و از طرف دیگر در صدد بود با کشتار و سرکوب عنان گسیخته زندانیان، هرگونه مقاومت زندان را نیز در هم بشکند.

رژیم دینی و آدم‌کش خمینی، به نسل‌کشی‌ای که راه انداخته بود بسنده نکرد. هم‌زمان با اعدام‌ها و حذف فیزیکی مبارزین، شوهای تلویزیونی شکنجه‌شدگان نیز به راه افتاد. رژیم بر این باور بود و تلاش می‌کرد با نمایش اعتراضات زندانیان شکنجه‌شده، آرمان‌ها و اندیشه‌های انقلابی آنان را نیز در درون جامعه به وهن تبلیغاتی خود آلوده سازد. برای دست‌یابی به این هدف، آزار و شکنجه زندانیان از مراحل باججویی فراتر رفت و زندانیان محکوم را نیز در بر گرفت.

اجرای قوانین ضد انسانی، یکی پس از دیگری بر زندانیان تحمیل شد. هر مقاومتی در درون زندان به سلابه کشیده شد. استفاده دو نفره از هر نوع وسایل خوراکی گرفته تا استفاده مشترک از شامپو، صابون و سیگار به عنوان "زندگی کمونی" تنبیهات سختی را به دنبال داشت. در بسیاری از زندان‌ها، انجام هرگونه ورزش و تحرکی ممنوع و به شدت سرکوب می‌شد. زندان گهر دشت کرج، کانون تحمل انفرادی‌های طولانی مدت برای زندانیان محکوم شد. ماندن در سلول‌های انفرادی از ماه و سال نیز گذشت. زندان قزل حصار، در تیول حاج داود رحمانی قرار گرفت. ضرب و شتم روزانه، بی‌خوابی و سرپا نگه داشتن ۲۴ ساعته زندانیان، روال معمول زندان شد. قیامت و تابوت به راه افتاد. مدت نشستن در سکوت دیوانه‌کننده تابوت، آن هم با چشم‌بند، از شش ماه نیز فزونی یافت. مدت انفرادی‌های تنبیهی گهر دشت به دو سال رسید. بی‌خوابی و سرپا نگه داشتن زندانیان در قزل حصار، از چهار شبانه‌روز هم فراتر رفت. زندان اوین تیول و جولان‌گاه لاجوردی جلاذ بود. اوین به کابوس دستگیرشدگان تبدیل شد. اوین دیگر یک زندان معمولی نبود، بلکه قتل‌گاه زندانیان بود. اختاپوس مرگ و شکنجه، فقط در زندان‌های مرکز بی‌توته نکرد. زندانیان شهرهای کوچک و بزرگ نیز از کابوس شکنجه و مرگ در امان نماندند. ایران، یک سره شکنجه‌گاه مرگ‌آوران جمهوری اسلامی شد. کارخانه‌های تواب‌سازی رژیم در تمام زندان‌ها به راه افتاد. فشار حاکم بر زندان، بسیاری از زندانیان کم ظرفیت و عاقبت‌جو را به همکاری با زندان بانان واداشت. زندانیان بریده و تواب، حاکم مطلق زندان شدند. تواب‌ها، در وحشی‌گری از زندانبانان و پاسداران پیشی گرفتند. جمهوری اسلامی، زندانیان بریده را برای سرکوب زندانیان مقاوم بسیج کرد. در زیر چرخ دنده‌های ماشین سرکوب، چه زندانیانی که جسم‌شان متلاشی و چه جان‌هایی که روان‌شان ویرانی شلاق و شکنجه‌گشت.

در سال‌های ۶۰ تا ۶۳، کابوس دستگیری، زندان، شکنجه و مرگ نه فقط در درون زندان‌ها، که سراسر جامعه را در کام خود گرفت. تعداد شکنجه و اعدام‌شدگان، آنچنان گسترده و فاجعه‌بار بود که جنایت هیچ دوره‌ای از حیات سی و

## خلاصه ای از اطلاعیه های سازمان

کمیته خارج از کشور سازمان فدائیان (اقلیت) در تاریخ ۱۱ اوت ۲۰۱۱ (۲۰ مرداد ۱۳۹۰) به مناسبت نأرامی ها و شورش های جوانان در لندن، اطلاعیه ای با عنوان "شورش جوانان در بریتانیا، خشم نسلی که رویاهایش به کابوس تبدیل شده!" صادر کرد.

در این اطلاعیه، علل شورش جوانان، یعنی "تعمیق و تشدید شکاف طبقاتی و تبعیضات اجتماعی" و "بحران لاینحل جهان سرمایه داری" برشمرده شده که به صورت "خشم سازمان نیافته نسلی که با فقر و تباهی و بی چشم اندازی مواجه است" بروز بیرونی یافته است.

اما رسانه های گروهی در این میان، همسو با نظم حاکم بر این کشورها، کوشیده اند نه تنها بر علل این سرکوب سرپوش بگذارند، بلکه با "تمرکز بر صحنه غارت فروشگاه ها و آتش زدن ساختمان ها و ماشین ها" می خواهند افکار عمومی را علیه این جوانان برانگیزند.

در بخش دیگری از اطلاعیه آمده است:

"گرچه رسانه های گروهی با تمرکز بر صحنه غارت فروشگاه ها و آتش زدن ساختمان ها و ماشین ها، سعی دارند ریشه ها و زمینه های اجتماعی - اقتصادی این اعتراضات را مسکوت بگذارند، اما این شورش ها، انفجار خشم سازمان نیافته علیه نظم موجودند. این صحنه ها بیش از هر چیز جلوه گاه بحران فعلی جهان سرمایه است.

فقر، بیکاری و فقدان چشم انداز روشن برای آینده، رویاهای نسل جوانی را که خواهان زندگی بهتر است، به کابوس تبدیل کرده است."

مسلم سرنوگونی جمهوری اسلامی دیر نیست. توده های مردم ایران برای روشن شدن کشتار ده ها هزار از فرزندان برومندشان که در حاکمیت جمهوری اسلامی به قتل رسیده اند در انتظار محاکمه و مجازات همه جنایتکاران جمهوری اسلامی به خصوص عاملان کشتار زندانیان سیاسی تابستان ۶۷ لحظه شماری می کنند.

### پیوست:

- ۱- کار شمار ۱۱۲، ۱۳ خرداد ۶۰
- ۲ و ۳- کار شماره ۱۳۱، ۲۲ مهر ۶۰
- ۴- کار شماره ۱۳۵، ۳۰ آبان ۶۰
- ۵- کار شماره ۱۱۶، ۱۰ تیر ۶۰

کتمان می کنند و یا در صورت پذیرش آن، نقش خود را در وقوع این جنایت هولناک انکار و مسئولیت کشتار را بر دوش دیگران می اندازند. تا جایی که پس از گذشت ۲۳ سال، هنوز پرداختن و وارد شدن به کشتار زندانیان سیاسی تابستان ۶۷، در داخل ایران برای سران رژیم جمهوری اسلامی جزء خطوط قرمز محسوب می شود.

توده های مردم ایران طی بیش از سه دهه، افت و خیزها و حوادث دردناک زیادی را پشت سر گذاشته اند. محروم شدن از آزادی و ابتدایی ترین حقوق انسانی همراه با فشار، سرکوب، کشتار و جنایتی که در این سال ها بر مردم ایران رفته است، نام جمهوری اسلامی ایران را در ردیف یکی از تبه کارترین رژیم های تاریخ معاصر ثبت کرده است. توده های مردم ایران به عینه دیده اند که، جمهوری اسلامی در هر دوره ای که توده ها به مبارزه علنی با این رژیم برخاسته اند، با شکنجه، تجاوز، اعدام و کشتار به استقبال توده ها رفته است. جوانان و توده های مردم ایران شاهد وحشیگری های جمهوری اسلامی بعد از انتخابات نمایشی خرداد ۸۸، بوده اند.

اتفاقات این سال، نزدیک ترین جنایات برجای مانده از وحشیگری های جمهوری اسلامی است. آنچه در سال ۸۸ بر مردم ایران رفت، تنها نمادی از درنده خویی، کشتار، تجاوز و سرکوب سال های دهه ۶۰ و به طور اخص کشتار جمعی هزاران زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ را به نمایش گذاشت. از مجموعه مسئولان نظام جمهوری اسلامی که در مقطع کشتار ۶۷ در راس هرم قدرت بودند، موسوی اردبیلی، رئیس قوه قضائیه، هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس، میر حسین موسوی نخست وزیر و محمد موسوی خوینبی ها، دادستان کل کشور، از جمله "اصلاح طلبان" نظام و منتقد علی خامنه ای رئیس جمهور وقت رژیم و حاکم مطلق کنونی جمهوری اسلامی هستند. همه این افراد بر انبوه کشته های زندانیان سیاسی و ویرانی توده های مردم ایران نشسته اند. این جنایت کاران، این گرگان درنده خوی سال های دهه شصت نه تنها، مسئولیت کمترین سهمی از قتل عام عمومی زندانیان سیاسی در مرداد و شهریور ۶۷ را به عهده نمی گیرند، بلکه با وقاحت تمام این جنایت بزرگ را کتمان نیز می کنند. توده های مردم ایران باید از این تجارب دردناک درس بگیرند و مسلما گرفته اند. همه جناح های جمهوری اسلامی در استقرار، استمرار و جنایات بی شمار این رژیم شریک هستند. این نظام را می بایست با همه کثافات و گندیدگی اش، به زباله دان تاریخ سپرد.

توده های مردم ایران به این واقعیت روشن رسیده اند که پایان دادن به درنده خویی، آدم کشی و جنایات بی حد حصر جمهوری اسلامی، تنها با سرنوگونی انقلابی این رژیم متحقق خواهد شد.

در این میان، کشورهای اروپایی ذوق زده از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل توسط جمهوری اسلامی ایران، فقط در فکر بستن قراردادهای کلان تجاری و نفتی با دو کشور ویران شده ایران و عراق بودند. میلیاردها دلاری که تا آن روز با صدور سلاح های جنگی به ایران و عراق بدست آورده بودند، این بار به اشکال دیگری کیسه های خود را گشوده بودند. برای قدرت های و نهادهای بین المللی در آن مقطع تاریخی نه واژه ای به نام حقوق بشر مطرح بود و نه جان هزاران زندانی سیاسی که در مسلخ جمهوری اسلامی قربانی شدند. لذا با سکوت خود، در مقابل جنایت هولناک کشتار جمعی هزاران زندانی سیاسی ایران، دست خمینی و دیگر رهبران جمهوری اسلامی ایران را برای عمل به چنین جنایتی باز گذاشتند. جنایتی که زخم خونبار آن هرگز با گذشت زمان التیام نمی یابد.

به رغم اینکه جنایات و کشتارهای صورت گرفته در سال های نیمه اول دهه ۶۰ به لحاظ کمی به مراتب از کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ گسترده تر بوده است. با وجود این، کشتار تابستان ۶۷ در ذهن و جان جامعه نقش پررنگ تری به خود گرفته است.

جمهوری اسلامی ایران در سال های نیمه اول دهه ۶۰ به بهانه ای "براندازی نظام" با تکیه بر قوانین قرون وسطایی خود تحت عناوین "محارب"، "منافق"، "ملحد" و "باغی" در سطح وسیع تری از مرداد و شهریور ۶۷ به کشتار و اعدام نیروهای انقلابی دست زد. در این سال ها، نیروهای سیاسی و انقلابی با استفاده از حق مشروع خود برای مبارزه با رژیم ارتجاعی و آدم کش، در مقابل آن صف آرایی کرده بودند. در واقع، مبارزه ای رو در رو و آشکار بین نیروهای انقلابی و جمهوری اسلامی در درون جامعه جریان داشت. رژیم نیز، تبلیغات خود را روی همین مبارزه ی مستقیم و رو در رو نیروهای انقلابی برای توجیه اعدام های گسترده ی افراد دستگیر شده متمرکز کرده بود. سران جمهوری اسلامی با تبلیغات شبانه روزی و متمرکز شدن روی همین امر، تا حدودی توانسته بود بخشی از اذهان عمومی را به انحراف بکشاند.

آنچه کشتار هزاران زندانی سیاسی ایران در تابستان ۶۷ را از هر جنایتی برجسته تر می کند و حس همدردی بیشتری را در وجود انسان های آگاه، محافل و مجامع بین المللی بر می انگیزد، مظلومیت این زندانیان جان باخته است. زندانیانی که دوران محکومیت خود را می گذراندند. سران جمهوری اسلامی ایران نیز بر این نکته آگاهی دارند و از این منظر بر عمق ماهیت اقدام جنایتکارانه خود واقف هستند. رهبران جمهوری اسلامی ایران که به کشتار و اعدام های سال های نخست دهه ۶۰ افتخار می کردند و اسامی ده ها زندانی اعدام شده را به صورت روزانه اعلام می کردند، در مورد کشتار ۶۷ خفقان گرفته اند. مسئولان وقت جمهوری اسلامی با آگاهی از ماهیت اقدام ضد انسانی شان که به عنوان جنایت علیه بشریت ثبت شده است، همچنان به دروغ و فریبکاری متوسل می شوند. آنان، با موضوع کشتار هزاران زندانی سیاسی در تابستان ۶۷ را

## یاد تمامی جانبختگان کمونیست، انقلابی و مبارز دهه ۶۰ گرامی باد

## چرا سال ۶۰

محمدرضا شاه باشد، خود را بر کرسی رهبری انقلاب نشانند و لیبرال - بورژواها نیز رهبری آن را پذیرفتند.

روز ۲۱ بهمن و در حالی که توده‌ها در کنار چریک‌های فدایی خلق و همافران در حال مسلح شدن بودند، آخوندهای طرفدار خمینی با بلندگو و سوار بر ماشین‌ها به میان توده‌ها آمده و اعلام می‌کردند که خمینی هنوز حکم جهاد نداده است. اما هنگامی که خمینی و اطرافیان‌اش دریافتند که توده‌ها به خانه باز نخواهند گشت و انقلاب سنجر به سنگر در حال پیشروی است، در غروب آن روز خمینی اعلام کرد که مردم به حکومت نظامی اعتنا نکنند. اما درست از فردای قیام، حکومتی که جانشین نظام سلطنتی شده بود، اقدامات خود برای نابودی دستاوردهای انقلاب نیمه‌کاره را آغاز کرد. آن‌ها می‌خواستند سبلی را که به راه افتاده بود، متوقف سازند.

اما دستاوردهای انقلاب ۵۷ برای کارگران و زحمتکشان چه بود؟

در جریان انقلاب ۵۷، کارگران نقش مهمی در شرایطی که به سرنگونی شاه منجر شد، داشتند. اعتصاب کارگران صنعت نفت بزرگ‌ترین ضربه را به رژیم شاه زد. حاصل این مبارزات تشکیل شوراهای مستقل کارگری و بالا رفتن آگاهی طبقاتی در میان کارگران بود. در کنار شوراهایی که در کارخانجات و صنعت نفت تشکیل شد، کارگران اصناف هم چون خیاط، بافنده سوزنی، کفاش و غیره نیز سندیکاهای خاص خود را سازمان دادند. کارگران پیشرو در بسیاری از کارخانجات حضور متشکل داشته و نشریات متعدد کارگری از جمله نشریه پیشناز متعلق به کارگران پیشرو منتشر گردید. در اول ماه مه سال ۵۸ بزرگ‌ترین تظاهرات کارگری در تاریخ ایران شکل گرفت و مراسم اول ماه مه به شکل بی‌نظیری برگزار شد. در اول ماه مه سال ۵۹ در تهران "ستاد سراسری برگزار کننده مراسم روز جهانی کارگر" به نمایندگی از ۳۱ سندیکا و شورا و تشکل‌های منطقه‌ای از میدان خراسان تظاهراتی را با شرکت ده‌ها هزار کارگر برگزار کردند. علاوه بر آن سازمان چریک‌های فدایی خلق نیز در بعدازظهر همان روز مراسمی را در میدان آزادی برگزار کرد. در سال ۶۰ اما شرایط به گونه‌ی دیگری رقم خورد، تشکلات مستقل کارگری نتوانستند مانند سال‌های ۵۸ و ۵۹ تظاهراتی را سازمان دهند و حکومت نیز با تمرکز نیروهای خود مانع شکل‌گیری تظاهرات متمرکز نیروهای انقلابی گردید. اما در تمام این سال‌ها - از فردای قیام تا خرداد ۶۰ - ما شاهد گسترش اعتراضات کارگری هستیم. اگرچه تشکلات کارگری - به ویژه بعد از آغاز جنگ - با معضلاتی روبرو می‌شوند و شرایط برای فعالیت کارگران پیشرو مشکل‌تر می‌گردد، اما اعتراضات کارگری به دلیل عدم پاسخ‌گویی رژیم اسلامی ادامه می‌یابند. به نارضایتی کارگران هم‌چنین باید اعتراضات حاشیه نشینان شهری، آواره گان جنگی و نارضایتی خرده‌بورژوازی مدرن شهری از وضعیت را اضافه نمود.

سازمان‌های سیاسی کمونیست و انقلابی نیز در

پی سرنگونی شاه و در فضایی که امکان فعالیت علنی برای آن‌ها فراهم شده بود، توانستند نیروهای بسیاری را جذب کرده و به طور مثال سازمان‌ها، از یک سازمان چریکی به سازمانی توده‌ای تبدیل گردید که حضور تشکیلاتی‌اش به تمامی شهرها، دانشگاه‌ها و اغلب کارخانجات و مدارس کشیده شده بود. کتب مارکسیستی به راحتی قابل دسترسی بودند و روزنامه‌ها و نشریات مستقل و یا رادیکال متعددی هم چون آیندگان، کتاب جمعه و آهنگر منتشر شدند. نشریات سازمان‌ها در بسیاری از نقاط به فروش می‌رسید و اطلاعیه‌ها و شعارهای سازمان در سطح وسیعی پخش می‌گردید. در تظاهرات‌ها و میتینگ‌های سازمان صدها هزار نفر شرکت می‌کردند. در کنار سازمان‌ها، سازمان مجاهدین نیز پایگاه توده‌ای وسیعی کسب نمود. دیگر سازمان‌های چپ (به ویژه سازمان پیکار) نیز هر کدام توانستند با سازماندهی نیرویی که به سمت آن‌ها آمده بود، تشکلات به نسبت وسیعی را سازمان دهند.

معلمان، زنان، دانشجویان و دانش‌آموزان نیز هر کدام به فراخور خود دارای تشکلاتی شدند. کانون مستقل معلمان و اتحاد ملی زنان دو نمونه از این تشکلات بودند. تشکلات دانشجویی و دانش‌آموزی پیشگام نیز به بزرگ‌ترین تشکل دانشجویی و دانش‌آموزی که وابسته به یک سازمان چپ بود در تاریخ ایران تبدیل شد. نه تنها در دانشگاه‌ها که حتی در برخی از مدارس، دانش‌آموزان پیشگام از دفاتر خاص خود برخوردار بودند.

با سرنگونی رژیم سلطنتی، خواست‌های مترادف شده‌ی خلق‌های تحت ستم نیز سرباز کرد. در کردستان مردم خواستار دموکراتیزه شدن حکومت و خودمختاری برای کردستان شدند. در ترکمن صحرا، شوراهای سراسری ترکمن صحرا با مصادره‌ی زمین‌های زمینداران بزرگ، به اداره‌ی شورایی این زمین‌ها دست زد.

اما حکومت اسلامی نمی‌توانست این دستاوردهای انقلابی را تحمل کند. تضاد انقلاب و ضد انقلاب از همان فردای قیام ۲۲ بهمن به شکل دیگری زاده شده بود و حکومت اسلامی وظیفه داشت تا تمام قد در نقش ضد انقلاب بر انقلاب بتازد و در نبرد سرنوشت، با شکست انقلاب، پایه‌های قدرت ضد انقلاب را تحکیم سازد.

زنان اولین گروهی بودند که به بهانه‌ی بی‌حجابی مورد "تکفیر" خمینی قرار گرفتند و اوباشان حزب الله به مراسم روز جهانی زن که باشکوه‌ترین آن نیز بود و در شرایطی برگزار گردید که هنوز یک ماه از سرنگونی شاه نمی‌گذشت، حمله کردند. در حالی که عقربه‌های ساعت، آغاز سال نو را نوید می‌داد، سالی که توده‌ها در انتظار تحقق خواست‌های‌شان بودند، تهاجم نظامی حکومت اسلامی از زمین و هوا به کردستان آغاز شد. ششم فروردین ماه، حکومت اسلامی اولین جنگ را به زحمت‌کشان ترکمن صحرا تحمیل کرد. در ۹ خرداد، چهارشنبه سیاه، در خرمشهر ده‌ها تن توسط نظامیان به فرماندهی تیمسار مدنی استاندار خوزستان به قتل رسیدند. تابستان ۵۸ رژیم تهاجم وحشیانه و سراسری خود به کردستان را در پی صدور فرمان خمینی در تاریخ ۲۷ مرداد آغاز کرد و در بهمن ماه دومین جنگ با آتش افروزی

پاسداران و ترور چهار رفیق فدایی که از رهبران شوراهای سراسری ترکمن صحرا بودند (با حکم خلخالی حاکم شرع منصوب خمینی) در ترکمن صحرا آغاز گردید. جنایت به حدی گسترش یافت که در ۱۱ شهریور ۵۸ پاسداران ۶۸ نفر از اهالی یک روستا به نام "قارنا" در هفت کیلومتری شهر "نقده" را قتل‌عام کردند.

تهاجم به کارگران نیز از همان ابتدا آغاز شد. در فروردین ماه تظاهرات کارگران بیکار در اصفهان به گلوله بسته شد که منجر به کشته شدن یک نفر گردید. در شهر صنعتی البرز در پی بازداشت و ضرب و شتم کارگران مبارز، یک کارگر به نام "قاسم طه" جان باخت. اعتراضات کارگری با خشونت نیروهای سرکوب روبرو شد و سه تن از نمایندگان کارگران صنعت نفت جنوب بازداشت شدند. در همان زمان امیر انتظام که سخنگوی دولت موقت بود کارگرانی را که با تشکیل شوراهای کارگری خواستار نظارت و کنترل در امور کارخانه‌ها شده بودند، ضد انقلابی خواند. مهرماه ۵۸ در انزلی نیز تیراندازی به سمت صیادان منجر به کشته شدن تعدادی گردید.

از تابستان ۵۸ دفاتر سازمان‌های سیاسی و خانه کارگر در تهران مورد تهاجم نیروهای چماق‌دار قرار گرفتند. بیش از آن در جریان حمله مسلحانه به دفتر سازمان ما در آبادان به تاریخ ۳۱ فروردین، ۷ نفر زخمی و ۳۹ نفر بازداشت شده بودند. در شهرهای گوناگون، تلاش حکومت بر آن قرار گرفت تا از فعالیت علنی و تبلیغاتی سازمان‌های چپ و رادیکال جلوگیری کند. این تلاش‌ها که با مقاومت نیروهای این سازمان‌ها روبرو شده بود، در برخی از شهرها به درگیری‌های وسیعی منجر شد. در اسفند ۵۹ در لاهیجان ۲ نفر و چندی بعد در قائم شهر ۳ نفر جان باختند. در ۲۲ خرداد سال ۶۰ در شهر کوچک املش این درگیری‌ها به کشته شدن ۲ دانش‌آموز انجامید. اخراج معلمان آگاه و انقلابی نیز از همان سال ۵۸ آغاز گردید و معلمان پیشگام با انتشار اطلاعیه‌ای در شهریور ۵۸ به این اقدام حکومت اعتراض کردند.

اما به رغم تمام این تهاجمات، رژیم تا بهار ۵۹ هنوز نتوانسته بود به نتایج چندانی دست یابد. در بهار ۵۹ دو اتفاق مهم وزنه را تا حدودی به نفع رژیم تغییر داد. اولین موضوع انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه‌ها بود. به رغم تعطیلی دفاتر سازمان‌ها، در دانشگاه‌ها دانشجویان انقلابی از جمله پیشگام هنوز به فعالیت خود ادامه داده و دارای دفاتر خاص خود بودند. دانشگاه‌ها به مرکز مهمی برای پیشبرد فعالیت‌ها و مبارزات علیه رژیم اسلامی تبدیل شده بودند. با تهاجم رژیم به دانشگاه‌ها در اردیبهشت ۵۹ که منجر به جان باختن تعدادی از دانشجویان به ویژه در اهواز، رشت، زاهدان و تهران شد، دانشگاه‌ها تعطیل گردید. در اهواز رژیم اسلامی بیشترین جنایات را مرتکب شد و جنتی که آن زمان امام جمعه اهواز بود بیشترین نقش را در رهبری این جنایات برعهده داشت. در این جنایات تعدادی از دانشجویان در دانشگاه و تعدادی نیز در بازداشت‌گاه جان خود را از دست دادند. چند نفر دیگر از جمله رفیق اسماعیل نریمیا که مجروحین را مداوا کرده بود، اعدام شدند. دومین ضربه به صف انقلاب، انشعاب بزرگ در

شرایط بحرانی و ناراضیاتی توده‌ها معتقد بودیم که باید در راستای سازماندهی کارگران و دیگر زحمتکشان و به تعویق انداختن تهاجم ارتجاع حاکم به نیروهای سیاسی حرکت نماییم. اما وقایع خرداد ماه با سرعتی چشم‌گیر یکی پس از دیگری به وقوع می‌پیوستند.

از ۱۷ خرداد، درگیری‌ها در تهران و در پی تعطیلی ۶ روزنامه و نشریه از جمله روزنامه "انقلاب اسلامی" به حکم لاجوردی دادستان انقلاب اسلامی شکل حادثی به‌خود می‌گیرد.

در روز سه شنبه ۱۹ خرداد، در جریان تظاهرات‌های موضعی سه نفر توسط پاسداران کشته می‌شوند. از ۱۷ خرداد به بعد روز به روز بر شدت درگیری‌ها افزوده شده و به شهرهای دیگر نیز کشیده می‌شود. با سخنرانی خمینی علیه بنی‌صدر و عزل وی از فرماندهی کل قوا در تاریخ ۲۰ خرداد، عملاً خمینی دستور تهاجم را صادر کرد. روز شنبه ۲۳ خرداد درگیری خشن‌تر شده و در حالی که دسته‌جات سرکوب سازمان یافته‌تر شده بودند، مردم و به ویژه هواداران مجاهدین تا حدودی مقابله به مثل می‌کنند. در این روز ۴ موتور نیروهای سرکوب به آتش کشیده می‌شود. براساس خبر منتشره در نشریه کار شماره ۱۱۴، تا روز ۲۴ خرداد ۲۳ جسد به سردخانه‌ها تحویل شده بود که در درگیری‌ها کشته شده بودند. روز ۲۵ خرداد نیز تظاهرات علیه قصاص در میدان فردوسی که توسط جبهه ملی اعلام شده بود با تهاجم وحشیانه‌ی نیروهای سرکوب روبرو می‌گردد.

روز ۲۷ خرداد، راهپیمایی کارگران شهر صنعتی البرز که شعار می‌دادند "کارگران اتحاد، اتحاد" و "مرگ بر بهشتی" توسط پاسداران به خون کشیده شده و بیش از ۱۰ کارگر جان می‌بازند. اما شلیک نهایی به این وضعیت در روز ۳۰ خرداد است. در این روز راهپیمایی اعلام شده از سوی مجاهدین با تهاجم نیروهای سرکوب به خشونت کشیده می‌شود. تعدادی کشته و تعدادی نیز صبح روز بعد در زندان اوین اعدام می‌شوند. روز بعد نیز رفیق سعید سلطان‌پور به همراه تعدادی دیگر اعدام می‌شوند. ظرف دو روز ۲۳ نفر در زندان اوین اعدام شده بودند. روز ۳۱ خرداد نیز مجلس، طرح عدم کفایت سیاسی رئیس‌جمهور را تصویب کرد.

از این تاریخ است که تهاجم وسیع و همه‌جانبه به دستاوردهای انقلاب آغاز گردید. ده‌ها هزار نفر دستگیر و هزاران نفر اعدام شدند. ضربات یکی پس از دیگری به تشکلات سازمان‌های سیاسی که در فضای علنی و نیمه‌علنی بعد از قیام ۵۷ رشد کرده بودند وارد می‌شد، به‌گونه‌ای که در همان سال ۶۰ بخش اصلی ارتباطات تشکیلاتی با قطع شده و یا ضربه خورده بودند. بسیاری از نیروها در محل زندگی و کار خود افراد شناخته شده‌ای بودند و بدین ترتیب توسط بسیج مستقر در مساجد، ادارات و یا دیگر محل‌های کارشناسایی و دستگیر شدند. در مدارس پس از بازگشایی آن‌ها، افراد انجمن اسلامی به شکار دانش‌آموزان انقلابی نشستند. در کارخانه‌ها نیز شوراهای واقعی منحل و انجمن‌های اسلامی قدرت بی‌سابقه‌ای یافتند. بسیاری از کارگران پیشرو اخراج، دستگیر و حتا اعدام شدند. حسن خوش‌قامت از کارگران

اسلامی منتشر شد که سر تا پا تهدید گروه‌های سیاسی مخالف حکومت بود. در بند ۸ این اطلاعیه آمده بود که هیچ حزب و گروهی مجاز به تشویق به اعتصاب، کم‌کاری و تحصن در کارخانه‌ها و دیگر مراکز کشور نبوده و در صورت مشاهده مجازات خواهند شد. با انتشار این اطلاعیه بار دیگر اکثریت و حزب توده با حمایت از حاکمیت، اطلاعیه‌ی سراسر ارتجاعی دادستانی را منشور آزادی نامیدند!! به موازات دستگاه‌های سرکوب، در مجلس اسلامی نیز لایحه‌ی مربوط به فعالیت گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی با همان محتوا و هدف مطرح گردید.

### ۳۰ خرداد ۶۰

در حالی که جناح غالب حاکمیت خود را برای سرکوب گسترده‌ی نیروهای سیاسی آماده می‌کرد، تضاد درونی حاکمیت نیز روزبه‌روز تعمیق می‌یافت. تضادی که از سوی ریشه در رشد بحران اقتصادی، گسترش فقر در میان توده‌ها، و خواست‌های بی‌پاسخ‌مانده و ناراضیاتی روزافزون آن‌ها داشت و از سوی دیگر جنگ قدرت، جنگی که میان دو جناح از بورژوازی برای قبضه‌ی قدرت درگرفته بود.

در جریان این تضادها، حزب جمهوری اسلامی با تکیه بر اهرم‌های قدرت و نقش خمینی در آن، دست بالا و در واقع قدرت اصلی را داشت. اما بنی‌صدر که به ریاست جمهوری رسیده بود، با استفاده از ناراضیاتی توده‌ها تلاش داشت تا با جذب آن‌ها و کشاندن‌شان به سمت شعارهای خود، ضمن آن‌که حزب جمهوری اسلامی را مسبب شرایط کنونی قلمداد سازد، موقعیت جناح رقیب را نیز تضعیف نماید. از اسفند ۵۹ رشد تضادهای درونی حاکمیت به جایی رسید که برکناری بنی‌صدر حتمی به نظر می‌آمد و نشریه کار ارگان سازمان ما همان زمان بر این موضوع انگشت گذاشت. در این شرایط، سازمان مجاهدین حرکت خود برای نزدیک شدن به بنی‌صدر و وارد شدن به بازی قدرت را آغاز کرد.

از آغاز شکل‌گیری حکومت اسلامی، به رغم جنایات متعددی که رژیم در سراسر ایران به ویژه در کردستان تا آن زمان مرتکب شده بود، سازمان مجاهدین هرگز مشارکتی در مقاومت و اعتراضات توده‌ها نداشت. آن‌ها تا آن زمان بیشتر نظاره‌گر وقایع بودند. اما در پی اوج‌گیری تضادهای حاکمیت، مجاهدین با این تحلیل که بهترین شرایط برای خزیدن به قدرت است، به بنی‌صدر نزدیک شده و در عمل یک طرف دعوا در حاکمیت را برگزیدند. وارد شدن مجاهدین به درگیری‌های درونی حاکمیت، بر شدت بحران و سرعت حوادث افزود. در سرمقاله‌ی نشریه کار شماره ۱۱۲ به تاریخ ۱۳ خرداد با نام "پیش از طوفان" بر سرعت وقایع پیش‌رو و لزوم آمادگی برای آن تاکید گردید. پیش از آن نیز، به ویژه با آغاز سال ۶۰ نشریه کار بارها بر این موضوع انگشت گذاشته بود. مجاهدین به این نتیجه رسیده بودند که شرایط برای سرنگونی حاکمیت مهیا می‌باشد و حتا در مذاکره با سازمان ما این موضوع را مطرح و خواستار همراهی سازمان شده بودند، اما ما با طرح این موضوع که توده‌ها هنوز آمادگی سرنگونی رژیم را ندارند، خواستار تلاش در راستای تدارک قیام بودیم. ما ضمن تاکید بر

سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران بود که در آن زمان مهم‌ترین تشکل سیاسی در برابر حکومت اسلامی بود. در پی این اشعاب، اکثریت کمیته‌مرکزی به همراه بخش بزرگی از تشکیلات به دامن حکومت غلطید و بدین ترتیب ضربه‌ی بزرگی بر صف انقلاب وارد آمد. سازمان اکثریت با قرار گرفتن در کنار حزب توده و حکومت اسلامی، به تقویت صفوف ضد انقلاب پرداخت و منجر به ایجاد شکاف در صف انقلاب شد.

به‌دنبال این وقایع جنگ ایران و عراق نیز آغاز گردید. در سایه‌ی جنگ، حکومت اسلامی از سویی به تقویت نیروهای مسلح خود به‌ویژه سپاه و بسیج پرداخت، و از سوی دیگر فضای سیاسی کشور را بسته‌تر و هرگونه خواست توده‌ها برای زندگی بهتر را به بهانه‌ی جنگ سرکوب نمود. برخی از احزاب هم‌چون حزب توده و اکثریت نیز با دامن زدن به جو شوونیستی خواستار حضور مرد و نیروهای خود در بسیج و پیوستن به "جنگ میهنی" گردیدند.

با آغاز جنگ، رژیم بر شدت سرکوب احزاب انقلابی و رادیکال و تشکل‌های توده‌ای افزود. در طول تنها سه ماه اول جنگ، صدها نفر به جرم فعالیت سیاسی دستگیر و روانه زندان شدند. تعطیلی دانشگاه‌ها، آغاز جنگ و حمایت اکثریت و حزب توده از حاکمیت و جنگ، شرایط را برای تدارک سرکوب وسیع و سازمان‌یافته انقلابیون و توده‌ها مهیا ساخته بود. در تاریخ ۹ و ۱۱ بهمن ماه دو جلسه محرمانه بین برخی از مقامات دولتی برای تصمیم‌گیری در مورد نحوه‌ی سرکوب گروه‌های سیاسی تشکیل می‌شود که ریاست این جلسات برعهده‌ی بهزاد نبوی وزیر مشاور وقت بود. در این جلسات افرادی هم‌چون مهدوی کنی، موسوی اردبیلی، لاجوردی، محسن رضایی، قنوسی، زنگنه، کچوی، خسرو تهرانی و محسن سازگارا حضور داشتند. در این جلسات قرار می‌شود تا ابتدا دادستانی اطلاعیه‌ای منتشر کند و بعد از آن فعالیت تبلیغی برای آماده‌سازی ذهنی جامعه برای سرکوب گروه‌ها آغاز گردد. قرار می‌شود که بخش‌های اطلاعاتی سپاه، بسیج و دادستانی تحت ریاست خسرو تهرانی نماینده‌ی نخست‌وزیری، کارشناسی اعضا و کادرهای سازمان‌ها را برعهده گرفته و بعد از مهلت داده شده در اطلاعیه‌ی دادستانی، سرکوب آغاز گردد و حتا کسانی که در حد فعالیت تبلیغی هستند دستگیر شوند. هم‌چنین قرار می‌شود تا وزارت کشور با صدور اطلاعیه اعلام نماید که به علت شرایط جامعه - مساله جنگ - هیچ حزب و گروهی اجازه تظاهرات و میتینگ ندارد. در این جلسه گروه‌ها به ۳ دسته تقسیم می‌شوند که گروه‌های اول و دوم شامل جریاناتی است که باید در مراحل اول سرکوب شوند. سازمان ما و احزاب و سازمان‌هایی چون پیکار، کومله، دموکرات کردستان، چریک‌های فدایی خلق، راه کارگر، مجاهدین، رزمندگان و آرمان مستضعفین جزو دسته اول و دوم بودند و حزب توده، اکثریت، دمکرات (غنی بلوریان)، جبهه ملی و رنجبران نیز در گروه سوم قرار داشتند.

پیرو جلسات فوق، روز ۱۹ فروردین ۶۰ اطلاعیه‌ی ده ماده‌ای قنوسی دادستان انقلاب

## گفتگو با رفیق توکل (قسمت سوم و پایانی)

اخیرا وزارت اطلاعات رژیم جمهوری اسلامی جلد دوم کتاب "چریکهای فدائی خلق" را انتشار داده است. نشریه کار در مورد این کتاب مصاحبه ای با رفیق توکل انجام داده است که قسمت آخر آن از نظر شما می‌گذرد.

**نشریه کار** در این کتاب، بر سر اختلافات اقلیت با اکثریت، ادعا شده است که "انشعاب در بستر اختلافات دیرپای درون سازمان شکل گرفت. در میان علل انشعاب، بی‌تردید نقش محوری مبارزه مسلحانه مهم‌ترین آن‌ها به حساب می‌آید."

با وجود این که مسایل مربوط به اختلاف اقلیت و اکثریت، لااقل پس از انشعاب به خوبی توضیح داده شده و اسناد آن هم انتشار علنی پیدا کرده است، چون این کتاب در تیراژ وسیعی پخش شده و خیلی‌ها ممکن است از این مسایل اطلاعی نداشته باشند، برای افشای این تحریفات مختصر هم که شده، توضیح دهید که اختلافات چه بود و از چه زمانی آغاز شد؟

**رفیق توکل** - اگر قرار باشد به تحریفات و جعلیات وزارت اطلاعات، در هر موردی پرداخته شود، واقعاً باید یک کتاب نوشت. قبلاً اشاره کردم که این کتاب تا جایی که به قبل از انشعاب و پس از آن در مورد جناح انقلابی سازمان "اقلیت" ارتباط پیدا می‌کند، تماماً جعل، تحریف و دروغ‌پردازی است. اما در مورد اختلافات، در سؤالات پیشین اشاره کردم که اختلاف از همان فردای قیام آشکار شد و این اختلاف نه بر سر ادامه‌ی مشی چریکی و "نقش محوری مبارزه مسلحانه"، بلکه در رابطه با ماهیت قدرت حاکم جدید و نحوه برخورد با آن بود. سرنگونی رژیم شاه، وضعیت سیاسی جدیدی را پدید آورده بود و اصلاً نمی‌توانست در شرایطی که توده‌های وسیع کارگر و زحمتکش به سوی سازمان روی آورده بودند و عمده وظیفه ما سازماندهی توده‌ها بود، یک چنین بحثی مطرح باشد.

مدت کوتاهی پی از قیام، عملاً، دو ارگان رهبری موازی در سازمان شکل گرفته بود. یکی کمیته مرکزی که اکثریت آن، گرایش راست، رفرمیست و سازشکار بود و دیگری تحریریه نشریه کار که رهبری سیاسی سازمان را داشت و یک خط سیاسی انقلابی رادیکال را تبلیغ و ترویج می‌کرد. کمیته مرکزی هم هنوز قدرت آن را نداشت که این دو گانگی را به نفع خودش از بین ببرد، چون در آن مقطع، اکثریت اعضای سازمان، مواضع تحریریه و نشریه کار را تأیید می‌کردند. برخلاف ادعاهای بعدی کمیته مرکزی که حالا وزارت اطلاعات آن‌ها را تکرار کرده است، اگر به شماره‌های نشریه کار در تمام مدتی که جریان مارکسیست و رادیکال سازمان مسئولیت انتشار آن را بر عهده داشت رجوع شود، چیزی در مورد دفاع از مشی چریکی، محوری یا عمده بودن مبارزه مسلحانه نخواهید یافت. بالعکس تمرکز نشریه روی سازماندهی توده‌ای و افشای ماهیت بورژوازی و ضد انقلابی حاکمیت بود.

اختلافی هم که بر سر جزوه "پاسخ به مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" پیش آمد، مقدم بر هر چیز از زاویه نقض سانترالیسم دمکراتیک بود. کمیته مرکزی مجاز نبود به نام سازمان بر سر مسئله‌ای موضع‌گیری کند که در درون سازمان پیرامون آن بحث و تصمیم‌گیری نشده بود. در حالی که این نوشته خط بطلانی بر تمام مبارزات گذشته سازمان می‌کشید، کمی آن را تعدیل کردند و انتشار دادند و این هم تبدیل شد به یکی دیگر از اختلافات. تحریریه نشریه کار، ارزیابی درستی از اوضاع سیاسی جامعه و روند تحولات پس از قیام داشت. هیئت حاکمه پس از بازسازی نیروهای مسلح و سر و سامان دادن به اوضاع داخلی خود، از اوایل تابستان سال ۵۸ آماده تعرض به دستاوردهای انقلابی مردم بود. در همین حال روی گردانی توده‌های زحمتکش از جمهوری اسلامی سرعت گرفته بود و اعتصابات و اعتراضات کارگری مدام اعتلا می‌یافت. این شرایط، نیازمند یک خط سیاسی شفاف برای سازماندهی گسترده توده‌ها، مقاومت و مقابله با رژیم و جلوگیری از تثبیت آن بود. ما می‌دانستیم که اگر این رژیم خود را تثبیت کند، روزگار مردم ایران را سیاه خواهد کرد. اما اقدامی جدی از سوی گرایش راست در مرکزیت صورت نمی‌گرفت. در تیر ماه سال ۵۸، تحریریه نامه‌ای به کمیته مرکزی نوشت و در آن هشدار داد که اگر اقدامات عاجلی برای سازماندهی و مقابله انجام نگیرد، به منزله هموار کردن راه برای تثبیت حاکمیت و استیلا ضد انقلاب خواهد بود.

اما جریان راست که موقعیت خود را تحکیم کرده بود، نه برای مقابله بلکه برای عقب‌نشینی و گام نهادن در مسیر سازش طبقاتی پیش می‌رفت. این عقب‌نشینی به وضوح در ۲۲ مرداد که رژیم چماقداران حزب‌اللهی را برای

حمله به ستاد سازمان در تهران بسیج کرده بود، خود را نشان داد. این یک نقطه‌ی حساس بود که عقب‌نشینی در برابر رژیم نه فقط به معنای برچیده شدن امکانات علنی سازمان محسوب می‌شد، بلکه مقدمه‌ای برای عقب‌نشینی‌های بعدی بود. در حالی که صدها تن از نیروهای سازمان در مقابل ستاد، آماده مقاومت بودند و می‌شد هزاران تن دیگر را برای این دفاع و به عقب راندن حزب‌اللهی‌ها فرا خواند، مرکزیت جیون و بزدل، صاف و ساده، ستاد را به آن‌ها واگذار کرد. در ملاقاتی که همان روز چند نفری از مرکزیت با صادق طباطبایی داشتند، فکر می‌کنم آن وقت معاون نخست‌وزیر بود، و من هم با آن‌ها رفته بودم، برخوردشان بر سر این مسئله از موضعی بسیار ضعیف و پایین بود. او توجه‌گری می‌کرد و ظاهراً می‌خواست وانمود کند که دولت موافق نیست و آن‌ها هم از دولت می‌خواستند که مانع از حمله حزب‌اللهی‌ها به ستاد شود. یک جمله هم من در آن‌جا گفتم که به هر حال در نظر داشته باشید که اگر آن‌ها به دفتر سازمان حمله کنند، هر اتفاقی که بیفتد، مسئولیت‌اش با ما نیست. این هم تهدیدی توخالی از کار درآمد. چون مدت کوتاهی پس از بازگشت خبردار شدیم که مرکزیت تصمیم به تخلیه ستاد و واگذاری آن گرفته است. این یک عقب‌نشینی مفتضحانه بود. ما می‌توانستیم محکم در برابر این تلاش رژیم بایستیم و این تلاش را با شکست روبرو سازیم. توجه مرکزیت برای عقب‌نشینی، اجتناب از درگیری مسلحانه بود. در واقعیت اما جمهوری اسلامی هنوز در موقعیتی نبود که بخواهد بر سر این مسئله، کار را به درگیری مسلحانه با سازمان بکشد. اما به فرض، اگر این درگیری هم پیش می‌آمد، ما با مقاومت، یک سنگر را از دست می‌دادیم و نه با فرار. ادعای مرکزیت جز یک توجیه‌گری چیز دیگری نبود. این یک سیاست عقب‌نشینی در تمام جبهه‌ها بود. چون پس از آن نوبت به کردستان رسید. در این‌جا دیگر توده مردم یکپارچه در برابر رژیم قرار داشتند و بهانه‌ای برای عقب‌نشینی وجود نداشت. جریان راست، اکنون دیگر می‌بایستی بی‌پرده ماهیت تمام خط مشی و سیاست خود را برملا کند. ترک صحنه‌ی مبارزه در کردستان، سیاست مرکزیت بود. اما برای این که مخالفت جناح مارکسیست و رادیکال سازمان را خنثا کنند و به آن شکل یک تصمیم سازمانی بدهند، پلنومی را که اکثریت آن از میان عناصر راست طرفدار مرکزیت دست‌چین شده بود، برپا کردند. در حالی که رفیق هادی (احمد غلامیان لنگرودی) و من، به عنوان مشاورین مرکزیت در تمام جلسات وسیع مرکزیت حضور داشتیم، اکنون دیگر ما دو نفر را هم به پلنوم دعوت نکردند. پس از اعتراضاتی که صورت گرفت، بالاخره پذیرفتند که من هم در این پلنوم شرکت کنم، منتها بدون حق رأی. در برابر جناح انقلابی و رادیکال که از ادامه‌ی حضور و مبارزه سازمان در کردستان دفاع می‌کرد، جناح راست برای این که شکلی به اصطلاح ابرومندان به فرار بدهد، مبارزه‌ی بدون نام سازمان را در کردستان طرح و تصویب کرد و چون این صرفاً یک پوشش برای فرار بود، عملاً به ترک مبارزه در کردستان انجامید.

موضوع دیگر مورد اختلاف، بحث بر سر بحران در سازمان و اختلاف پیرامون ماهیت این بحران و شیوه راه حل آن بود. اکثریت رفرمیست که خواهان پاک کردن خود از هر گونه مبارزه انقلابی و رادیکال برای پناه بردن به آغوش رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی و لجن‌زار حزب توده بود، ریشه بحران را در تضاد میان بینش گذشته و نوین ارزیابی می‌کرد و بر این عقیده بود که سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران در گذشته یک سازمان خرده بورژوازی بوده است و مبارزه‌اش نه فقط در خدمت جنبش نبوده بلکه به آن ضربه زده است و در یک کلام خط بطلانی بر تمام مبارزات گذشته کشید. منظور از بینش نوین نیز همان خط رفرمیستی و سازشکارانه مرکزیت بود که به عنوان خط پرولتری جا زده می‌شد. راه حل‌اش هم برای غلبه بر بحران، از این قرار بود که اعضای سازمان ابتدا در اطاق‌های در بسته، به بازشناسی اصول و انحرافات گذشته بپردازند و با سیستم ایدئولوژیک گذشته بر محور تحکیم اصول، مبارزه ایدئولوژیک و برخورد شود.

نگرش جناح مارکسیست سازمان به کلی متمایز از جناح اپورتونیست و رفرمیست بود. مبارزه ایدئولوژیک جدا از مبارزه طبقاتی حرفی بی پایه بود. تحریریه نشریه کار، پیش از برگزاری پلنوم در یک نوشته مفصل، نظر خود را به تشکیلات ارائه داد. از دیدگاه ما ریشه بحران، در اختلافات عمیق



کرده بود که ما می‌بایستی تکلیف را با آن‌ها یک‌سره کنیم. اکنون ما دو مجموعه از مواضع جناح اقلیت را آماده کرده بودیم. یک نوشته مفصل در مورد تحلیل از ماهیت ضد انقلابی و ارتجاعی جمهوری اسلامی و بحران اقتصادی و سیاسی و چشم‌انداز آن. نوشته دیگر تحت عنوان "دیکتاتوری و تبلیغ مسلحانه" که تحلیل و نقد همه‌جانبه‌ای بود از مواضع و مبارزات گذشته سازمان. در این نوشته نشان دادیم که برخلاف یاروسرابی‌های جریان راست و مرکزیت موسوم به اکثریت، سازمان ما از همان آغاز شکل‌گیری‌اش، رادیکال‌ترین جریان کمونیست در ایران بوده است. قهرمانانه در شرایط دیکتاتوری مخوف رژیم شاه به مبارزه ادامه داده است. پذیرفتیم که آنچه در مبارزات گذشته سازمان مثبت بوده است، باید بر آن‌ها ارج نهاد و انحرافات را بیرحمانه نقد کرد. گفتیم که این سازمان به رغم تمام این مبارزات قهرمانانه، در تئوری و عمل دچار پاره‌ای اشتباهات و انحرافات بوده است. برخی از آن‌ها در جریان پیشرفت مبارزه اصلاح شده است، اما برخی دیگر که به حیات خود ادامه دادند، به صورت موانعی بر سر راه تکامل و پیشرفت بیش‌تر سازمان عمل کردند. در این نوشته برخی از مواضع رفقا احمدزاده و بیژن جزنی که هر یک در مقطعی بر سازمان حاکم بودند، از جمله نه فقط عمده یا محوری بودن تاکتیک مسلحانه در دوره پس از سال ۵۳، به عنوان موانع و انحرافات به نقد کشیده شد، بلکه برخی دیگر از نظرات و مواضع در مورد روند توده‌ای شدن مبارزه در کوه و روستا، پای سیاسی و نظامی جنبش و غیره مردود اعلام شدند. در این نقد، کم بها دادن به فعالیت سیاسی و کار توده‌ای در میان طبقه کارگر مورد انتقاد جدی قرار گرفت، در همان حال بر جهت‌گیری سازمان به سوی فعالیت در کارخانه‌ها به ویژه از سال ۵۴ به عنوان نقطه مثبت تأکید گردید. در یک کلام در حالی که برخورد جریان راست با گذشته سازمان، نفی نهیلیستی آن بود، برخورد ما نفی دیالکتیکی و حفظ جنبه‌های مثبت بود. حالا کسی که این نوشته را امروز بخواند، به وضوح می‌بیند که برخلاف ادعای جناح راست در آن ایام و ادعاهای کتاب چریک‌های فدائی خلق، در اختلافات میان اکثریت و اقلیت "نقش محوری مبارزه مسلحانه"، نه فقط مهم‌ترین نبوده، بلکه اصلاً نقشی نداشته است. این نوشته نیز مورد تأیید تمام رفقا از جمله رفیق هادی و اسکندر (سیامک اسدیان) قرار داشت که وزارت اطلاعات علیه آن‌ها یاروسرابی کرده است.

در حالی که نظر ما در مورد پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک همان‌گونه که گفتیم، چیز دیگری بود، با این وجود خود را موظف به اجرای مصوبه پلنوم دانستیم، اما جریان اکثریت همین مصوبه را نیز اجرا نکرد و پس از گذشت مدتی که قرار بود نظرات‌شان را تدوین کنند، بازی درآوردند و اعلام نمودند، مصوبه پلنوم اشتباه بوده است و اکثریت در همان پلنوم، تسلط بینش نوین را آشکار و مسجل ساخت و عملاً بحران را حل کرد و راه را برای هدایت سازمان توسط اکثریت باز کرد. این‌جا دیگر شارلاتانیسم سیاسی، جای مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی را گرفته بود. حالا زیر مصوبه‌ای می‌زدند که خودشان آن را علیه اقلیت تصویب کرده بودند. ما هم بحث و نوشته‌های دیگرمان را در مورد حزب و تاکتیک‌ها نیمه کاره متوقف ساختیم تا از موضع قدرت با آن‌ها برخورد کنیم. از آن‌ها خواستیم که به مصوبه پلنوم پای بند بمانند. موانع بوروکراتیک را از سر راه مبارزه ایدئولوژیک بردارند. مواضع اقلیت را در درون تشکیلات پخش کنند و مبارزه ایدئولوژیک علنی را بپذیرند. اما از آن‌جایی که از پاسخ صریح طفره می‌رفتند، یک نامه به مرکزیت نوشتیم که در آن به رئوس اختلافات مان اشاره کردیم و یک اولتیماتوم پانزده روزه به آن‌ها دادیم که مبارزه ایدئولوژیک را علنی کنند. خواستیم که موضوع ماهیت حاکمیت به عنوان مسئله محوری مورد اختلاف در کوتاه‌ترین زمان ممکن مورد بحث و نتیجه‌گیری قرار گیرد. رفقای اقلیت باید در تمام ارگان‌های اجرایی و تصمیم‌گیری حضور داشته باشند و رفقایی که مسئولیت آن‌ها سلب شده به مسئولیت‌های خود بازگردند و از هم اکنون تاریخ قطعی برگزاری کنگره مشخص گردد. تهدید کردیم که اگر مرکزیت باز هم بخواهد مانع‌تراشی کند، خودمان مبارزه ایدئولوژیک را علنی خواهیم کرد. وقتی که دیدند مسئله جدی‌ست، مبارزه ایدئولوژیک علنی را در نبرد خلق مطرح کردند. اما چون توزیع نبرد خلق محدود بود و ما می‌خواستیم نظرمات در مورد ماهیت جمهوری اسلامی و طبقه حاکم در سطح وسیعی پخش شود، پیشنهاد آن‌ها را رد کردیم و گفتیم این مبارزه ایدئولوژیک باید در نشریه کار علنی شود. پس از چند روز تعلل ظاهراً پذیرفتند که ما مواضع‌مان را در کار علنی کنیم. ما هم مقاله‌ای را برای درج در نشریه فرستادیم، اما قبل از آن که انتشار یابد، متوجه شدیم که بدون بحث و تصمیم‌گیری کنگره، نوشته آن‌ها به نام سازمان و نه اکثریت در برابر نوشته اقلیت تیر خورده است. دیگر کم‌ترین اعتمادی

ایدئولوژیک - سیاسی، غیبت سیاست مشخص پرولتاریایی، و فقدان برنامه و تاکتیک‌های روشن و منسجم در سازمان بود. راه حل بحران نیز نه در مبارزه ایدئولوژیک تجربی بر سر اصول، آن‌هم در شرایطی که جامعه در بحران قرار داشت، بلکه بر سر سیاست‌ها و تاکتیک‌های مشخص در قبال وضعیت موجود و تدوین برنامه بود. برخورد با گذشته سازمان نیز از این کاتال صورت می‌گرفت. چرا که وقتی ما تحلیل طبقاتی مان را ارائه می‌دادیم، وقتی که وظایف و تاکتیک‌های مان را در قبال طبقه حاکم و قدرت سیاسی آن مشخص می‌کردیم، وقتی که تاکتیک‌ها و شکل‌های سازمانی و بسیج توده‌ها را تعیین می‌کردیم. وقتی که برنامه و اهداف فوری و دراز مدت مان را تدوین می‌کردیم، نه فقط گامی اساسی در جهت حل بحران و بازگرداندن وحدت به صفوف سازمان برداشته بودیم، بلکه نشان داده می‌شد که در قبال مبارزات، مواضع و تاکتیک‌های گذشته سازمان چه نظر و نقدی داریم.

در این پلنوم، مواضع جناح انقلابی و مارکسیست سازمان در اقلیت قرار گرفت و مواضع جناح راست و رفرمیست، در اکثریت قرار گرفت. با این پلنوم، کمیته مرکزی به هدفی که از برپایی آن داشت و اساساً علیه جریان انقلابی سازمان بود، دست یافته بود. تجدید سازماندهی ارگان‌های تشکیلات آغاز شد و تعدادی از رفقای ما از مسئولیت‌های خود برکنار شدند. تحریریه نشریه کار نیز با ترکیب جدیدی آغاز به کار نمود. جهت‌گیری مشخص به سوی حزب توده و طرفداری از حاکمیت به وظیفه فوری کمیته مرکزی تبدیل گردید. در چنین شرایطی، دیگر بودن یا نبودن ما در مرکزیت تأثیری نداشت. در اعتراض به تمام اقدامات کمیته مرکزی، رفیق حیدر (دبیری فرد) که عضو کمیته مرکزی بود و رفیق هادی و من که مشاور مرکزیت بودیم، از عضویت در این ارگان استعفا دادیم. در عین حال از آن‌جایی که قرار بود هر یک از دو جناح اقلیت و اکثریت بر طبق تصمیم پلنوم نظرات خود را ارائه دهند و ما فرصت محدودی در اختیار داشتیم، حیدر و من از تحریریه نیز کنار کشیدیم. اختلافات مدام افزایش می‌یافت. "اکثریت" مراحل نهایی ارتداد را طی می‌کرد. رژیم ضد انقلابی و ارتجاعی حاکم تبدیل شد به حاکمیت انقلابی و مترقی خرد بورژوازی؛ ارتجاع مذهبی موسوم به خط امام، تبدیل شد به متحد سازمان؛ سپاه پاسداران ارتجاع اسلامی، تبدیل شد به بازوی مسلح انقلاب؛ خمینی مرتجع هم رهبر مبارزات انقلابی و ضد امپریالیستی توده‌های زحمتکش مردم. در حالی که جمهوری اسلامی برای فریب مردم و بنا به اعتراضات بعدی دانشجویان طرفدار خمینی به منظور مقابله با جریانات کمونیست و چپ، اشغال سفارت آمریکا را سازماندهی نمود، این اقدام فریبکارانه رژیم هم به عنوان بزرگ‌ترین اقدام مترقی و ضد امپریالیستی معرفی گردید. بی سر و صدا از ترکمن صحرا فرار کردند و سلاح‌های‌شان را به رژیم تحویل دادند. مقاومت قهرمانانه دانشجویان در برابر یورش وحشیانه رژیم را به دانشگاه‌ها محکوم کردند و به دانشجویان پیشگام دستور دادند به مقاومت خود پایان دهند. خط سیاسی حزب توده، بی کم و کاست به خط سیاسی حاکم بر سازمان تبدیل گردید. از این پس، کمیته مرکزی صرفاً در نقش پادوی گوش به فرمان حزب توده عمل می‌کرد. سازمانی که زمانی دشمن آشتی‌ناپذیر حزب توده و مواضع ایدئولوژیک - سیاسی آن بود، اکنون به بازبچه‌ای در دست این حزب رسوا تبدیل شده بود. با این اوصاف، دیگر نشست و برخاست با سران مرتجع حزب توده هم کاری قبیح و شرم‌آور نبود، بلکه به امری عادی و متداول میان کمیته مرکزی سازمان و حزب توده تبدیل گردید. با این همه تا وقتی که ما هنوز در یک تشکیلات بودیم، تلاش می‌کردند که این رابطه را مخفی نگه دارند. چرا که جریان فداییان اقلیت به شدت علیه حزب توده، مواضع و نقش ضد انقلابی و خائنانه آن در جنبش موضع داشت. در همین جا به یکی دیگر از ادعاهای پوشالی وزارت اطلاعات در این کتاب اشاره کنم که از قول یک توده‌ای ادعا می‌کند که گویا رهبری اقلیت، پس از انشعاب تقاضای ملاقات با کیانوری را داشته است. این ادعای جعلی وزارت اطلاعات هم دیگر به تمام معنا مضحک است. رهبری اقلیت و تقاضای ملاقات با کیانوری! وزارت اطلاعات، لاقل می‌بایستی چیزی را می‌گفت که کسی آن را باور کند. اقلیت، حزب توده را یک جریان ضد انقلابی رسوا می‌دانست و یکی از دشمنان توده‌های کارگر و زحمتکش مردم و انقلاب. چگونه می‌توانست خواستار ملاقات با این عنصر مرتجع و ضد انقلابی باشد! نفرت از حزب توده در درون "اقلیت" به درجه‌ای بوده و هست که حتا اگر یک نفر پیدا می‌شد که چنین تمایلاتی می‌داشت، مشکل می‌توانست حتا یک روز در درون این سازمان باقی بماند. ادعای وزارت اطلاعات یک جعل رسوای دیگر است. به ادامه سؤال بازگردم.

تا اواخر سال ۵۸، مواضع راست و ضد انقلابی اکثریت تا جایی پیشرفت



عهده رفیق منصور اسکندری قرار دهد که از توانایی تئوریک، سیاسی و تشکیلاتی منحصر به فردی در سازمان برخوردار بود. بحث به درازا خواهد کشید اگر بخواهم در مورد گستره نفوذ و پایگاه سازمان در شهرستان‌ها، یا بخش‌های مختلف دانش‌آموزی، دانشجویی، معلمان، دمکراتیک، زنان، تبلیغ، هنری، نظامی و غیره حرف بزنم.

با اتکا به همین نفوذ و پایگاه توده‌ای بود که سازمان تصمیم گرفت، مراسم بزرگداشت ۱۹ بهمن را در ۱۷ بهمن ۱۳۵۹ در میدان آزادی تهران برگزار کند. وسعت توده‌های کمیته محلات و قدرت سازماندهی رفیق کاظم (محمدرضا بهکیش) چنان تبلیغاتی را در سراسر تهران برای حضور در این مراسم سازمان داد که حتا نمونه آن در پیش از انشعاب دیده نشده بود. از آنجایی که احتمال قوی بود، رژیم با گسیل گله‌های حزب‌اللهی و کمیته‌چی بخواهد مانع از برگزاری میتینگ شود، یک گارد حفاظت از میتینگ از نیروهای ورزیده نیز سازماندهی شده بود. رفقا سعید سلطانیپور، ابرندی، مستوره احمدزاده نیز قرار بود در این روز سخنرانی کنند.

رژیم، نیروهای سرکوب خود را از صبح زود، قبل از ساعت برگزاری مراسم در میدان آزادی گرد آورده بود. گارد محافظت از میتینگ برای عقب راندن حزب‌اللهی‌ها وارد عمل شد و آنها را پراکنده کرد. سپس کمیته‌چی‌های مسلح وارد درگیری شدند. جمعیت سیل‌آسا برای شرکت در میتینگ به سوی میدان آزادی در حرکت بود، کمیته‌چی‌ها که قادر به کنترل اوضاع نبودند، به تیراندازی متوسل شدند. مدام بر تعداد نیروهای مسلح رژیم افزوده می‌شد، اما جمعیت آن قدر زیاد بود که سراسر خیابان آزادی و خیابان‌های اطراف آن تا میدان توحید به عرصه درگیری میان مردم و مزدوران مسلح رژیم تبدیل شده بود. رفیقی که در یک خانه مشرف به میدان آزادی مسئولیت کنترل پیام‌های مخابراتی نیروهای سرکوب را با در اختیار داشتن رمز پیام‌های کمیته‌ها بر عهده داشت، مرتب تحرکات آن‌ها را به دو نفر از ما که مسئولیت تصمیم‌گیری سیاسی میتینگ را عهده‌دار بودیم قرار می‌داد. گسیل نیروی تمام کمیته‌های تهران برای کنترل درگیری‌ها کافی نبود. آن‌ها مدام از طریق بی‌سیم تقاضای کمک از مناطق و شهرهای نزدیک برای گسیل نیرو داشتند. تا عصر آن روز درگیری‌ها ادامه داشت. برخی در اثر اصابت گلوله مجروح شدند و در جریان همین میتینگ بود که کارگر کمیونسیت، رفیق جهانگیر قلعه میان‌دوب (جهان) که از فعالین و رهبران جنبش اعتراضی بیکاران در تهران بود، دستگیر شد و از آنجایی که رژیم از او شناخت داشت، بلافاصله پس از دستگیری او را به قتل رساندند و روز بعد جسدش در سرخانه پزشکی قانونی پیدا شد.

پس از قیام، برای اولین بار بود که جمهوری اسلامی با یک اعتراض و درگیری در این وسعت در تهران روبرو شده بود. در میتینگ میدان آزادی، سازمان ما هم نفوذ و پایگاه توده‌ای خود را نشان داد و هم ایستادگی و مقاومت در برابر سرکوب‌گری‌های رژیم و گله‌های حزب‌اللهی و کمیته‌چی. توده‌ای - اکثریتی‌ها هم که تصور نمی‌کردند سازمان در مدت کوتاه چند ماهه‌ی پس از انشعاب بتواند جمعیتی به این وسعت را برای میتینگ ۱۹ بهمن بسیج کند، شایع کردند که این‌ها نیروهای مجاهدین خلق بودند و نه طرفداران اقلیت. آن‌ها با این ادعا ورشکستگی خودشان را جار می‌زدند. چرا که اکنون روشن شده بود، اکثریت پایه توده‌ای سازمان، جانبدار جناح انقلابی آن، فداییان اقلیت و مواضع آن علیه جمهوری اسلامی‌ست.

فقط سازمانی با این پایگاه توده‌ای می‌توانست حدود ۵ سال پس از یورش سال ۶۰ در محاصره دشمنی بی‌رحم بجنگد و دوام آورد. در این فاصله، ده‌ها بار بخش‌های مختلف تشکیلات در سراسر ایران، مورد یورش دستگاه پلیسی - امنیتی و سرکوب رژیم قرار گرفتند. اما به رغم دستگیری‌های گسترده و اعدام‌های وحشیانه، خیلی سریع بخش‌های ضربه خورده تشکیلات بازسازی می‌شد. هیچ سازمان سیاسی قادر نبود در برابر این وحشی‌گری‌های رژیم دوام آورد. فقط سازمان ما بود که می‌توانست همچنان ایستادگی کند. از آزادی و سوسیالیسم دفاع نماید و پرچم مبارزه کمیونسیت‌ها را علیه نظم ارتجاعی موجود در اهتزاز نگهدارد. نشریه کار هم تا سال ۶۴ در داخل ایران انتشار می‌یافت و تحریریه آن نیز در تهران بود. اعلامیه‌های سازمان در کارخانجات و محلات کارگری در تهران و تعدادی از شهرستان‌ها پخش می‌شد و هنوز تشکیلات کارگری سازمان در تعداد قابل ملاحظه‌ای از کارخانه‌ها فعال بود. هسته‌های موتور و پست سرخ، مواضع و نظرات سازمان را در میان بخش وسیعی از مردم پخش می‌کردند. دلیل این ادامه‌کاری در شرایط سرکوب‌های وحشیانه که حتا مجازات پخش یک اعلامیه اعدام بود، در وهله‌ی نخست به پایگاه و حمایت توده‌ای سازمان و سپس سازماندهی قوی رفقای مسئولین بخش‌ها و ارگان‌های تشکیلاتی به رغم برخی نقاط ضعف در کار سازماندهی بود.

به آن‌ها نداشتیم که حتا همین خواست ما یعنی مبارزه ایدئولوژیک علنی را بپذیرند و تا کنگره ادامه دهند. در این جا بود که تصمیم گرفتم نشریه کار ویژه مبارزه ایدئولوژیک را انتشار دهیم. اما در چند شماره اول، نه موضع‌گیری سیاسی و تشکیلاتی جداگانه‌ای داشتیم و نه بحثی پیرامون انشعاب و جدایی. این اکثریت بود که بیانیه‌ای انتشار داد و اعلام انشعاب نمود. انشعاب در هر حال به خاطر مواضع راست اکثریت اجتناب‌ناپذیر بود، اما ما می‌خواستیم، قبل از آن که انشعاب رخ دهد، هر چه وسیع‌تر مواضع ما پخش شده باشد و نیروهای تشکیلات و هواداران سازمان با آگاهی از اختلافات تصمیم بگیرند. جریان رفرمیست و فرصت‌طلب اکثریت، ادامه‌ی این مبارزه ایدئولوژیک را به نفع خود نمی‌دید و تلاش کرد با مانع‌تراشی‌های مختلف زودتر قضیه را خاتمه دهد. انشعاب رخ داد.

**نشریه کار - نویسنده مدعی است که چپ به طور کلی و سازمان بالاخص در سال‌های ۵۹ تا ۶۰ دیگر پایگاهی در میان مردم نداشتند و بعد هم همه نابود شدند و دیگر اثری از آن‌ها نبود. موقعیت سیاسی سازمان و پایگاه آن در میان کارگران و زحمتکشان، پس از انشعاب چگونه بود؟**

**رفیق توکل -** این که چرخش اکثریتی از نیروهای سازمان ما به جانب ارتجاع و پذیرش مشی رفرمیستی و ضد انقلابی حزب توده، ضربه سنگینی به نقش و موقعیت چپ در جامعه ایران بود، یک واقعیت است. اما حرف بی‌ربطی‌ست که ادعا شود چپ در کل و سازمان‌های کمیونسیت، دیگر پایگاهی در میان توده‌های کارگر و زحمتکش مردم نداشتند. در آن مقطع علاوه بر سازمان ما که باز هم پس از انشعاب بزرگ‌ترین و توده‌ای‌ترین سازمان کمیونسیت ایران بود، سازمان‌های دیگری نظیر بیکار، کومه‌له، راه کارگر، رزمندگان، چریک‌های فدایی خلق، ارتش رهایی‌بخش منشعب از چریک‌ها، اتحادیه کمیونسیت‌ها و غیره نیز بودند که هر یک به درجات مختلف در میان توده مردم نفوذ داشتند. من اگر بخواهم تصویری از جایگاه سیاسی سازمان و پایگاه توده‌ای آن ارائه دهم، کافی‌ست که به چند فاکت اشاره کنم تا وسعت این نفوذ و پایگاه مشخص گردد.

وقتی که در خرداد ماه سال ۵۹ انشعاب به وقوع پیوست و ما به عنوان فداییان اقلیت فعالیت مستقل خود را آغاز کردیم، بلافاصله با یک معضل جدی روبرو شدیم. معضل از این واقعیت ناشی می‌شد که اکثریت بزرگی از اعضا و کادرهای سازمان از نظر سیاسی فاسد شده و طرفدار کمیته مرکزی و مشی رفرمیستی شده بودند. تنها تعداد کمی از اعضا که از ده‌ها نفر تجاوز نمی‌کرد، کادرهای اقلیت را تشکیل می‌دادند. اما در همین شرایط با موج وسیعی از کارگران و زحمتکشان و روشنفکران انقلابی روبرو شده بودیم که می‌خواستند به سازمان بپیوندند. هنوز چند ماهی از انشعاب نگذشته بود که حوزه‌های کارگری سازمان در مهم‌ترین کارخانه‌ها و مؤسسات، نفت، صنایع دفاع، ذوب آهن، جنرال موتورز، ماشین‌سازی اراک، ماشین‌سازی تبریز، ارج، جنرال استیل، راه آهن، شرکت واحد اتوبوسرانی، تلفن و مخابرات، توائیر، نیروگاه اهواز، ایران کاوه، دخانیات، بافکار، تولیدارو، کفش ملی، شوکو مارس، و ده‌ها کارخانه و مؤسسه کوچک و بزرگ دیگر در مناطق و شهرهای مختلف شکل گرفته بودند و مرتب اخبار و گزارشات آن‌ها در نشریه کار چاپ می‌شد. سازماندهی کارگران در بنادر تا اواخر سال ۵۹ به مرحله‌ای پیش رفته بود که نمایندگان کارگران بنادر جنوب و شمال متشکل در حوزه‌های سازمان، در حال گفتگو برای ایجاد اتحادیه سراسری کارگران بنادر بودند.

تقریباً در تمام شهرهای ایران دقیقاً مثل ماه‌های نخستین پس از قیام که هواداران خودجوش تشکیلات سازمان را ایجاد می‌کردند، نیروهای جانبدار اقلیت تشکیلات ایجاد می‌کردند و پی در پی خواستار برقراری ارتباط مستقیم با سازمان بودند، در حالی که ما واقعاً از نظر کادر و اختصاص نیرو با مشکلات جدی روبرو بودیم. برای پی بردن به این معضل، به نمونه‌ای اشاره می‌کنم. یک رفیق ماء، قاسم سیدباقری، مسئولیت منطقه بسیار وسیعی را که از قزوین شروع می‌شد و تا گیلان و مازندران و خراسان بسط می‌یافت، به تنهایی بر عهده گرفته بود. برای این که به تمام شهرهایی که در آن‌ها تشکیلات سازمان و هواداران ایجاد شده بود، سرکشی کند، اول هر ماه راه می‌افتاد و تا آخر ماه برمی‌گشت که گزارشات خود را به کمیته شهرستان‌ها ارائه دهد. در تهران صدها نفر به بخش شرق، غرب و جنوب کمیته محلات پیوسته بودند و ما مانده بودیم که با این تشکیلات عریض و طویل که مدام نیروهای دیگری خواهان پیوستن به آن بودند چه کنیم؟ سرانجام کمیته مرکزی سازمان تصمیم گرفت، مسئولیت این بخش را بر

**نشریه کار -** در جلد دوم چریک‌های فدایی خلق، بیش‌ترین صفحات آن به جریان فداییان اقلیت اختصاص یافته است. اما تمام آن‌چه که در مورد سازمان نوشته است، گویا فقط اختلاف و انشعاب بوده است و نه تلاش سازمان برای سازماندهی مقاومت توده‌ای و مبارزه‌ی برای آزادی و سوسیالیسم که در سؤال قبلی اشاراتی به آن داشتید. در ضمن نویسنده یا نویسندگان در اظهار نظر در مورد مقطعی از سازمان گاه اشاراتی دارند به ضربات، اما به این حد اکتفا می‌شود که ضربه خورند، اما هیچ‌گاه نمی‌گویند که چه تعداد دستگیر، شکنجه و اعدام شدند. در این جا هم نویسنده در نقش مدافع آشکار جنایات رژیم ظاهر می‌شود. این دو مسئله را، یعنی اختلافات و جدایی‌ها در درون تشکیلات اقلیت در همین سال‌ها و ضرباتی که به سازمان وارد آمد، توضیح دهید.

**رفیق توکل -** بله! عوامل وزارت اطلاعات که این کتاب را نوشتند، وظیفه‌ای نداشتند که در مورد مبارزات سازمان ما و یا برخی سازمان‌های دیگر که در این کتاب به آنها اشاره شده، چیزی بنویسند و یا از کشتار و سرکوب حرفی بزنند. همه تلاش آن‌ها این بوده است که تمام آن‌چه را که در این ۳۰ سال علیه سازمان ما و توکل گفته شده است، فحاشی‌ها، توهین‌ها، و یاهوسرابی و رشکستگان سیاسی، دشمنان و مخالفین ما، از افراد و جریان‌ها شناخته شده، تا کسانی که ما آن‌ها را حتا نمی‌شناسیم، جمع‌آوری کرده و آن‌ها را پشت سر هم علیه اقلیت، ردیف کنند. در مورد انشعابات و جدایی هم مسئله به این شکل تصویر شده است که گویا تشکیلات اقلیت هم مثل نظام سیاسی خودشان است که یک نفر همه کاره بود و با هر فرد و گروهی که مخالف‌اش بوده‌اند، آن‌ها را اخراج و تصفیه کرده است. این هم افسانه‌سازی وزارت اطلاعات است در مورد اختلافات و انشعابات در سازمان ما. حالا بپردازم به اصل سؤال. پس از آن که انشعاب بزرگ در سازمان رخ داد، در حالی که شدیداً درگیر سازماندهی ارگان‌ها و بخش‌های مختلف تشکیلات در سراسر ایران بودیم، می‌بایستی کاری را که جریان "اکثریت" مانع از پیشبرد آن قبل از انشعاب شده بود ادامه دهیم. بحث بر سر برنامه، اساسنامه و تاکتیک‌ها را آغاز کنیم و پس از آماده‌سازی و تدوین آن‌ها، کنگره سازمان را فراخوانیم. بحث‌ها که آغاز شد، هنوز مشکلی وجود نداشت و به روال عادی خود ادامه می‌یافت. اختلافات از وقتی بروز کرد که در اواخر سال ۵۹، وضعیت جامعه شدیداً بحرانی شد و با آغاز سرکوب‌های گسترده‌ی رژیم در سال ۶۰ به شدت حد شدند. البته پیش از این اختلافاتی مثلاً بر سر ماهیت، خصلت و تاکتیک‌های ما بر سر جنگ دولت‌های ایران و عراق پیش آمد که چندان مهم و مشکل ساز نبود.

این، یک قاعده عمومی‌ست که وقتی در کشوری توده‌ها به انقلاب روی می‌آورند، اما نمی‌توانند آن را به سرانجام برسانند، بالاخره بسته به اوضاع، کمی زودتر یا دیرتر، طبقه حاکم سرکوب همه جانبه را در دستور کار قرار می‌دهد تا انقلاب نیمه کاره را در هم بشکند و رکود را بر جنبش حاکم سازد. در چنین شرایطی سازمان‌های کمونیست و انقلابی با دو اتفاق هم زمان روبرو می‌شوند. اولاً توده وسیعی که در دوران اعتلای مبارزه و انقلاب به صحنه آمده بود، صحنه سیاسی را ترک می‌کند و تعداد اعضا و هواداران این سازمان‌ها شدیداً کاهش می‌یابد. ثانیاً، اختلافات درونی به شکل بی‌سابقه‌ای حاد می‌گردد. فرقی هم نمی‌کند که در کدام کشور باشد. اتحادیه کمونیست‌های کارل مارکس و فریدریش انگلس در آلمان باشد یا تشکیلات بالانسبه منسجم بلشویک‌ها به رهبری لنین و سوسیال دمکراسی روسیه در جریان انقلاب ۷ - ۱۹۰۵. البته دامنه و شدت سرکوب، انسجام نظری و سیاسی و نیز تجربه تشکیلاتی می‌تواند میزان این آسیب به تشکیلات کمونیستی را بیش‌تر یا محدودتر سازد.

ما از چند جهت مشکل داشتیم. در سؤال قبل اشاره کردم که ما در طول چند ماهی که از انشعاب می‌گذشت هنوز فرصت نکرده بودیم که بخش وسیعی از نیروهایی را که طرفدار تشکیلات ما بودند، سازماندهی کنیم. سازماندهی ما هنوز از استحکام لازم برخوردار نبود و کنترل همه جانبه‌ای بر تمام اجزای سازمان وجود نداشت، یا لاقلاً محدود بود. ما هنوز فاقد یک برنامه، اساسنامه و تاکتیک‌های مدون و شفاف بودیم و حالا تمام کسانی که به سازمان پیوسته بودند، نقطه نظر مشترک‌شان، تحلیل اقلیت از ماهیت ضد انقلابی و ارتجاعی جمهوری اسلامی بود. بدیهی بود که در چنین شرایطی، تغییر اوضاع سیاسی، بیش‌ترین تأثیر را بر سازمان ما بگذارد و اختلافات یکی پس از دیگری سر باز کنند.

اولین نقطه‌ی گری که بر سر آن اختلاف حاد شد، تاکتیک‌ها بود که سپس به مواد برنامه‌ای هم کشید. در این جا بحث‌مان بر سر این مسئله آغاز شد که برای اتخاذ یک رشته تاکتیک‌های دوره‌ای و پایدار و نه روزمره، نخست

باید این مسئله را روشن کنیم که جامعه ایران پس از قیام به لحاظ ویژگی اوضاع سیاسی در چه دورانی به سر می‌برد، یعنی دوران رکود سیاسی‌ست و یا دوران انقلابی. بر سر این مسئله هنوز اختلافی نبود. سرنوشت انقلاب ایران مورد بحث قرار گرفت. آیا این انقلاب، پس از انتقال قدرت به ارتجاع جدید با شکست قطعی روبرو شده است یا انقلابی ناتمام و نیمه کاره است، نتایج دو گانه به بار آورده و دوران پی از قیام، دوران درگیری میان انقلاب و ضد انقلاب بوده است. بر سر این نکته نیز هنوز اختلافی نبود. تمام این بحث را در نوشته‌های تحت عنوان "انقلاب ایران و خودی‌زگی شرایط کنونی" جمع‌بندی کردم که بعدها در اوایل سال ۶۰ در نبرد خلق شماره ۳ به عنوان نظر سازمان انتشار بیرونی یافت. در این نوشته تأکید شده بود که اوضاع کنونی دیگر نمی‌تواند دوام آورد، نبرد تعیین‌کننده در پیش است. شکست قطعی یا پیروزی انقلاب. اختلاف از این جا آغاز شد که گفتیم، اگر پذیرفتیم که دوران پس از قیام با ویژگی کشمکش انقلاب و ضد انقلاب مشخص می‌شود، اگر پذیرفتیم که هنوز نبرد قطعی در پیش است، احتمال وقوع یک قیام مجدد وجود دارد و وظیفه‌ی عاجل ما تدارک قیام برای پیروزی انقلاب است. در جریان همین بحث توضیح دادم که اصلی‌ترین و عمده‌ترین وجه تدارک قیام، تدارک سیاسی آن، سازماندهی سیاسی توده‌ای و گردآوری یک لشکر سیاسی‌ست، اما تدارک قیام وجه دیگری هم دارد و آن تدارک نظامی‌ست و از این جهت نیز باید برای قیامی که محتمل است، تدارک نظامی دید. اصلی‌ترین تاکتیک‌ها هم اعتصاب عمومی سیاسی و تظاهرات توده‌ای و مهم‌ترین شکل‌های سازماندهی، متشکل کردن توده‌های کارگر و زحمتکش در شوراها، کمیته‌های کارخانه و کمیته‌های اعتصاب خواهد بود. برای تدارک نظامی نیز باید جوخه‌های رزمی را سازماندهی کرد که فعلاً وظیفه اصلی آن‌ها کار تبلیغی - سیاسی، از نمونه‌ی پخش اطلاعیه، بیانیه‌ها و دیگر نشریات سازمان است و عمل نظامی آن‌ها صرفاً یک تاکتیک فرعی‌ست. در مناطقی هم که امکان ایجاد کانون‌های پارتیزانی وجود دارد، برای ایجاد یک چنین کانون‌هایی باید تلاش کرد.

اختلاف بر سر تدارک نظامی بالا گرفت و رفقا حیدر، و رسول آذرینوش که عضو مرکزیت و هیئت سیاسی بودند، تدریجاً تبدیل شدند به مخالفین مشی سیاسی و تاکتیک‌های جدیدی که مورد تأیید اکثریت کمیته مرکزی قرار گرفته بود و جز در موارد محدود، اعضای سازمان هم همگی با آن‌ها موافقت داشتند. در این مقطع که اختلافات بالا گرفت، با نظر اعضای سازمان تعدادی از رفقا، از جمله رفیق نظام (پدیده گل مژده)، اسکندر (سیامک اسدیان) محسن مدیر شانه‌چی و مهدی سامع، دقیقاً یادم نیست که رفیق منصور اسکندری از همان آغاز عضو کمیته مرکزی موقت بعد از انشعاب بود، یا در همین خرداد ماه سال ۶۰ به عضویت کمیته مرکزی درآمد. اما در هر حال از همان فرادای انشعاب، عضو کمیته اجرایی سازمان بود که رهبری اجرایی- تشکیلاتی را بر عهده داشت.

از این پس اختلافات این دو رفیق عضو هیئت سیاسی بر سر هر مسئله‌ای خود را نشان می‌داد، به نحوی که در وضعیت بحرانی پیش آمده، اغلب قادر به موضع‌گیری نمی‌شدیم و با نظر مرکزیت آن را حل می‌کردیم. سرانجام کمیته مرکزی تصمیم گرفت که تمام موضع‌گیری سیاسی را بر عهده من قرار دهد.

مواضع این رفقا بر سر تحلیل از اوضاع سیاسی و تاکتیک‌ها نمی‌توانست در درون سازمان طرفدارانی پیدا کند. چون دچار این تناقض بودند که از یک طرف تحلیل از اوضاع سیاسی و ویژگی سیاسی وضعیت پس از قیام را می‌پذیرفتند، اما به نتیجه‌گیری تاکتیکی از این تحلیل که می‌رسیدند، عقب می‌نشستند.

بنابراین برای خلاص شدن از این تناقض برگشتند به موضع‌گیری راه کارگر پس از قیام که اعلام نمود، انقلاب مرد. یعنی به این نتیجه رسیدند که انقلاب از همان فرادای قیام شکست خورد و کشمکش انقلاب و ضد انقلاب را رد کردند. این نظر جدید وضعیت بدتری برای آن‌ها ایجاد کرد. چون با تمام شرایط پیش آمده پس از قیام در تعارض قرار می‌گرفت. کسی در جایی ندیده، نخوانده و نشنیده بود که تازه پس از شکست یک انقلاب، دوران اقدامات مستقل و ابتکارات تاریخی توده‌ها آغاز شود. کارگران، دهقانان و سربازان شورا تشکیل دهند، کارگران کنترل کارگری را در برخی کارخانه‌ها متداول کنند، سرمایه‌داران را به محاکمه بکشند. دهقانان زمین‌های اربابان را مصادره کنند، ملیت‌های تحت ستم برای استقرار خودمختاری اقدام کنند. وسیع‌ترین آزادی‌های سیاسی حاکم گردد. توده‌های مردم، مسلح باشند و حتا به قیام‌های محلی روی آورند. اعتراضات و اعتصابات کارگری- توده‌ای پر دامنه‌ای وجود داشته باشد و غیره. علاوه بر این به یکباره مرزبندی سازمان را با رویزیونیسم خروشچی زیر علامت سؤال قرار دادند. چیزی که دیگر

پیشمرگان سازمان در یک درگیری دستگیر کرده بودند و تعدادشان احتمالا به ۲۰ نفر می‌رسید به همراه تعداد دیگری از پاسداران دستگیر شده که ما می‌توانستیم از حزب دمکرات کردستان بگیریم، با منصور معاوضه شوند، که رژیم این را نیز نپذیرفت.

کنگره از جنبه سیاسی و بیرونی برای سازمان ما یک دستاورد بزرگ بود و قدرت و توان آن را نشان می‌داد. در شرایطی که جمهوری اسلامی یک قتل عام وسیع و سراسری را به راه انداخته و اختناق و وحشت را حاکم کرده بود، سازمان توانسته بود کنگره‌اش را در تهران برگزار کند. اما متأسفانه همین گرایش ترسناکی که بعداً نام "سوسیالیسم انقلابی" بر خود نهاد، به یک مشکل جدی درونی تبدیل شد و ضربه شدیدی به تشکیلات وارد آورد. کمیته مرکزی منتخب کنگره مجاز شده بود که با برگزاری، تعداد اعضای کمیته مرکزی را افزایش دهد. ما در اولین جلسه تصمیم گرفتیم که برای دخالت دادن گرایش اقلیت در تصمیم‌گیری‌ها و جلوگیری از انشعاب، کاظم و هاشم را به عضویت کمیته مرکزی درآوریم و رحیم هم به عنوان علی‌البدل. یک عضو علی‌البدل دیگر هم که البته وابسته به این گرایش نبود، رفیق مستوره احمدزاده برگزیده شد. اساسنامه مصوب کنگره همچنین این حق را به اعضای کمیته مرکزی می‌داد که به حسب ضرورت با تصویب، مرکزیت مشاورینی داشته باشند. دو عضو مشورتی هم تأیید شد که یکی حسین زهری در ارتباط با بخش مالی بود و دیگری احمد عطاءاللهی در ارتباط با چاپ. در چند جلسه نخست، کار تجدید سازمان را آغاز کردیم و قرار شد تمرکز ارگان‌های سازمان را در تهران بر هم بزنیم و اولین تصمیم این بود که نشریه کار و تحریریه به شهرستان‌ها منتقل شود. همچنین قرار شد یک فرستنده رادیویی در مناطق آزاد شده کردستان ایجاد کنیم و تهیه آن هم از طریق رفقای هوادار سازمان در خارج از کشور بر عهده حماد شبیانی قرار گرفت.

به بهمن ماه رسیده بودیم که کمیته امنیتی خبر داد که رژیم، رهبری یکی از سازمان‌های سیاسی مخالف را شناسایی کرده و به زودی دست به عمل خواهد زد. خبر در همین حد بود و معلوم نبود کدام سازمان است. قرار شد اعضای مرکزیت، تهران را ترک کنند و برای چند روزی به شهرستان‌ها بروند. بعداً معلوم شد که مجاهدین خلق‌اند و در جریان یورش رژیم، موسی خیابانی و تعداد دیگری از رهبری مجاهدین در بهمن ماه ضربه خوردند. وقتی که بازگشتیم متوجه شدیم که بخش چاپخانه مخفی از چاپ نشریه کار خودداری کرده است. دلیل این کار چه بود؟ گفتند که رفقا مسئله دارند. قرار شد که من بروم و با دو رفیقی که کار چاپ نشریه را انجام می‌دادند صحبت کنم و ببینم، مشکل چیست؟ چون ما تازه از کنگره بیرون آمده‌ایم و اتفاق خاصی نیافتاده است. از صحبت‌های این رفقا متوجه شدم که این گرایش ضد تشکیلاتی با یک مشت دروغ و اشاعه بدبینی نظری نسبت به اوضاع سیاسی، روحیه انقلابی آن‌ها را در هم شکسته و بی‌چشم‌انداز شده‌اند.

هرج و مرج بر بخش چاپ و توزیع حاکم شده بود. اختلاف در درون مرکزیت هم با گرایش اقلیت، شدید شده بود و از گرفتن مسئولیت سر باز می‌زدند. قرار شد در جلسه‌ای که در اوائل فروردین می‌بایستی تشکیل شود، کمیته مرکزی وضعیت این بخش و نیز کل این گرایش را روشن کند و ببینیم چه می‌خواهند بکنند. اگر می‌خواهند انشعاب کنند، تصمیم‌شان را اعلام کنند بروند و اگر می‌خواهند بمانند، باید به هرج و مرج پایان دهند. چون این وضعیت راه را برای ضربات باز می‌کند و جلوی فعالیت انقلابی سازمان را می‌گیرد. صحنه مبارزه سیاسی هم، مانند صحنه یک جنگ واقعی است. در شرایطی که دشمن حملات متمرکزی را سازمان داده است، نمی‌توان با هرج و مرج و یک رهبری پر از اختلاف دوام آورد. این فقط تشکیلات ما نبود که از این بابت ضربه می‌خورد. به نظر من ضربه‌ای هم که رژیم به پیکار و رزمندگان زد و آنها را متلاشی کرد، نتیجه همین اختلافات و هرج و مرجی بود که در این مقطع با آن رو به رو شده بودند.

جلسه‌ای که قرار بود برای تعیین تکلیف برگزار شود، هرگز برگزار نشد. این جلسه قرار بود در ۶ فروردین سال ۶۱ تشکیل شود. اما رفقا نظام و کاظم در جلسه ۲۴ اسفند ۵۹ حضور نیافتند. کسی از آن‌ها خبر نداشت و معلوم نبود چه اتفاقی افتاده است. رفیق هادی با تلفن مرکز ارتباطات ما که یک مکان توجیهی بود، تماس می‌گیرد و در قراره‌ای که روز ۲۵ اسفند با هم داشتیم، گفت احمد عطاءاللهی تلفن زده و گفته بیا محل قرار. او می‌رود که شاید از رفقا خبری به دست آورد و باز نمی‌گردد. سه عضو مرکزیت در فاصله‌ی سه روز پس از دستگیری و خیانت احمد عطاءاللهی در درگیری با مزدوران مسلح رژیم جان می‌بازند.

جریان ضربه را که دنبال می‌کنیم، متوجه می‌شویم که تمام بخش چاپ و توزیع، مورد یورش رژیم قرار گرفته‌اند. به غیر از سه رفیق مرکزیت، ۵

در تشکیلات اقلیت نمی‌توانست مورد پذیرش قرار گیرد. بنابراین قبل از برگزاری کنگره استعفا دادند. کمیته مرکزی استعفا آن‌ها را نپذیرفت و تصمیم‌گیری را به کنگره محول نمود. آنها در کنگره حضور یافتند، اما پیشنهادات شرکت‌کنندگان را نپذیرفتند و به اتفاق سه عضو دیگر سازمان، کنگره را ترک کردند.

واقعیت این بود که این رفقا با شرایط جدیدی که پس از یورش رژیم در سال ۶۰ پیش آمده بود، تمایلی به ادامه فعالیت در صفوف سازمان را نداشتند. نظرات آن‌ها نیز دیگر هیچ هم‌خوانی با مواضع اقلیت نداشت، بنابراین تصمیم گرفته بودند که سازمان را ترک کنند. دلیل استعفا آن‌ها همین بود. در این جا می‌خواهم به این نکته هم اشاره کنم که گرچه جدایی آن‌ها از موضع راست صورت گرفت و بعداً هم متأسفانه همین مسیر را با سرعت بیشتری ادامه دادند، اما شیوه برخوردشان با سازمان، سیاسی بود و با پرنسیب‌ترین گروهی بودند که از سازمان جدا شدند. نه هو و جنجال‌های تبلیغاتی به راه انداختند و نه ضربه‌ای به سازمان زدند.

در همین مقطع گرایش دیگری در سازمان در حال شکل‌گیری بود که مواضع صریح خود را در کنگره مطرح نمود. نماینده نظری این گرایش فردی به نام رحیم (علیرضا محفوظی) بود که نظرات ترسناکی پیدا کرده بود. در حوزه چاپ که مسئولیت سیاسی آن را بر عهده داشت، توانسته بود نیروهای این بخش را از نظر سیاسی تحت تأثیر قرار دهد و در کنگره، به سازمان اعلان جنگ داد. حرف‌های او هم چیزی نبود، جز تکرار عبارت پردازی‌های پرطمطراق ترسناکی. در ظاهر، در کلی‌گویی، طرفدار انقلاب و فوریت آن بود، اما در همان حال وقتی که به طور مشخص می‌خواست حرف بزند، از موضع انفعال سخن می‌گفت و از راست سر در می‌آورد. به عنوان نمونه بر سر موضع‌گیری در قبال مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت، نظرش این بود که سازمان نباید وارد این ائتلاف شود. بسیار خوب، به استثنای تعدادی بسیار اندک، همه با شرط و شروطهایی که می‌گذاشتند، همین نظر را داشتند. اما وقتی که بحث به این مسئله می‌رسید که خود سازمان در این شرایط چه باید بکند؟ تظاهر به رادیکالیسم کنار می‌رفت و خواستار "استفاده از دوره‌ی تنفس قانونی مابعد سرنگونی توسط لیبرال - دمکرات‌ها" می‌شد. یعنی نظرش این می‌شد که سازمان منتظر بماند تا ائتلاف مجاهدین - بنی صدر قدرت سیاسی را بگیرند و ما از شرایط قانونی که بعد از سرنگونی پیش می‌آید، استفاده کنیم.

به نظر من، ماهیت دیدگاه و گرایش فکری این فرد حتا برای چند نفری که طرفدار مواضع او بودند، روشن نبود، والا من بعید می‌دانم رفیق مبارزی مثل کاظم هرگز می‌توانست یک روز کار و فعالیت مشترک با او داشته باشد. از همین‌رو وقتی که من اصل و نسب دیدگاه او را توضیح دادم، برخی از رفقای طرفدار موضع وی برافروخته شدند و آن را مارک و برجسب نامیدند. بعدها ماهیت دیدگاه او بر تعداد اندکی که تحت تأثیر وی بودند، روشن شد و قضیه پایان یافت. اما در کنگره که بین ۴۳ تا ۴۷ نفر در آن حضور داشتند و به مدت دو هفته در آذر ماه ۶۰ ادامه داشت، در برخی موارد به پیشنهادات و قطعنامه‌های او حتا تا ۳۰ درصد رأی داده شد و البته هیچ یک به تصویب نرسیدند. در این کنگره، قرار ما بر این بود که چون برای نخستین بار کنگره سازمان برگزار می‌شود، باید همه چیز با دو سوم آرا تصویب شود که مورد تأیید اکثریت بزرگ اعضای تشکیلات باشد. این ضابطه در مورد انتخاب کمیته مرکزی هم حاکم بود. قطعنامه‌هایی که کمیته مرکزی قبلی ارائه داده بود، تصویب شدند. جالب این جا بود که وقتی نوبت به انتخاب کمیته مرکزی رسید، هیچ یک از اعضای این گرایش نتوانستند آرای لازم را کسب کنند و پایین‌ترین آن هم رأی رحیم بود که بین ۷ تا ۹ نفر به او رأی داده بودند. این نشان می‌داد که گرچه به برخی از قطعنامه‌های وی تا ۳۰ درصد هم رأی داده شده بود، اما کسی حاضر نبود رهبری تشکیلات را به دست افرادی از نمونه وی بسپارد. در کنگره ۵ نفر نتوانستند آرای بیش از دو سوم را کسب کنند که عبارت بودند از رفیق هادی، نظام، مهدی سامع، محسن مدیر شانه‌چی و خود من. رفیق منصور اسکندری هم که در زندان به سر می‌برد بالاتفاق به عضویت کمیته مرکزی انتخاب شد. در کتاب وزارت اطلاعات گفته شده است که منصور اسکندری هنگام دستگیری سیانور خورد و جان باخت. اما اطلاعاتی که ما داشتیم، منصور دستگیر شد و در زندان بود. او برای سازمان فوق‌العاده با ارزش بود. از همین رو از طریق کانالی که احتمالاً رفیق محسن شانه‌چی پیدا کرده بود، کمیته مرکزی تصمیم گرفت چندین میلیون تومان که در آن زمان پول کلانی بود بپردازد و او را از زندان نجات دهد. پس از منتهی پاسخ داد که در این مورد کاری از دست وی ساخته نیست. بعداً رفقای تشکیلات کردستان از کانال دیگری پیشنهاد کرده بودند که تمام پاسداران و بسیجیانی را که

کمیته کارگری و تدارک امکانات چاپ و تکثیر برای انتشار نشریه کار محدود می‌شد. اما گرایش ترسکیست که از قبل بیانیه انشعاب خود را هم آماده کرده بودند، از یک طرف در حال انشعاب بود و از طرف دیگر تمام تلاش خود را به کار گرفته بود که مانع از حرکت سازمان شود. این گرایش به نظر من چیزی جز این نمی‌خواست که تشکیلات را فلج کند و ادعای عقب‌نشینی‌شان هم چیزی جز فرار به خارج از کشور نبود. اما ما که سال‌ها گفته بودیم رهبران حزب توده در جریان کودتای ۲۸ مرداد، توده‌های حزبی و مردم را رها کردند و در رفتند، هرگز این ننگ را نمی‌پذیرفتیم که بعدها در مورد فدائیان اقلیت چنین قضاوتی شود. برای تصمیم‌گیری‌ها، از مهدی سامع که در کردستان بود خواستیم به تهران بیاید تا ببینیم چه باید بکنیم. در دو جلسه‌ای که در نهم و دوازدهم اردیبهشت داشتیم به توافقی نرسیدیم. پیشنهاد من و سامع این بود که مرکزیت بر اساس صف‌بندی‌های قبل از ضربات ترمیم شود. ضربات پس از کنگره بررسی گردد و برای برگزاری یک نشست تصمیم‌گیرنده یا کنگره اضطراری تدارک دیده شود. اساسنامه مصوب کنگره با توجه به تجربه ضربات قبل از قیام، یک ماده داشت که در آن گفته شده بود، اگر اکثریت اعضای مرکزیت ضربه بخورند، باقیمانده آن‌ها می‌توانند به هر تعداد کمیته مرکزی را ترمیم کنند. گرایش اقلیت مرکزیت هیچ یک از این پیشنهادات را نپذیرفت و اعلام کرد که ما نمی‌توانیم در چارچوب مصوبات کنگره حرف بزنیم، چون آن‌ها را قبول نداریم. در جلسه نهم، اعلامیه‌شان را هم آوردند که در آن خواستار "سازماندهی مستقل خود برای انقلاب" شده بودند. روشن بود، وقتی که تصمیمات و مصوبات کنگره را نمی‌پذیرند، تصمیمات اکثریت مرکزیت و ترمیم کمیته مرکزی را نمی‌پذیرند و خواهان "سازماندهی مستقل خود" گویا "برای انقلاب" هستند، معنای دیگری جز انشعاب ندارد. بالاخره پس از صحبت‌های مفصل پذیرفتند که تا اول تیر ماه صبر کنند تا نیروهای تشکیلات و هوادار با آگاهی از مواضع طرفین تصمیم بگیرند. در نشست تیر ماه تصمیم قطعی گرفته خواهد شد. قرار شد باقیمانده اعضای مرکزیت به کردستان بروند. بخش‌هایی که از لحاظ امنیتی وضعیت مناسبی دارند، به فعالیت خود ادامه دهند و برای بقیه جنبه تدارکاتی و درونی در نظر گرفته شد. تا تیر ماه سه یا چهار شماره ارگان مبارزه ایدئولوژیک علنی نیز انتشار یافت.

من به اتفاق رفقا مستوره احمدزاده (اعظم)، زهرا بهکیش (اشرف)، نسترن (نفیسه ناصری) برای سازمان دادن به وضعیت تشکیلات دست به کار شدیم. کمیته کارگری تهران، رفیق نسترن را به عنوان مسئول کمیته به جای رفیق نظام، انتخاب نمود. رفیق علی جدیدی، مسئولیت تشکیلات کارگری اصفهان و سر و سامان دادن به تشکیلات این منطقه را بر عهده گرفت. رفیق اشرف مسئولیت بخش محلات. اعظم ارتباط با بخش‌های دیگر تشکیلات تا روشن شدن وضعیت در جلسه تیر ماه. رفیق مسعود هم که عضو تحریریه نشریه کار بود و متأسفانه نام واقعی را فراموش کرده‌ام، تدارک انتشارات نشریه را بر عهده گرفت. این رفیق بعداً به هنگام دستگیری سیانور خورد و جان باخت. سپس عازم کردستان شدم. وقتی که به کردستان رسیدم، دیدم که هاشم قبل از تشکیل جلسه، بیانیه‌شان را انتشار علنی داده است. قضیه تمام بود. رهبر این جریان آقای محفوظی (رحیم) هم که قرار بود، خود را برای "انقلاب" سازماندهی کند، همین که به خارج رفت، رسالت خود را پایان یافته دید. صحنه مبارزه را ترک کرد، با مارکسیسم ادعائی اش وداع گفت و پی زندگی شخصی‌اش رفت. بعد از آن که مهدی سامع که به منطقه دیگری در کردستان رفته بود، بازگشت، من هم مجدداً به تهران بازگشتم و از اعضای تشکیلات خواستم در مورد انتخاب چند رفیق برای مرکزیت تا تشکیل یک جلسه وسیع نظر دهند. که فقط در مورد دو نفر، مستوره احمدزاده و حسین زهری نظر دادند. با همین تعداد جلسه مرکزیت را برگزار کردیم، تشکیلات سازمان روال عادی فعالیت خود را از سر گرفت. ارتباط با شهرستانها برقرار شد. نشریه کار انتشار یافت، تشکیلات خارج از کشور نیز سازماندهی شد، تا این که توانستیم در دی ماه ۶۱ پلنوم وسیعی را با حضور مسئولان بخش‌های مختلف که مشتمل بر ۱۰ یا ۱۱ بخش و ارگان تشکیلاتی بود، برگزار کنیم. این پلنوم ضمن تأیید دو عضو جدید مرکزیت و اقدامات انجام گرفته در این چند ماه، رفقا نسترن، اشرف و زهره (زینت میرهاشمی) را به عنوان مشاور برگزید، که با ارزیابی کار آن‌ها بعداً بر اعضای کمیته مرکزی افزوده شوند. رفقا نسترن و اشرف در جریان یک مبارزه قهرمانانه جان باختند. در سازماندهی جدید هرگونه ارتباط اعضای بخش‌های تشکیلات با یکدیگر ممنوع شد و تمام فعالیت‌ها از طریق یک کمیته هماهنگی، صورت می‌گرفت که در واقع

رفیق دیگر از بخش چاپ و توزیع، رفقا جعفر پنجه شاهی (خشایار)، حمید آزادی، محمد علی معتقد (امیر)، یعقوب شکرالهی (عباس) و جواد غفوریان، در درگیری جان می‌بازند و ۵ تا ۶ نفر هم دستگیر می‌شوند. هرج و مرج فاجعه به بار آورده بود.

این گرایش نه فقط از هم گسیختگی را در این بخش تشکیلات ایجاد کرده بود، بلکه به پناهگاهی برای برخی افراد بی روحیه و بی چشم‌انداز تبدیل شده بود که احمد عطاءاللهی فقط یکی از آن‌ها بود.

عطاءاللهی در دی ماه با یک وانت پلاک جعلی دستگیر شده بود و به اداره آگاهی شهرستانی تحویل داده شده بود. حوزه پرسنل انقلابی سازمان در پلیس آگاهی متوجه می‌شود که وی عضو سازمان است. جریان دستگیری او را به کمیته امنیتی اطلاع می‌دهد. امکان فرار وی به این شکل فراهم می‌گردد که یکی از افسران اطلاعات شهرستانی به همراه یک سرباز وی را بیرون آورند و خودشان هم مخفی شوند. بعد از اجرای برنامه فرار، افسر اطلاعات شهرستانی که وی را فراری داد، گزارش می‌دهد که عطاءاللهی در مدتی که بازداشت بود، روحیه‌اش را از دست داده بود. رفیق کاظم که مسئول بخش امنیتی سازمان بود، این گزارش را به مرکزیت داد. اما چرا هیچ اقدامی برای لااقل برداشتن او از مسئولیت مهم چاپخانه مخفی سازمان که تقریباً دو سال برای ایجاد آن کار شده بود، صورت نگرفت؟ دلیل‌اش این بود که کمیته مرکزی نمی‌خواست به اختلافات دامن زده شود و جنجال به راه افتد که افراد این گرایش را تصفیه کرده‌اند. اگر قرار بود تکلیف عطاءاللهی روشن شود، می‌بایستی تکلیف همه افراد این گرایش روشن شود. بعد از ماجرای فرار، رژیم به ویژه برای گیر آوردن ردی از افسر اطلاعات شهرستانی، امکانات خود را بسیج می‌کند. روشن است که یکی از جاهایی که می‌بایستی تحت کنترل مداوم قرار گرفته باشد، خانواده عطاءاللهی بود. چرا که او نام واقعی خود را در جریان بازجویی در اداره آگاهی اعلام کرده بود. کمیته امنیتی سازمان کلاً قدغن کرده بود که در ایام عید اعضای مخفی سازمان با خانواده‌های خود تماس بگیرند. عطاءاللهی اما در نیمه دوم اسفند ماه با مادر خود تماس تلفنی می‌گیرد و با او قرار می‌گذارد. رژیم که تلفن را کنترل می‌کرد، تعقیب و مراقبت را شروع می‌کند، به چاپخانه مخفی و مراکز پخش و توزیع می‌رسد و احتمالاً از آن جایی که نمی‌تواند ردی در جای دیگر از افسر اطلاعات شهرستانی به دست آورد، روز ۲۲ اسفند به چاپخانه مخفی که محل رفت و آمد عطاءاللهی بود حمله می‌کند و بعد هم به مراکز پخش و توزیع. عطاءاللهی این عنصر خائن و پست خیلی سریع می‌شکند و با مزدوران رژیم همکاری می‌کند. روز بعد، رفیق بدالله گل مژده (نظام) که برای سرکشی به یک مغازه توجیهی توزیع نشریات می‌رود، در آن جا با مزدوران رژیم درگیر می‌شود و جان می‌بازد. عطاءاللهی روز ۲۴ اسفند، رفقا کاظم و خشایار را که با وی تلفنی صحبت کرده بودند به چاپخانه می‌کشاند که آنها نیز در آن جا درگیر می‌شوند و جان می‌بازند و روز بعد، ۲۵ اسفند هم رفیق هادی را بر سر قرار می‌کشد که به محض رسیدن وی از آن جایی که رژیم از ورزیدگی نظامی او مطلع بوده، وی را به رگبار می‌بندند. این ضربه‌ای سنگین برای سازمان ما بود، نه از آن رو که یک بخش مهم سازمان ضربه خورده است و یا تعدادی از رفقا جان باختند یا دستگیر شدند. چون قبل و بعد از این ضربه، بخش‌هایی با ده‌ها و صدها نفر ضربه خورده بودند، بلکه سنگینی این ضربه در این بود که به مغز سازمان وارد آمده بود. برجسته‌ترین رفقای ما از دست رفته بودند و جایگزینی برای آن‌ها وجود نداشت و ما از این پس ناگزیر بودیم رفقای را با تجربه و توانایی‌های سیاسی و تشکیلاتی بسیار کمتر جایگزین آنها سازیم.

رژیم برای در هم شکستن روحیه نیروهای سازمان در سراسر ایران، در آخرین روز اسفند ماه اسامی تمام اعضای کمیته مرکزی را که در سال ۶۰ در درگیری جان باخته بودند، رفقا هادی، نظام، کاظم، رفیق سیامک اسدیان که در مهر ماه سال ۶۰ جان باخته بود، رفقا شانه‌چی که چند روز بعد از کنگره در آذر ماه، به هنگام دستگیری سیانور خورد و جان باخت، رفیق منصور اسکندری که در آبان ۶۰ دستگیر شده بود، به اضافه تعداد دیگری از اعضا و کادرهای سازمان را یک‌جا در اطلاعیه‌ای که از رادیو - تلویزیون پخش شد، اعلام کرد و گفت همه در اواخر اسفند کشته و دستگیر شدند. این هم تأثیر بسیار منفی روی تشکیلات بر جای گذاشت، به نحوی که پس از آن مسئولین سازمان در شهرستان‌ها و تشکل‌های هوادار، یکی پس از دیگری به تهران می‌آمدند که ببینند چه شده و چه باید کرد؟

به غیر از چاپ و توزیع، هیچ بخش تشکیلات در این میان ضربه‌ای ندید، و اکنون وظیفه از نظر من، ادامه‌ی حرکت سازمان با جایگزین کردن رفقای دیگر در مسئولیت بخش‌های ضربه خورده بود که فقط به انتخاب مسئول

**نشریه کار - آخرین سؤال هم این است که به طور کلی هدف از انتشار این کتاب چیست و چه اتفاقی رخ داده در حالی که نویسنده یا نویسندگان همه جا تلاش می‌کنند بگویند، چپ‌ها نیرویی نیستند، کسی خریدار حرف‌های آن‌ها نیست و نابود شده‌اند، اما دو جلد کتاب در مورد چریک‌های فدایی خلق منتشر می‌کنند؟**

**رفیق توکل -** پاسخ در همان تلاش‌شان که به آن اشاره کردید، نهفته است. طرح یک مسئله وقتی ضرورت پیدا می‌کند که خود را تحمیل کند. اگر کمونیسم و چپ مسئله‌ای برای رژیم نبود، در آن صورت هیچ نیازی به گفتن این نبود که نیست و نابود شده‌اند. اما همین که می‌گویند، چپ نیرویی نیست و کمونیست‌ها حرف‌های‌شان خریداری ندارند، بیان چیز دیگری جز این‌که هستند و نظرات‌شان "خریدار" دارد، نمی‌باشد. بورژوازی همواره از کمونیسم وحشت دارد. تمام وسایل و امکانات تبلیغی خود را در جنگ علیه آن به کار می‌برد. چون می‌داند، بیان خواست‌ها، آمل و آرزوهای طبقه‌ای است که اکثریت بزرگ جامعه سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد. کارگران حتا وقتی که آگاهی طبقاتی نداشته باشند، به طور غریزی به سوسیالیسم، به نفی استثمار، نفی نظم طبقاتی سرمایه‌داری گرایش دارند. بنابراین در هر حرکت خود، در هر مرحله از پیشرفت مبارزه خود، این گرایش به کمونیسم و چپ را نشان می‌دهند. اگر وزارت اطلاعات و اربابان بین‌المللی آنها میلیون‌ها بار شکست و نابودی کمونیسم را جار بزنند، در این واقعیت تغییری ایجاد نمی‌شود که کمونیسم شکست ناپذیر است. مارکسیسم-لنینیسم یگانه تئوری صحیح و راهنمای عمل بشریت برای نجات از بربریت نظام سرمایه‌داری است.

جمهوری اسلامی، سه دهه، کمونیست‌ها را سرکوب و کشتار کرد. سه دهه وحشیانه‌ترین سرکوب‌ها را علیه سازمان ما به کار گرفت. در طول تمام این سال‌ها اختناق هولناکی را حاکم کرد تا جلوی رشد آگاهی کارگران و زحمتکشان را بگیرد. با این همه در هر حرکت اعتراضی جدی که رخ داد، به عینه دید که باز هم کمونیست‌ها دست اندرکارند. به عینه دید که جنبش‌های اعتراضی به چپ گرایش دارند. به عینه دید که باز هم مواضع و شعارهای فداییان (اقلیت) مطرح می‌شوند. تاکتیک‌های اقلیت مطرح می‌شوند. اعتصاب عمومی، قیام مسلحانه، انقلاب اجتماعی و حکومت شورایی بر سر زبان‌هاست.

پس روشن است که اقلیت برای رژیم به مسئله تبدیل شود و ضرورتاً به مقابله با آن برخیزد. اگر به صفحات این کتاب دقت کنیم، بیش‌ترین حجم نوشته‌ها علیه اقلیت است. اما مسئله چیزی فراتر از اقلیت است. علیه مارکسیسم، علیه کمونیسم است که سازمان ما، فقط یکی از مدافعان پیگیر مارکسیسم - لنینیسم و کمونیسم می‌باشد. از وقتی که اوضاع در ایران بحرانی‌تر شده است، بورژوازی بیش‌تر احساس خطر می‌کند. کافی‌ست که اندکی جنبش اعتلا پیدا کند. تا چپ و کمونیسم به فوریت خود را نشان دهند. دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی اطلاعات دقیقی از گرایش‌های فکری و نظری مردم دارد و می‌داند که اگر اوضاع بحرانی به مرحله حساسی برسد، هر طبقه و قشری با چه گرایش‌ها و مطالباتی وارد صحنه می‌شود. بنابراین روشن است که هدف وزارت اطلاعات از انتشار این دو جلد کتاب چیست. وزارت اطلاعات به ویژه از سازمان‌هایی در هراس است که مردم آن‌ها را می‌شناسند. در میان توده مردم ریشه دارند، ولو این که در لحظه فعلی خود را نشان ندهند. حالا تا جایی که زورش می‌رسد، تلاش می‌کند تا شاید بتواند از طریق امکانات مختلف، از جمله با انتشار همین کتاب‌ها بر ذهنیت توده‌های کارگر و زحمتکش تأثیر بگذارد. اما جمهوری اسلامی اوضاع‌اش وخیم‌تر از آن است که کسی بخواهد تحت تأثیر تبلیغات‌اش قرار گیرد.

ما چه نتیجه‌ای از این تلاش جمهوری اسلامی و وزارت اطلاعات‌اش علیه سازمان و کمونیسم می‌گیریم؟ این نتیجه را که کمونیسم و چپ نفوذ دارند، پایگاه دارند و تا جایی که به سازمان ما ارتباط دارد، باید بر دامنه تبلیغات و فعالیت‌های کمونیستی خود بیافزاییم. باید بر ضرورت انقلاب اجتماعی کارگری و استقرار نظمی سوسیالیستی و شورایی بیش از همیشه تأکید کنیم و در راه تحقق آن‌ها استوار و پیگیر به راه خود ادامه دهیم. سرنگونی جمهوری اسلامی مسئله فوری و روز است، نباید گذاشت که ارتجاع دیگری به جای آن قرار گیرد. راهی برای نجات توده‌های مردم ایران از اسارت، استبداد و بردگی جز انقلاب اجتماعی و سوسیالیستی وجود ندارد. شرایط کنونی جامعه ایران و رشد تضادهای این جامعه پیچیده‌تر از آن است که توده‌های مردم ایران بدون یک انقلاب اجتماعی حتا به آزادی سیاسی دست یابند. به باور من راه میانه‌ای برای توده‌های مردم ایران نیست، یا اسارت و بردگی دائمی یا انقلاب اجتماعی و سوسیالیسم.

(پایان)

ارگان رهبری تشکیلات در داخل بود. با تمام اشکالات و نواقصی که در فعالیت‌های تشکیلاتی و ضربات ناشی از آن وجود داشت، سازمان تنها نیروی فعال سیاسی در نیمه اول دهه ۶۰ بود که به وظایف کمونیستی و انقلابی خود عمل کرد. بخش‌های متعددی در تهران و تعدادی از شهرستان‌ها فعال بودند و علاوه بر کردستان که حضور داشتیم قرار شد یک کانون پارتیزانی در بلوچستان، ایجاد کنیم که سازماندهی آن نیز صورت گرفت. رادیو کار خود را آغاز کرد و تشکیلات خارج هم در دو نوبت با اشغال همزمان چندین سفارتخانه، کنسولگری و دفاتر هواپیمائی جمهوری اسلامی در اعتراض به جنایات رژیم که در یک مورد آن ۲ روز در صدر اخبار خبرگزاری‌های مهم جهان قرار داشت، افشاگری گسترده‌ای را علیه رژیم سازمان داد.

اما این که در این فاصله چه تعداد از رفقای عضو و هواداران سازمان دستگیر شدند، اعدام شدند و یا سال‌ها به حبس محکوم شدند، آمار دقیقی نمی‌توان داد. تعداد رفقای که اعدام شدند یا در درگیری به هنگام دستگیری جان باختند، قطعاً از ۵۰۰ تن متجاوز است و علت این که نمی‌توان آمار دقیق آن را به دست آورد از آن‌روست که سازمان ما یک تشکیلات علنی و قانونی نبود که بتواند رفقای را که با سازمان فعالیت می‌کردند، در جایی نام آن‌ها را ثبت کرده باشد. در بخش محلات تهران صدها تن در این چند سال فعال بودند که تنها مسئولین این بخش در مقاطع مختلف از آن‌ها اطلاعات و آگاهی داشتند که خود این مسئولین هم همگی با اعدام شدند یا در درگیری به هنگام دستگیری جان باختند. علاوه بر این، در تعدادی از شهرها، تشکیلات هواداران سازمان وجود داشت که ما حتا ارتباط تشکیلاتی با آن‌ها نداشتیم. جمهوری اسلامی در هر کجا که آنها را دستگیر نمود، به جوخه اعدام سپرد. تعدادی که دستگیر شده‌اند، هزاران تن بوده‌اند. تنها در سال ۶۰ تعداد دستگیری‌ها در تهران از هزار نیز تجاوز می‌کرد. تشکیلات محلات تهران در طول نیمه اول دهه‌ی ۶۰، از ۵ تا ۶ بار ضربه خود، از هم پاشید و مجدداً تجدید سازماندهی شد. بالاخره هم برای جلوگیری از ضربات در این بخش، رفقای رهبری سازمان در داخل تصمیم گرفتند که این بخش را منحل کنند. چون کنترل آن ممکن نبود. در خوزستان تنها در جریان ضربه فروردین سال ۶۱ ده‌ها تن دستگیر و گروهی اعدام شدند. چندین بار این بخش تشکیلات ضربه خورد. در جریان ضربه بخش کارگری اصفهان در سال ۶۱ لاقلاً ۴۰ تن دستگیر شدند. کمیته کارگری تهران که کمتر از هر بخش تشکیلات ضربه خورده بود، در ضربه سال ۶۴ تعداد دستگیری‌هایش از ۵۰ متجاوز بود. حالا در نظر بگیرید سراسر ایران، گیلان و مازندران، کردستان، آذربایجان، لرستان، اراک، همدان، کرمانشاه، خراسان، اصفهان، خوزستان، شیراز، بوشهر، بندرعباس، بلوچستان و ده‌ها شهر دیگر که در هر کدام از این‌ها نیز چندین بار تشکیلات ضربه خورد و بازسازی شد. وزارت اطلاعات در این کتاب‌اش چه می‌توانست بگوید؟ از وحشیانه‌ترین شکنجه‌های قرون وسطائی سخن بگوید! یا از تیرباران‌های گروهی و به قتل رساندن هزاران انسان! بنا بر این، جای هیچگونه تعجبی نیست که در سراسر این کتاب نمی‌توان حتا اشاره‌ای به یک مورد از این فجایع و کشتارهای وحشیانه و بیرحمانه پیدا کرد.

بگذریم. مقاومت و ایستادگی رفقای ما در برابر ارتجاع‌ها و بی‌رحم برحق و قهرمانانه بود. خواه صدها رفیقی که با سری افراشته در دفاع از آزادی و سوسیالیسم به پای جوخه‌های اعدام رفتند و یا در جریان درگیری با مزدوران رژیم، در یک نبرد نابرابر جان باختند و هزاران رفیقی که پس از تحمل وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها، سال‌ها به بند کشیده شدند و سمبل مقاومت در زندان‌ها بودند. هر انسان مبارزی باید به این ایستادگی و قهرمانی درود بفرستد. بخش بزرگی از این رفقا نیز کارگرانی بودند که تحقق اهداف و آرمان‌های بزرگ خود را در مبارزه‌ی سازمان ما یافته بودند. باید نه فقط قهرمانی و ایستادگی اعضا و هواداران سازمان ما، بلکه تمام مبارزانی را که در برابر ارتجاع‌ها و وحشی‌ایستادند، مبارزه کردند و جان باختند، ستود. این افتخار تاریخی توده‌های مردم ایران است. ما هم به سهم خود افتخار می‌کنیم که تسلیم گرایشاتی که به بهانه عقب نشینی، بر طبل شکست و فرار کوبیدند، نشدیم. سرنوشت آنهایی که ما را برای ادامه مبارزه سرزنش می‌کردند، امروز دیگر بر کسی پوشیده نیست. آنها نه فقط در این سال‌ها حتا یک گام بسیار کوچک در جهت ادعاهای‌شان برای خدمت به جنبش برنداشتند، بلکه بسیاری از آنها فعالیت سیاسی را هم کنار گذاشتند. از ادعاهای مارکسیستی و دفاع‌شان از طبقه کارگر هم چیزی باقی نماند و سیاسی‌ترین‌شان تبدیل به جمهوری‌خواه شدند. اینان مردگان سیاسی‌اند و آنهایی که در این دوران سیاه جان باختند، قهرمانان زنده مبارزات توده‌های ستم‌دیده مردم ایران.

## نقش تشکلات سیاسی راست در استقرار و تحکیم استبداد

کلی گذار از نظم کهنه به نوین را مشخص نماید. واژه های راست و چپ خود دارای یک بار تاریخی هستند. بیش از دوپست سال پیش در انقلاب کبیر فرانسه، دقیقاً روز ۲۸ اوت ۱۷۸۹، نمایندگان که مخالف وتوی شاهانه علیه مجلس مؤسسان بودند در سمت چپ رئیس مجلس نشستند، در حالی که نمایندگان موافق قدرت سلطنتی در سمت راست او قرار گرفتند. از آن دوران این واژه ها دستخوش تحولات فراوانی شدند. هر چند هنوز در همان فرانسه نمایندگان حزب سوسیال - دمکرات یا سوسیالیست در پارلمان همچنان در سمت چپ رئیس مجلس می نشینند و خود را نیز چپ می دانند، اما در این نوشته منظور از چپ، گروه ها، احزاب و سازمان هایی ست که خواستار اقدامات ترقی خواهانه، ریشه ای و انقلابی هستند و راست به مجموعه ای از تشکلات و افراد اطلاق می شود که در استقرار و تحکیم رژیم جمهوری اسلامی مستقیماً نقش بازی کردند، همچون نهضت آزادی (مهدی بازرگان - اولین نخست وزیر)، مجامع اسلامی (ابوالحسن بنی صدر - نخستین رئیس جمهور) و گروه های مختلف وابسته به جبهه ملی و نیز گروه های اسلامی همچون حزب جمهوری اسلامی. در میان گروه های راستی که در تثبیت جمهوری اسلامی و استقرار استبداد اسلامی نقش بازی کردند باید به گروه هایی اشاره کرد که خود را منسوب به چپ می دانستند اما عملاً همگام با تمام نیروهای سنتا راست علیه نیروها، سازمان ها و مردم انقلابی موضع گیری کردند و بدون این که به حاکمیت راه داده شوند با آن همکاری کردند. در تارک این نیروهای چپ قلابی بدون شک حزب توده و سازمان "اکثریت" بیش از دیگران خود نمایی می کنند. واقعیات تاریخی ایران در نیمه دوم دهه پنجاه نشانگر آنند که عموم توده های مردم برای دستیابی به یک زندگی بهتر در زمینه های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به میدان آمدند و رفته رفته با گسترش مبارزات خود خواستار سرنگونی رژیم سلطنتی شاه شدند. جنبش عمومی مردم در حالی رخ داد که رژیم ضدانسانی شاه پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که توسط "سیا" صورت گرفت به تدریج پایه های استبدادی خود را با توسل به دستگاه های مخوف پلیسی همچون "ساواک" تحکیم کرده بود. استبداد شاهنشاهی بیش از همه، نیروهای چپ انقلابی و کمونیست را زیر ضرب گرفت و با دستگیری، شکنجه و اعدام فعالان آن عملاً به ایجاد یک خلاء رهبری در صورت پیدایش یک جنبش فراگیر همچون قیام ۱۳۵۷ اقدام نمود. این خلاء رهبری باید به نوعی پر می شد. متأسفانه این جای خالی را نه یک نیروی مترقی و انقلابی که یک نیروی عقب مانده و ارتجاعی به نام روحانیت توانست پر کند. رهبری یک انقلاب واقعی این چنین به دست یک ضدانقلاب افتاد که عبا و عمامه داشت و نامش خمینی بود. اما او خود یک شبه سر برنیاورده بود و سواى نظریه پردازی هایش برای یک حکومت اسلامی، خود با سرکوب و تبعید روبه رو شده بود. او همچنین این بخت را داشت که در دورانی در صحنه ی سیاسی حضور پیدا کند

که جهان به دو قطب شرق و غرب تقسیم شده بود و دومی با حمایت از او می خواست از گسترش نفوذ اولی جلوگیری به عمل آورد. به همین جهت بود که در کنفرانس گوادلوپ سران بزرگ ترین قدرت های غربی از خمینی و دار و دسته اش حمایت کردند تا مانع رادیکالیزه شدن جنبش توده ای مردم ایران گردند و انقلاب توده مردم را درهم شکستند. شاه رفت، خمینی بازگشت و مردم رادیکال تر از رهبری که خود را به جنبش تحمیل کرده بود با قیام مسلحانه ی ۲۱ و ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ رژیم سلطنتی را سرنگون کردند. حاکمیت جدید که از خواست های واقعی توده هایی که به میدان آمده بودند برنخواسته بود تا مدت ها متزلزل و تثبیت نشده بود. این حاکمیت می توانست در دوره ای نسبتاً طولانی و به ویژه در دوره ای که هنوز موفق نشده بود مردم را به خانه هایشان بفرستد و آنان را از تب و تاب انقلابی بیاندازد دستخوش تحول و حتا سرنگونی شود. رویدادهای تاریخی آن دوران نشان می دهند که مجموعه ی نیروهای راست بورژوازی از گروه های مختلف جبهه ملی گرفته تا گروه های اسلامی همچون نهضت آزادی، بازماندگان فدائیان اسلام، مؤتلفه ی اسلامی و حزب تازه تأسیس جمهوری اسلامی و غیره همگی در پشت حاکمیت جدید قرار گرفتند و آگاهانه و قاطعانه کمر به تثبیت آن بستند. در بیرون حاکمیت نیز گروه های چپ و کمونیستی وجود داشتند که یا به اندازه ی کافی نیرو برای تأثیرگذاری نداشتند یا مانند سازمان چریکهای فدائی خلق ایران که به بزرگ ترین تشکل کمونیستی نه فقط ایران که تمام خاورمیانه تبدیل شده بود با اختلافات درونی مواجه شده بود. اتفاقاً اختلافات سیاسی و ایدئولوژیک و تشکیلاتی که محورشان ارزیابی از ماهیت جمهوری اسلامی و اسلوب برخورد به آن بود منجر به یک انشعاب در خرداد ۱۳۵۹ در این سازمان شد. جناح "اقلیت" رژیم را ارتجاعی و ضدانقلابی ارزیابی کرد و خواهان سازماندهی کارگران و زحمتکشان برای سرنگونی آن شد و جناح "اکثریت" به جمهوری اسلامی اعلام وفاداری و از آن حمایت کرد. اما "اکثریت" در این کارزار تنها نبود و معلمی بهتر از حزب توده نداشت. حزب توده از همان نخستین روزهای استقرار جمهوری اسلامی و سپس "اکثریت" به ویژه پس از انشعاب بزرگ، جزو مهم ترین گروه های راستی بودند که در استقرار و تثبیت جمهوری اسلامی در لباس چپ یاری رساندند. هر چند حزب توده دیگر اعتبار دوران پیش از کودتای بیست و هشت مرداد سی و دو را نداشت و چهره اش بیش از پیش افشاء شده بود، اما به عنوان یک طرز تفکر توانست در محدوده ای اثرات منفی در افکار عمومی داشته باشد. حمایت حزب توده از حاکمان جدید اسلامی در اذهان برخی حمایت چپ و کمونیست از حکام اسلامی بود. اما چه رویدادهایی منجر به استقرار و تثبیت استبداد اسلامی و در یک کلام رژیم جمهوری اسلامی شدند؟ نخستین این رویدادها همان همه پرسی یا referendum جمهوری اسلامی بود که روز ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ برپا شد. در این همه پرسی

ضددمکراتیک فقط یک پرسش مطرح شد: جمهوری اسلامی آری یا نه؟ خمینی خود گفته بود که به جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد رأی می دهد. سازمان چریک های فدائی خلق ایران جزو نخستین تشکلات چپ ایران بود که در مقاله ای با عنوان "چرا در referendum شرکت نمی کنیم؟" که در نشریه "کار" شماره ۴ به تاریخ ۹ فروردین ۱۳۵۸ منتشر شد با توضیح ماهیت ضددمکراتیک این همه پرسی از مردم خواست در آن شرکت نکنند. حزب توده نه فقط در یک اعلامیه خواستار شرکت مردم و رأی آری به جمهوری اسلامی شد بلکه به تبلیغ گسترده شرکت در آن در نشریه خود "نامه مردم" پرداخت. این مقاله در شماره ۳ این نشریه به تاریخ ۸ فروردین ۱۳۵۸ منتشر شد و عنوان "ما چه می گوئیم: یک بار دیگر ما و رفراendum" را داشت.

دومین اقدام مهم جمهوری اسلامی برای تثبیت خود دست و پا کردن یک قانون اساسی بود. در این زمینه جمهوری اسلامی حتا به شکل گیری یک مجلس مؤسسان از نوع سر و دم بریده ی بورژوازی اش هم تن نداد و مجلس خبرگان قانون اساسی را جایگزین آن نمود. در آن دوران هنوز نهادهای تصفیه کننده ی جمهوری اسلامی همچون هیئت های تأیید صلاحیت نامزدها شکل نگرفته بودند، اما سران آن موقع رژیم به رهبری خمینی با مقررات من در آوردی همچون "کسی که در همه پرسی جمهوری اسلامی شرکت نکرده حق ندارد برای قانون اساسی تصمیم بگیرد" تلاش کردند تا مبدا چند نیروی مترقی و پیشرو وارد این مجلس ضددمکراتیک شوند و موفق گردند چند بندی به نفع مردم تدوین کنند. اصولاً رژیم جمهوری اسلامی در همان ابتدای بنیان گذاری اش نشان داد که اگر رفراendum برگزار می کند و اگر دست به تشکیل این مجلس و آن مجلس می زند تنها هدفش مردم فریبی ست و گرگنه شیوه ی تشکیل این مجالس نشان داد که جمهوری اسلامی اعتقادی به دخالت نمایندگان مردم حتا در چارچوب های پارلمانی ندارد و در این رژیم تمام تصمیم ها را یا ولی فقیه مطلق العنان می گیرد یا گروهی از روحانیون که پیش از هر چیز منافع خود و دستگاه عقب مانده ی روحانیت را در نظر دارند و مرجع شان نیز کتب بی محتوا و دگم های دینی بی ربط به زندگی امروزی ست. به هر حال انتخابات ضددمکراتیک مجلس خبرگان قانون اساسی را برگزار کردند که در آن فقط ۷۵ نفر به تدوین و بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی برای ده ها میلیون نفر پرداختند. در این جا هم فقط به احزاب راست سنتی هوادار حکومت همچون حزب جمهوری اسلامی، نهضت آزادی، جبهه ملی یا حزب خلق مسلمان اجازه دادند تا نامزد برای این مجلس ارتجاعی معرفی کنند. تمام این اقدامات ضددمکراتیک، راست های خارج از حکومت همچون حزب توده را از شرکت در به اصلاح انتخابات و سپس رأی مثبت به قانون اساسی بازداشت. در "نامه مردم" شماره ۱۰۵ که به تاریخ ۱۰ آذر ۱۳۵۸ منتشر شد در مطلبی با عنوان "ما در همه پرسی قانون اساسی می گوئیم: آری!" آمده است که "حزب توده از همه اعضاء و هواداران خود و همه مردم ایران دعوت می کند که به

خاطر تحکیم اتحاد همه نیروهای خلقی در نبرد علیه امپریالیسم به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و به خاطر پشتیبانی از رهبری ضدامپریالیستی و خلقی امام خمینی هر چه وسیع تر در فرماندهی قانون اساسی شرکت کنند و به این سند رأی مثبت دهند."

سومین رویداد مهم تاریخی که ظاهراً می‌بایستی به تضعیف جمهوری اسلامی منجر می‌شد اما در عمل به تقویت و تثبیت آن انجامید جنگی بود که تقریباً یک سال پس از تصویب قانون اساسی ارتجاعی اش آغاز شد. این جنگ روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ شروع شد و خمینی و دار و دسته‌های مختلف حامی جمهوری اسلامی همچون مانده‌ای آسمانی به آن نگریستند و در پی نضج نظرات پان‌اسلامیستی و مداخله جویانه رژیم نزدیک به هشت سال به آن دامن زدند تا ظاهراً از کربلا عبور کنند و بیت المقدس را آزاد نمایند! در این جنگ ارتجاعی هشت ساله نزدیک به یک میلیون نفر کشته و زخمی شدند و خسارات بسیار سنگین مالی به مردم هر دو کشور وارد آمد که در واقع قربانی تصمیمات دو رهبر ضدمردمی در عراق و ایران شدند. این جنگ از سوی جمهوری اسلامی به "دفاع مقدس" تعبیر شد و خمینی با فریاد جملاتی همچون "جنگ، جنگ است و عزت و شرف ما در گرو همین جنگ است" عملاً از جنگ برای خاموش کردن صدای مردمی که هر روز بیش از قبل خواستار اجرای مطالبات معوقه خود در پی قیام بهمن ۱۳۵۷ بودند، استفاده کرد. خمینی پس از هشت سال سرانجام مجبور شد که به گفته‌ی خودش "جام زهر" را بنوشد و پایان جنگ را بپذیرد، چرا که در آن مقطع دیگر ادامه‌ی جنگ برای رژیم منفعت سیاسی نداشت و می‌توانست نه فقط با توجه به خسارات مالی و خالی شدن صندوق‌هایش آن را از پای بیاندازد، بلکه توده‌های مردم را نیز به اندیشه‌ی تبدیل جنگ به جنگ داخلی برای برانداختن رژیم نزدیک و نزدیک‌تر کند.

"اقلیت" که در آن زمان با نام سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران فعالیت می‌کرد نخستین سازمان سیاسی چپ بود که در اولین شماره‌ی نشریه "کار" پس از آغاز جنگ ارتجاعی که شماره‌ی ۷۷ این نشریه بود و در تاریخ اول مهر ۱۳۵۹ منتشر شد در مقاله‌ای با عنوان "جنگ دولت‌های ایران و عراق از نظر توده‌های زحمتکش هر دو کشور محکوم است" به موضع‌گیری علیه آن پرداخت. برعکس، سازمان "اکثریت" و معلم نظری اش که "حزب توده" بود وسیعاً به حمایت از جنگ و "دفاع از میهن" دامن زدند و حتی برخی از اعضا و هواداران خود را در جبهه‌های جنگ ارتجاعی قربانی اهداف سیاسی خود در حمایت و پشتیبانی از جمهوری اسلامی نمودند. سازمان "اکثریت" به همین بهانه از مهر ۱۳۵۹ شعار "پاسداران را به سلاح سنگین مجهز کنید" را سر داد و حزب توده نیز فوراً به صورتی همه‌جانبه از جنگ ارتجاعی دو دولت ایران و عراق حمایت کرد. عناوین صفحه‌ی اول تنها یک شماره‌ی "نامه‌ی مردم" که شماره‌ی ۳۴۲ است و به تاریخ ۵ مهر ۱۳۵۹ منتشر شده به اندازه‌ی کافی گویای سیاست این حزب ضد توده‌ای و ضدانقلابی در حمایت از جنگ است. در این

صفحه به "روحیه عالی انقلابی توده مردم - امید بخش پیروزی مسلم بر آمریکا" اشاره شده است که می‌خواهد "تجاوز بعثی‌های عراق" را در هم بشکند. احسان طبری، رهبر و نظریه پرداز حزب توده در همین شماره و صفحه، شعری سروده و آن را به "شهیدان جنگ با تجاوزگران بعثی عراق" تقدیم کرده است. مطلب دیگری با عنوان "باید افکار عمومی جهان را برضد رژیم مزدور بعثی عراق تجهیز کرد" در همین شماره‌ی ارگان مرکزی حزب توده وجود دارد و در یک مطلب دیگر در همین صفحه چنین ادعا شده است که "مردم ایران اقدام خصمانه، تجاوز کارانه و غیرقانونی رژیم بعثی عراق را در لغو یک جانبه قرارداد مرزی به شدت محکوم می‌کنند." در جای دیگری از همین صفحه نقل قولی از "حجت الاسلام سید علی خامنه‌ای" آمده است که در رابطه با جنگ است. در آینده‌ای نه چندان دور همین حجت الاسلام پیش از آن که جایگزین خمینی شود به منصب ریاست جمهوری می‌رسد. نامزد رسمی حزب توده در این دوره‌ی ریاست جمهوری کسی به جز خامنه‌ای نخواهد بود!

این سه رویداد تاریخی که همگی در دو سه سال نخست استقرار جمهوری اسلامی رخ دادند نمی‌توانند منفک از یک دیگر در نظر گرفته شوند همانگونه که سیاست‌های جریان‌های راست سنتی بورژوازی و راستی که خود را منسوب به چپ می‌کند و حتا گروهی از آن خود را حزب طبقه‌ی کارگر می‌داند نمی‌توانند بدون پیوند با استراتژی این نیروها در رابطه با سیاست‌های ضدانقلابی و ضدکارگری‌شان در نظر گرفته شوند. تداوم و پی‌گیری همین سیاست هاست که کار حزب توده و سازمان "اکثریت" را به همکاری با یکی ارتجاعی‌ترین و ضد دموکراتیک‌ترین رژیم‌های معاصر می‌کشاند و آنان را به یاران و همدستان رژیم جمهوری اسلامی در سرکوب کمونیست‌ها و انقلابیون تبدیل می‌کند. حاکمان اسلامی از همه پرس‌رژیم مورد نظرشان، از تدوین قانون اساسی آن و سپس از جنگ استفاده کردند تا پایه‌ها و ارکان نظام خود را تثبیت کنند. نیروهای راست و ضدانقلابی همچون "اکثریت" و حزب توده نیز در خارج از حکومت به استقرار ارتجاع و استبداد، ادامه‌ی نظم سرمایه‌داری و تثبیت رژیم خون‌خوار جمهوری اسلامی یاری رساندند. رژیمی که ده‌ها هزارتن از مبارزین، انقلابیون و کمونیست‌ها را به زندان انداخت و هزاران تن از آنان را در دهه‌ی شصت به جوخه مرگ سپرد و قتل عام کرد. تاریخ و عقربه‌های ساعت را هرگز نمی‌توان عقب کشید. سابقه مبارزاتی سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران موجب شده بود که بخش‌های قابل ملاحظه‌ای از نیروهای کارگری، روشنفکر انقلابی و جوان به گرد آن جمع آیند، اما بحران درونی این سازمان بر اساس یک رشته اختلافات سیاسی - ایدئولوژیک و گرایش "اکثریت" آن به سیاست‌های ضدکارگری و راست حزب توده موجب شد که رژیم جمهوری اسلامی حداکثر سوء استفاده را از این خلاء نموده و با سرکوب که از همان روزهای نخست استقرارش نه فقط در کردستان و ترکمن صحرا بلکه در جای‌جای ایران علیه فدائیان و دیگر نیروهای چپ انقلابی سازمان داد خود را تثبیت نماید. این یک واقعیت تاریخی ست که باید درسی برای آینده باشد.

## از صفحه ۶ چراسال ۶۰

نوب‌آهن در تابستان ۶۰ اعدام شد. در روز ۸ تیر مزبوران انجمن اسلامی به همراه پاسداران در پالایشگاه تهران با ایجاد جو رعب و وحشت تعدادی از کارگران را مضروب ساخته و چند نفر را دستگیر کردند.

در کار شماره ۱۲۰ منتشره در ۷ مرداد با عنوان "کارگران چه می‌گویند"، می‌خوانیم: "از هفته اول تیر موج اخراج در کارخانه‌ها شروع می‌شود. انجمن‌های اسلامی فرصت پیدا می‌کنند با استفاده از جوی که حزب (جمهوری اسلامی) بوجود آورده کارگرانی را که از مدت‌ها قبل شناسایی کرده‌اند برای دستگیری به سپاه پاسداران بدهند. در این مدت تعداد زیادی از کارگران اخراج و دستگیر می‌شوند. در یک روز حدود ۱۵۰ - ۲۰۰ نفر را پاسداران دستگیر می‌کنند. افراد انجمن اسلامی به قسمت‌ها آمده و هر کسی را که چشم‌شان بگیرد با خود می‌برند و به سپاه تحویل می‌دهند. تحت تأثیر جو عمومی و ترس از بیکاری، اعتراضات یکپارچه و مقابله با این اقدامات رژیم به ندرت صورت می‌گیرد" در ادامه این مطلب نیز به دستگیری ۱۵۰ کارگر پارس الکترونیک در پی اعتراض کارگران، اخراج و دستگیری کارگران در کارخانه‌ها از جمله در بنزخاور، تراکتورسازی تبریز، صنایع الکترونیک شیراز و کارخانجات قزوین اشاره می‌گردد.

در پی تحولات بعد از ۳۰ خرداد، از حجم اعتراضات کارگری به شدت کاسته شد. تشکلات دموکراتیک نیز در عمل فعالیت‌هایشان به پایان رسید. همزمان در کردستان، رژیم به جو ارباب و وحشت دامن زد و توانست در همان سال‌های اول دهه‌ی ۶۰ نیروهای مخالف مستقر در کردستان را مجبور به عقب‌نشینی تا داخل خاک کردستان عراق نماید. در آبان سال ۶۴ آخرین ضربه به سازمان ما وارد آمد که در آن بخش کارگری تهران به همراه نیروهای از شاخه‌های شمال و آذربایجان دستگیر شدند.

با نگاهی به روند تحولات پس از قیام، می‌توان به‌خوبی مشاهده کرد که چگونه حکومت اسلامی گام به گام حرکت‌های خود را برای سرکوب سازمان‌های سیاسی، کارگران و زحمت‌کشان و نابودی دستاوردهای قیام شکل و گسترش داد، به گونه‌ای که در نهایت تابستان خونین ۶۰ شکل گرفت. تابستان سال ۶۰ نتیجه‌ی نهایی کشاکش انقلاب و ضد انقلاب بود. کشاکشی که نمی‌توانست ادامه یابد و ضد انقلاب با تکیه بر ابزارهای فراوان خود، تهاجم قطعی را آغاز کرد. گسترش و تعمیق مبارزات کارگران و زحمت‌کشان، توده‌ای شدن سازمان‌های سیاسی کمونیست و انقلابی به حدت تضادها و رویارویی انقلاب و ضد انقلاب افزوده بود. با سرنگونی نظام سلطنتی، ضد انقلابی که در هیبت حکومت اسلامی بر سرکار آمد وظیفه داشت تا برای پاسداری از نظام سرمایه‌داری، تهاجم انقلاب به منافع سرمایه‌داران را خنثا، آن‌ها را سرکوب و تشکلات‌شان را درهم شکند. تمام وقایع بعد از قیام تا تابستان ۶۰ این را ثابت می‌کند.

این گونه بود که حکومت اسلامی با کشتاری که در تاریخ ایران کم نظیر بود، پایه‌های قدرت خود را تثبیت و انقلاب را به طور کامل شکست داد. ضد انقلاب پیروز شده بود و بعد از آن نیز با تقویت نیروهای سرکوب و ادامه جو خفقان به حکومت خود ادامه داد.



## زمینه‌های شکل‌گیری و چرائی از هم پاشی شوراهای کارگری (سال‌های ۶۰ - ۵۷)

برای تشکیل شوراهای کارگری وجود ندارد، اراده گرایانه شورا - یعنی ابزار اعمال قدرت کارگری - ایجاد کند. شوراهای کارگری محصول شرایط معینی هستند و زمانی می‌توانند شکل بگیرند که طبقه حاکم و رژیم سیاسی آن قدرت کنترل جامعه و اعمال اتوریته خود را از دست داده است، جنبش انقلابی اعتلاء یافته، کارگران، حدودی از آزادی‌های سیاسی را به چنگ آورده اند و توازن قوا به سود آن‌ها بر هم خورده است. صرف نظر از نمونه‌های شکل‌گیری شوراها در انقلابات سایر کشورها و تجارب حاصل از آن، انقلاب سال ۵۷ ایران و تجربه شکل‌گیری شوراهای کارگری، برجسته‌ترین و مهم‌ترین نمونه‌ای است که بر این واقعیت صحنه می‌گذارد. در این مقاله می‌خواهیم تجربه شکل‌گیری شوراهای کارگری را در جریان انقلاب و گسترش کمی و کیفی شوراها در فضای بالنسبه دمکراتیک پس از قیام ۲۲ بهمن و همچنین انحلال و از هم پاشی شوراها در جریان سرکوب آزادی‌های سیاسی و تغییر توازن قوا به سود ضد انقلاب را از نزدیک مورد بررسی و مطالعه قرار دهیم.

با آغاز جنبش انقلابی توده‌های مردم که به قیام بیست و دوم بهمن ۵۷ انجامید، کارگران نیز به صورت غیر متشکل و خود به خودی و با طرح شعارها و مطالبات اقتصادی و بعضاً سیاسی وارد عرصه مبارزه شدند. هیچ تشکل واقعی کارگری که خود کارگران آن را ایجاد کرده باشند و بخواد این مبارزات را سازماندهی کند وجود نداشت. سندیکاها و اتحادیه‌هایی که در دوره سال‌های ۲۰ تا ۳۲ ایجاد گشته بود، با کودتای ۲۸ مرداد و ادامه سرکوب و خفقان شاهنشاهی، به تدریج از هم پاشیده و نابود شدند. رژیم دیکتاتوری شاهنشاهی مانند رژیم سرکوب‌گر و ارتجاعی جمهوری اسلامی، حتا فعالیت‌های سندیکائی و اتحادیه‌ای را نیز تحمل نمی‌کرد. بعدها البته سندیکاهائی ایجاد شد که تماماً زیر نفوذ ساواک قرار داشت. نمایندگان سندیکا را ساواک باید برای کاندیداتوری تأیید می‌کرد و سرخ این سندیکاها در دست رژیم و ساواک شاه قرار داشت و اگر در مواردی کارگران مبارزی برای دفاع از حقوق کارگران به سندیکاهای شه ساخته راه می‌یافتند و می‌خواستند حرکتی را به سود کارگران سازمان دهند، فوراً دستگیر و تار و مار می‌شدند و در آن سندیکا بسته می‌شد. البته در مواردی کارگران فعال و آگاه‌تر یک سندیکا، با ایجاد روابطی بین خود و مبارزات مخفی، گاه می‌توانستند دور از چشم ساواک یک حرکت اعتراضی را سازماندهی کنند و توفیقاتی نیز به دست می‌آوردند که در این نمونه سندیکاها در عمل اساساً محفل مخفی کارگران درون سندیکا سازمانده مبارزات و اعتصابات کارگران بودند. معدود سندیکاهائی که ممکن بود کم و بیش دورتر از نفوذ ساواک باشند، چندان فعالیتی نداشتند. با گسترش مبارزات انقلابی در سال ۵۷ است که اندک اندک فعالیت‌های علنی سندیکائی خارج از کنترل ساواک نیز رونق می‌گیرد. اما

همزمان، ضرورت ایجاد تشکل‌های مناسبی که قادر به سازماندهی مبارزات و اعتصابات رو به گسترش کارگری و پاسخگویی شرایط سیاسی جدید باشد، در میان کارگران مطرح و کمیته‌های مخفی اعتصاب شکل می‌گیرند. با گسترش دامنه اعتلاء جنبش انقلابی در نیمه دوم سال ۵۷ (شهریور به بعد) اعتصابات بزرگ کارگری که خواست‌های سیاسی در آن برجسته است، به ویژه در نفت آغاز می‌شود. این اعتصابات در شهرها و بخش‌های مختلف صنعت نفت، همه جا توسط کمیته‌های کارخانه و کمیته‌های اعتصاب سازماندهی می‌شوند. روند رو به رشد مبارزات و اعتصابات کارگری و ملزومات و ضرورت‌های اعتصاب سراسری، تشکل‌های سراسری را به امر مبرم کارگران تبدیل می‌کند. به بیان دیگر شرایط جدید، وظایف جدیدی را در برابر کارگران قرار می‌دهد که انجام آن از عهده هیچ سندیکائی اعم از سندیکای مستقل و یا وابسته به دولت ساخته نبود. بی دلیل نیست که سندیکاهائی که در نفت و در شهرهای مختلف از قبل تشکیل شده بودند، صرف نظر از بی اعتمادی کارگران به این نوع سندیکاها، در عمل نتوانستند دوام آورند و مضمحل گشتند و یا در مواردی با ایجاد تغییراتی در ترکیب آن‌ها، به کمیته‌های اعتصاب تبدیل شدند. بر این زمینه است که کمیته اعتصاب سراسری در نفت، مرکب از نمایندگان کمیته‌های اعتصاب در شهرهای مختلف شکل می‌گیرد. تشکل کمیته‌های اعتصاب، سراسری شدن آن و ناکارائی تشکلات نوع سندیکائی را واضح‌تر از هر جا، در صنعت نفت می‌توان دید. کمیته‌های مخفی و اعتصاب که پیش از قیام به تدریج در نفت شکل گرفت به کمیته سراسری اعتصاب فرارونید. سندیکاهای تحت نفوذ ساواک نیز از هم پاشید و آنچه که تحت عنوان سندیکای مشترک کارکنان صنعت نفت ایجاد شد، آنطور که زنده یاد یداله خسرو شاهی (۱) نیز به آن اشاره کرده است، عملاً متشکل از نمایندگان همین کمیته‌های اعتصاب در شهرهای مختلف بود. کمیته اعتصاب سراسری که در تهران وجود داشت و رهبری اعتصابات و مبارزات سراسری کارگران و کارکنان صنعت نفت را بر عهده داشت، مرکب از نمایندگان کمیته‌های اعتصاب در شهرهای مختلف بود. علاوه بر نفت، کمیته‌های اعتصاب در سایر صنایع کشور، مانند صنایع دفاع، صنایع هواپیمائی و صنایع ماشین‌سازی از جمله در ماشین‌سازی اراک، ماشین‌سازی تبریز، تراکتور سازی تبریز، ماشین‌سازی پارس (اراک)، راه آهن، شرکت واحد و بسیاری دیگر واحدها و کارخانه‌ها ایجاد شد که از ترکیب نمایندگان آن‌ها "کمیته هماهنگی اعتصاب" بوجود آمد. تمامی این کمیته‌های اعتصاب در پروسه رشد و اعتلاء جنبش انقلابی و گسترش اعتصابات کارگری یا پیش و یا بعد از قیام به شوراهای کارگری تبدیل شدند و در دوران پس از قیام به سرعت رشد و گسترش یافتند. آگاهی و تشکل یابی طبقه کارگر، حتا در تلاطمات ماقبل

قیام و خصوصاً پس از گذار جنبش به مرحله موقعیت انقلابی در شهریور ۵۷ به سرعت در حال رشد بود به نحوی که کارگران و به ویژه کارگران صنعت نفت در تجمعات و اعتصابات خود علاوه بر مطالبات صنفی، به نحو برجسته‌ای به طرح مطالبات سیاسی پرداختند. کارگران پالایشگاه آبادان پس از تجمع و صدور قطعنامه‌ای در آبان ۵۷، خواستار آزادی بی قید و شرط زندانیان سیاسی و بازگشت تبعیدیان، لغو حکومت نظامی، انحلال سازمان امنیت و اطلاعات و مجازات عاملان کشتارها شدند. نشریات کارگری، از جمله نشریه سندیکای کارگران شرکت نفت در تیراژ ۵۰۰۰ نسخه چاپ و در میان کارگران پخش می‌شد و انتشار آن تا سال شصت ادامه داشت. رژیم شاه توان کنترل جامعه را از دست داده بود و اقدامات سرکوبگرانه آن نمی‌توانست مانع پیشرفت انقلاب گردد. مبارزات توده‌ای و اعتصابات کارگری گسترش بیشتری یافت، شاه فرار کرد و به رغم اراده خمینی، توده‌های مردم با قیام مسلحانه خود در ۲۲ بهمن ۵۷ طومار رژیم سلطنتی را در هم پیچیدند.

اما هنوز چند روز بیشتر از سقوط رژیم شاه نگذشته بود که کارگران به فرمان خمینی باید به کارخانه‌ها باز می‌گشتند. بازگشت کارگران به کارخانه‌ها و واحدهای تولیدی، شور و حرارت ناشی از قیام را نیز به درون کارخانه‌ها برد. در اکثر واحدهای کارگری و صنایع، کارگران درصدد متشکل شدن خود برآمدند. همه جا صحبت از ایجاد تشکل برای مبارزه و احقاق حقوق کارگران بود. هر جا که پیش از آن کمیته اعتصاب شکل گرفته بود، به شورا تبدیل گردید و این شوراها در بسیاری از کارخانه‌ها و صنایع، کنترل امور را به دست گرفتند. هر جا که هنوز شورا ایجاد نشده بود، کارگران به ابتکار خویش و بنا به نیازهای واحد مربوطه برای ایجاد شورا تلاش و با این شوراها را ایجاد کردند. شوق و اراده کارگران برای گسترش شوراها و در دست گرفتن امور کارخانه‌ها و انجام اقداماتی فوری به سود خویش، به ویژه در واحدهائی که صاحبان و مدیران آن گریخته بودند، روز به روز فزون‌تر و استوارتر می‌شد. در صنعت نفت، نخستین اقدام شوراها، ضبط تمام اموال و دارائی‌های شرکت‌های حفاری خارجی بود. سی هزار کارگر و کارمند این شرکت‌ها، طی حکمی از سوی شورای نفت، به استخدام رسمی صنعت نفت در آمدند. در تمام بخش‌های صنعت نفت، کنترل شوراهای کارگری اعمال می‌شد. عناصر ساواکی و ضد کارگر، شناسائی و اخراج شدند. شوراها تمام امور مربوط به استخدام، اخراج، ترفیع رتبه، افزایش حقوق و امثال آن را در اختیار خود گرفتند. شور مبارزاتی کارگران رها یافته از دوران رکود سیاسی و خفقان و دیکتاتوری شاهنشاهی، در ایجاد و گسترش شوراها و به دست گرفتن ابتکار عمل در کارخانه‌ها به حدی زیاد بود که هنوز یکماه بیشتر از قیام نگذشته بود که صدای بازرگان نخست وزیر دولت نسبت به اقدامات و مواضع کارگران و شوراهای کارگری درآمد که "می‌خواهند صاحب خانه

باشند، همه کاره باشند، تکلیف مدیریت و همه چیز را روشن کنند و...."

در حالیکه خمینی و رئیس دولت موقت وی فرمان پایان انقلاب را صادر می کردند، اما توده های مردمی که با قیام مسلحانه و یورش به مراکز ستم و سرکوب علیه ظلم و ستم و استبداد به پا خاسته، رژیم شاه را به گور سپرده و آزادی های سیاسی و دموکراتیک را به چنگ آورده بودند، سرنوینی رژیم سلطنت را مقدمه ای برای تحولات انقلابی می دانستند و خواستار تداوم و تعمیق انقلاب بودند. بر این زمینه است که فعالیت سازمان ها و گروه های سیاسی کمونیست و انقلابی، ایجاد تشکل های دموکراتیک گسترش می یابد. روزنامه ها و نشریات متعددی آغاز به انتشار می کنند. در کارخانه ها نیز شوراهای کارگری و آگاهی کارگران به سرعت رشد و گسترش می یابد. شوراهای کارگری در واحدها و کارخانه هایی که صاحبان و مدیران آن این مراکز را رها کرده و یا گریخته بودند، فوراً دست به کاری می شوند. راه اندازی این گونه کارخانه ها یکی از اقدامات فوری شوراهای کارگری بود. شوراهای کارگری به رغم موانعی که دولت پیش پای آن ها می گذاشت، کنترل امور این واحدها را به دست گرفتند و بسیاری از کارگرانی را که قبلاً اخراج شده بودند، به سر کار خود باز گرداندند. پیشروی مداوم جنبش کارگری و شوراهای کارگری برنگرانی های رژیم ارتجاعی حاکم به شدت افزود. اقدامات سرکوبگرانه رژیم در عرصه جامعه، یورش به سازمان ها و گروه های کمونیست و انقلابی و مبارزه، یورش به کردستان و ترکمن صحرا و امثال آن، به تضعیف پایگاه حاکمیت در میان مردم منجر گشت. رژیم به تجربه به این موضوع پی می برد که با تداوم فضای سیاسی دموکراتیک، زیر پایش پیوسته خالی و خالی تر می شود. بر تعداد نشریات کارگری که در کارخانه ها و صنایع (از جمله در صنایع دفاع) زیر نظر و رهبری شوراهای کارگران کمونیست انتشار می یافت، افزوده شد. (۲) کارگران و شوراهای کارگری خواهان دخالت در امور سیاسی بودند، اما در هر گام مبارزه و تلاش خود، با موانع و محدودیت های جدیدی از سوی رژیم و عوامل آن در کارخانه ها روبرو می شدند و توهمات اولیه آن ها نیز اندک اندک زائل می شد.

فروهر وزیر کار دولت بازرگان، به منظور مقابله با شوراهای کوتاه کردن دست آنها، در خرداد ۵۸ قانونی را به تصویب رساند که بر طبق آن هرگونه مداخله کارگران و شوراهای کارگری در امور کارخانه منع می شد. ضد انقلاب حاکم نه فقط به هیچیک از خواست های کارگران توجه نمی کرد، بلکه پیوسته موانع جدیدی در راه تحقق مطالبات آنان قرار می داد. از اینرو اعتراضات کارگری که در چند ماه اول پس از قیام در شکل تحصن و مراجعه دسته جمعی به وزارت کار و "دفتر امام" و سایر ارگان های حکومتی تجلی یافته بود، جای خود را به اعتصاب داد. از خرداد ۵۸، اعتصاب به شکل عمده مبارزات کارگری تبدیل شد.

سال ۵۸، مبارزات و اعتصابات طبقه کارگر روند گسترده تری به خود می گیرد. کارگران در جریان مبارزات روزمره خود، بیش از پیش از بند توهمات نسبت به حاکمیت رها می گردند.

اشکال مبارزه کارگری متکامل تر می شود و آگاهی طبقاتی در صفوف کارگران ارتقا می یابد. شوراهای کارگری که سازمانده اصلی این اعتصابات و مبارزات اند، نفوذ و گسترش بیشتری پیدا می کنند. یکی از مطالبات مشترک کارگران پرداخت سود ویژه بود. اعتصابات و مبارزات کارگران به رهبری شوراهای حول این خواست در اواخر سال ۵۸ گسترش یافت. شوراهایی که در جریان مبارزه تجربه اندوخته و روندی تکاملی پیموده و به ضرورت ایجاد شوراهای سراسری پی برده بودند، دست به ایجاد اتحاد شوراهای زدند. اتحاد شوراهای تبریز و گیلان و مناطق دیگر شکل گرفت. در اتحاد شوراهای کارگری گیلان، شوراهای بیش از ۳۰ کارخانه با ۲۵۰۰۰ کارگر متشکل شده بودند. کانون شوراهای شرق تهران، مهم ترین و بیشترین کارخانه های شرق تهران را زیر پوشش داشت. شورای متحد غرب، شامل ده ها کارخانه بزرگ در اطراف تهران و کرج بود و اتحاد شوراهای سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران بیش از ۱۳۰ کارخانه متعلق به این سازمان را در بر می گرفت. اعتصابات کارگری به رهبری این شوراهای در اسفند سال ۵۸ به نحو چشمگیری گسترش می یابد. جنبش کارگری به رغم افت و فروکش نسبی و موقتی در مقاطعی چون حمله به کردستان و اشغال سفارت آمریکا، اما در کلیت خود مسیر بالندهای را طی می کند و شوراهای باز هم گسترش می یابند و تقویت می شوند. توده های کارگر در بطن تحولات جامعه و مبارزات خود، با کسب تجربه و آگاهی، تا میزان معینی به ماهیت ضد کارگری حاکمیت پی می برند و بیش از پیش از آن روی گردان می شوند.

سال ۵۹، سال توطئه های بزرگ حاکمیت علیه شوراهاست. به رغم سرکوب ها و فشارهایی که از لحظه به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی علیه کارگران و شوراهای کارگری اعمال می شد، اما فضای سیاسی نیمه دموکراتیک موجود در این سال ها، هنوز کاملاً مسدود نشده بود. ارتجاع حاکم که این فضا را به زیان خود و به سود شوراهای سازمان های کمونیست و انقلابی می دید، در اردیبهشت ۵۹ یورش گسترده و سازمان یافته ای را به آزادی های دموکراتیک آغاز کرد. طرح حزب جمهوری اسلامی مبنی بر بستن دانشگاه ها و سرکوب دانشجویان که بنی صدر پرچمدار آن شد، به اجرا درآمد و همزمان یورش گسترده و سازمان یافته ای علیه شوراهای کارگری آغاز گشت. شوراهای کارگری تبریز نخستین هدف رژیم و مورد یورش مزدوران آن قرار گرفت. در کارخانه ماشین سازی تبریز، افراد وابسته به انجمن اسلامی، تحت نام "کارگران پیرو خط امام" اطلاعیه ای با مضمون حمله به شورای کارخانه پخش کردند و پس از آن عده معدودی در کارخانه علیه شورا دست به راهپیمائی زدند. پس از این مقدمه، پاسداران همراه با دادستان انقلاب به کارخانه یورش برده و دفتر شورا را مهر و موم کردند. در پی این اقدام ضد انقلابی، ارتجاع حاکم و ایادی آن به شوراهای تراکتور سازی، لیفت تراک، پمپیران، کمیدور و برخی کارخانه های دیگر نیز یورش برد. بعد از حمله به شوراهای کارخانجات تبریز اتحاد شوراهای گیلان آماج ارگان های سرکوب قرار گرفت و به دنبال آن، شورای

صنایع دفاع، شوراهای سازمان گسترش و نوسازی کشور، کانون شوراهای شرق تهران، شوراهای صنعت نفت اهواز، شورای راه آهن تبریز، شورای شرکت واحد و بسیاری از شوراهای دیگر نیز مورد یورش ارتجاع حاکم قرار گرفت و شماری از نمایندگان شوراها نیز دستگیر شدند. سندیکاهایی که در جریان قیام و یا پس از آن شکل گرفته بودند نیز به سرنوشت مشابهی دچار شدند.

یورش گسترده ارتجاع به شوراهای انقلابی اما هنوز به معنای انحلال آن ها نبود. گرچه در جریان این یورش ها، لطمات و آسیب های فراوانی به شوراهای کارگری وارد آمد، اما مقاومت برای حفظ شوراهای و تلاش برای گسترش آن ادامه داشت.

رژیم جمهوری اسلامی از همان آغاز نمی خواست شوراهای کارگری را تحمل کند و با کمونیستی خواندن شوراهای، سعی کرده بود بهانه ای برای یورش و انحلال این شوراهای بترشد، اما توفیقی در این زمینه بدست نیاورد. از سوی دیگر وزارت کار رژیم نیز با تقویت انجمن های اسلامی و دخالت در امور شوراهای صدور بخشنامه، از کارگران می خواست که نمایندگان خود را به هیأت های مؤسس (متشکل از نماینده سپاه پاسداران و وزارت کار) معرفی نمایند تا این هیأت کاندیدای مناسب شوراها را تعیین کند. ارتجاع حاکم از این طریق می خواست شوراهایی ایجاد کند که نمایندگان کارگران به آن راه نیابند و شورا، زنده دولت و وزارت کار آن باشد.

اما این شگرد ارتجاع نیز به نتیجه نرسید و نه فقط نتوانست کارگران را فریب دهد، بلکه در برخی از کارخانه ها، کارگران نمایندگان رژیم و انجمن اسلامی آن را از کارخانه بیرون انداختند. مسأله این بود که شوراهای و تشکل شورایی در میان کارگران و عموم زحمتکشان عمیقاً نفوذ یافته بود. شورا به یک شعار عمل توده ای تبدیل شده بود و رژیم نمی توانست شورا را نفی کند، پس باید آن را از محتوا خالی می ساخت. چنین است که همراه با تهاجم و سرکوب مستقیم شوراهای، سیاست تهی ساختن شوراهای از محتوای انقلابی و ایجاد شوراهای زرد و فرمایشی را نیز در پیش گرفت.

حزب جمهوری اسلامی به منظور گسترش نفوذ رژیم در کارخانه ها، جاسوسی و مقابله با شوراهای واقعی کارگری که در آن ها پیشروترین و آگاه ترین کارگران متشکل شده بودند و سازمان های کمونیست و مبارز نفوذ قابل ملاحظه ای در آن ها داشتند، انجمن های اسلامی را در کارخانه ها تأسیس نمود. خانه کارگر که شاخه به اصطلاح کارگری این حزب بود، وظیفه هدایت انجمن های اسلامی و ایجاد شوراهای اسلامی را بر عهده گرفت. وزارت کار در مرداد ۵۹ جزئیات وظایف و نحوه انتخاب شوراهای اسلامی را اعلام کرد. همزمان با این یورش ها پاره ای از حقوق و امتیازات کارگران از جمله پرداخت سود ویژه را به بهانه طاغوتی بودن این قانون لغو کرد. اعتصابات کارگری در اوائل سال ۵۹ اگر چه به گستردگی ماه های آخر سال ۵۸ نبود، اما شکل اصلی مبارزه کارگران بود. در کنار اعتصاب، اشکال دیگری مانند تحصن، جلوگیری از خروج تولید و ندرتاً

مراجعه به وزارت کار نیز بود. به رغم تمام سرکوب‌ها و توطئه‌ها و به رغم افت نسبی در مبارزات کارگران، اما کارگران به مبارزات خود ادامه داده و اعتصابات کارگری از اواخر تابستان ۵۹ سیر صعودی به خود گرفت. کارگران در جریان مبارزات خود و در رودروئی با ارتجاع حاکم و عوامل آن در کارخانه‌ها، بیش از پیش به لزوم اتحاد و همبستگی و حفظ و گسترش شوراهای خود پی می‌برند و برای آن تلاش و مبارزه می‌کنند. در این مقطع است که جنگ، چون مانده ی آسمانی و فرشته جاتی به داد حکومت می‌رسد. با شروع جنگ ارتجاعی ایران و عراق، بخش‌هایی از توده کارگران را احساس شوونیستی فراگرفت و فضای کارخانه‌ها را سخت تحت تأثیر قرار داد.

با شروع جنگ ارتجاعی ایران و عراق، سواى آنکه احساسات شدید شوونیستی کارخانه‌ها را فراگرفت، آبادان و اهواز به عنوان یکی از کانون‌های مهم مجتمع پترولناریای صنعتی به صحنه اصلی جنگ دولت‌های ایران و عراق تبدیل گردید. افزون بر آن پالایشگاه آبادان در اثر بمباران از کار افتاد و تمام مراکز و پروژه‌های صنعتی در این منطقه یا به حالت تعلیق درآمد و یا کاملاً متوقف گردید. کارگران این واحدها مجبور به ترک محل شده و به خیل آوارگان جنگی پیوستند. جنگ صدمات جدی و جبران‌ناپذیری به شوراهای کارگری و طبقه کارگر وارد ساخت و "برکت"‌های زیادی برای حکومت و سرمایه‌داران به همراه داشت.

به بهانه جنگ، طبقه حاکم از یک سو تلاش‌های خود برای محدود ساختن حقوق صنفی کارگران را فزونی بخشید و از سوی دیگر، گام به گام، جو اختناق و فضای ضد دموکراتیک را با توسل به شیوه‌های سرکوب‌گرانه، در کارخانه‌ها وسعت داد و با صدور آئین‌نامه‌های انضباطی، به یورش علیه شوراها شدت بخشید. جمهوری اسلامی تمام این تعرضات و تعرضات دیگری نظیر این‌ها را، به بهانه شرایط ویژه جنگی بر کارگران تحمیل نمود. مبارزات و اعتصابات کارگران بار دیگر فروکش نمود.

اما جنگ دو دولت بورژوائی و ارتجاعی جز فلاکت و بدبختی چه ثمر دیگری می‌توانست برای کارگران داشته باشد؟ هیچ! از اینرو به رغم آنکه تبلیغات بورژوائی پیرامون دفاع از میهن می‌توانست تا مدتی شور میهن پرستی را در میان بسیاری از کارگران برانگیزد، اما واقعیت‌های سرسخت مبارزه طبقاتی، کارگران را گام به گام در مقابل حاکمیت قرار می‌داد. جنگ جز فقر و فلاکت و کشتار و آوارگی ثمر دیگری برای کارگران نداشت. لذا هر چه دامنه فلاکت ناشی از جنگ بیشتر آشکار می‌شد، بار گرانی و کمبود مایحتاج اولیه نیز بردوش کارگران سنگین‌تر می‌شد و فقر و نارضایتی توده‌های وسیع کارگران و خانواده‌های کارگری فزونی می‌گرفت. جنگ همچنین تعطیل کارخانه‌ها و موج وسیع اخراج‌ها و بیکاری کارگران را شدت بخشید. جریان جنگ اما ماهیت ضدکارگری رژیم حاکم را نیز بیشتر فاش ساخت. طولی نکشید که مبارزات کارگران به رغم اختناق که رژیم در محیط‌های کارگری ایجاد کرده بود، در اشکال مختلفی و عمدتاً در شکل اعتصاب علیه آئین‌نامه

انضباطی و برای افزایش دستمزد آغاز گردید. نطفه‌های نارضایتی از جنگ خود را به شکل مخالفت با پرداخت یک روز حقوق ماهانه که به بهانه کمک به جنگ زدگان از حقوق کارگران کسر می‌شد، نشان داد. اعتصابات کارگری برای دریافت سود ویژه، علیه اخراج‌ها و برای بازگشت به کار اخراجی‌ها، در ماه‌های آخر سال ۵۹ در اکثر کارخانه‌ها و در استان‌های مختلف کشور گسترش یافت و در ده‌ها مورد قرین پیروزی گردید. شوراها، به رغم لطماتی که رژیم و ایادی‌اش بر آن‌ها وارد ساخته بودند، کماکان نقش عمده و ارزنده‌ای را در سازماندهی و پیروزی این اعتصابات ایفا کردند. افزون بر این در جریان همین مبارزات و اعتصابات است که ضرورت حفظ و ایجاد شوراها، بیش از پیش، برجسته می‌شود و چه بسا شوراهای جدیدی نیز از درون این مبارزات بوجود می‌آید.

آغاز سال ۶۰ در واقع با گسترش مبارزات کارگری برای حفظ شوراها و تشکیل شوراهای جدید همراه است. سال ۶۰ ارتجاع و ضد انقلاب حاکم مرحله نوینی را در یورش به شوراها آغاز کرد و تحت عنوان قانونی کردن شوراها، به ترفند جدیدی برای انحلال شوراها متوسل گردید. بدین شکل که یک نفر از سوی وزارت کار و یک نفر از سوی انجمن اسلامی تحت حمایت سپاه پاسداران، به کارخانه‌ها می‌رفتند، شوراها را منحل اعلام نموده و شورای اسلامی تشکیل می‌دادند و سپس این به اصطلاح شورا را "قانونی" اعلام می‌کردند. سیاست انحلال شوراهای واقعی و جایگزینی آن با شوراهای اسلامی به زور سر نیزه را، مزدوران رژیم از کارخانه‌ها و واحدهائی آغاز کردند که شوراها در آن ضعیف‌تر بودند تا پس از درهم شکستن این شوراها، شوراهای انقلابی و قوی‌تر در کارخانه‌ها را به محاصره درآوردند و مقاومت آن‌ها را درهم بکشند. علاوه بر این اقدامات ضد انقلاب علیه شوراهای انقلابی کارگری، اعمال خشونت و سایر اقدامات سرکوبگرانه رژیم علیه توده کارگران نیز افزایش یافت و پاره‌ای از اعتراضات کارگری به خون کشیده شد که از جمله می‌توان به راهپیمایی کارگران شهر صنعتی البرز در ۲۷ خرداد اشاره کرد. رژیم ارتجاعی و سرکوبگر جمهوری اسلامی این راه پیمایی مسالمت آمیز کارگران را به رگبار گلوله بست، بیش از ۱۰۰ کارگر را به قتل رساند، ۵۰ کارگر را مجروح و ۵۰۰ کارگر را بازداشت کرد.

این حد از تهاجم ارتجاع و ضدانقلاب حاکم به کارگران و شوراهای کارگری در زمانی‌ست که هنوز ۳۰ خرداد وقوع نیافته است. بعد از وقایع ۳۰ خرداد، موج گسترده و بی سابقه‌ای از سرکوب و ترور و کشتار انقلابیون و کمونیستها به راه افتاد. جمهوری اسلامی روزانه ده‌ها تن از بهترین و آگاه‌ترین فرزندان مردم را به جوخه اعدام می‌سپرد و برای مرعوب ساختن کارگران و زحمتکشان، اخبار این کشتارها و اسامی اعدام شدگان را در رسانه‌های رسمی اعلام می‌کرد. تهاجم وحشیانه و گسترده ضد انقلاب به تمام بخش‌های جامعه تعمیم یافت. هزاران نفر دستگیر و زندانی و اعدام شدند. ضدانقلابی که به نام انقلاب سخن می‌گفت و حکومت میراند، یورش همه جانبه تری را علیه کارگران و شوراهای کارگری و برای نابودی باقیمانده آزادی‌های

دموکراتیک و سایر دستاوردهای قیام آغاز کرد و ضربات بسیار سنگینی بر پیکر جنبش کارگری وارد ساخت. مزدوران رژیم بی هیچ بهانه یا ملاحظه‌ای، با یورش به کارخانه‌ها و به زور سرنیزه پاسداران، شوراهای کارگری را منحل و نمایندگان کارگران را دستگیر می‌کردند. بسیاری از کارگران آگاه و پیشرو و فعالین شوراها، در هجوم مزدوران رژیم به کارخانه‌ها و بازداشت‌های دسته جمعی، روانه زندان شدند. بسیاری دیگر هنگام ورود به کارخانه، درن سربیس‌های ایاب و ذهاب و یا در هجوم مزدوران به منازل دستگیر و زندانی و در بهترین حالت اخراج شدند. پیشروترین و آگاه‌ترین آن‌ها در خیابان‌ها و کارخانه‌ها ترور شدند و یا به جوخه اعدام سپرده شدند. در طول یک سال پس از ۳۰ خرداد، ۶۰۰۰۰ کارگر اخراج شدند. اگر چه بخشی از این اخراج‌ها به علت توقف و تعطیل کارخانه‌ها بود، اما بخش قابل توجهی از اخراج شدگان، کارگران فعال، آگاه، پیشرو و قدیمی و اعضای شوراهای کارگری بودند که اخراج و پراکنده ساختن آن‌ها، پراکنده شدن شوراهای کارگری را نیز در پی داشت.

پس از حادثه انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی، موج دستگیری‌ها و اخراج‌ها باز هم شدیدتر گردید. شوراهای کارگری در تمام بخش‌ها آماج حملات ضد انقلاب واقع گشت. برای نمونه تنها در پارس الکتریک ۳۰۰ کارگر توسط دژخیمان جمهوری اسلامی دستگیر شدند. شمار زیادی از این کارگران چندین ماه در زندان گرفتار شدند، عده‌ای اخراج و عده‌ای سرگردان و بلاتکلیف شدند. در شهریور سال ۶۰ رژیم شش کارگر آگاه و انقلابی این کارخانه را به جوخه اعدام سپرد که نماینده کارگران در شورای کارخانه نیز در میان آن‌ها بود. ضد انقلاب حاکم گام به گام انقلاب و شوراهای کارگری را عقب راند. شوراهای کارگری در نفت و گاز و پتروشیمی از جمله شورای پالایشگاه تهران، اصفهان، تبریز و شیراز نیز مورد هجوم ارتجاع قرار گرفت. دهم بهمن سال ۶۰ فعالین شورای سراسری کارکنان نفت را مزدوران رژیم شبانه دستگیر نمودند و این شورا نیز که نقش بسیار مهمی در مبارزات و سازماندهی اعتصابات نفت ایفا کرده بود، منحل گردید. برخی از فعالین این شورا، اعدام، برخی دیگر به زندان‌های طولانی مدت محکوم و عده‌ای پس از گذراندن چند سال زندان از کار اخراج شدند. فقط در نفت، ۱۶ تن از بهترین و آگاه‌ترین کارگران و فعالان شوراهای صنعت نفت به دست دژخیمان جمهوری اسلامی به جوخه اعدام سپرده شدند و با در زندان جان سپردند. رفیق محمد علی ابرندی نماینده با سابقه پالایشگاه آبادان و نماینده سندیکای کارگران پروژه‌های آبادان در زندان دچار سگته شد و جان باخت.<sup>(۳)</sup>

سندیکاهای کارگری نیز از گزند یورش گسترده ارتجاع برکنار نماندند. سندیکاهائی که در صنوف خیاط، کفاش، بافنده، فلزکار و مانند آن تشکیل شده بودند، مورد حمله اوباشان و مرتجعین قرار گرفتند، وسائل آن‌ها غارت شد و تعداد زیادی از اعضا و رهبران آن‌ها نیز دستگیر و روانه زندان شدند و اعتبارنامه آن‌ها لغو گردید. تهاجم گسترده ضد انقلاب به شوراهای کارگری

و سایر دست‌آوردهای قیام، پس از خرداد ۶۰، با تعرضات دیگری علیه کارگران و قطع برخی از مزایای کارگری مانند سود ویژه (که هنوز در برخی کارخانه‌ها پرداخت می‌شد)، قطع پاداش، عیدی، حق اولاد و امثال آن همراه شد. افزون بر این‌ها، تحت عنوان و بهانه کمک به جنگ زدگان و "حساب ۱۰۰ امام" و غیره نیز بدون موافقت کارگران از حقوق آنان کسر می‌شد. در زمینه افزایش ساعات کار و زدن از حقوق کارگران نیز فشارهای جدیدی علیه کارگران اعمال گردید که می‌توان به لغو تعطیل پنجشنبه‌ها، زدن از وقت ناهار و استراحت، افزایش شدت کار، برقراری نوبت کاری ۸ ساعته در پالایشگاه‌ها، قطع ده درصد حق کارگاهی کارگران نفت، انجماد دستمزد ها و اخراج‌های گسترده با توسل به ماده ۳۳ قانون کار رژیم شاه اشاره نمود.

البته در برابر این تعرضات طبقه حاکم و رژیم سیاسی آن، مقاومت‌هایی از سوی کارگران بعمل آمد و اعتراضات زیادی نیز در این رابطه صورت گرفت. به عبارت دیگر رژیم نمی‌توانست به سهولت این سیاست‌ها را اجرا کند، کما اینکه در آبان و آذر ۶۰ تقابل کارگران با عوامل رژیم و مزدوران انجمن اسلامی و حزب الهی، در مواردی حتا به انحلال انجمن اسلامی و اخراج آن‌ها انجامید. با در واحدهایی که زیر پوشش صنایع ملی قرار گرفته بود، کارگران عوامل دولت و مدیران عاملی که از سوی رژیم به این واحدها اعزام می‌شدند را به چالش می‌کشیدند و به رغم آنکه به کارگران مهر ضد انقلاب زده می‌شد، اما آن‌ها بهانه‌های رژیم برای انحلال شوراهای و یا جلوگیری از تشکیل شوراهای واقعی را با جسارت رد می‌کردند و از شوراهای خود دفاع می‌کردند. اما این مقاومت‌ها برای حفظ شوراهای دیگر نمی‌توانست مانع روند عقب نشینی شوراهای شود. چرا که شرایط سیاسی و توازن قوا در مقیاس تمام جامعه به سود ضد انقلاب برهم خورده بود. سرکوب و ارباب و کشتار ضد انقلاب، انقلاب را بطور قطعی عقب راند. فضای سیاسی نیمه دمکراتیک که در پرتو آن شوراهای کارگری امکان شکل‌گیری، حیات، رشد و گسترش داشتند به کلی مسدود و خفقان بی‌مانندی بر جامعه حاکم شد. از اینرو علی‌رغم اعتراضات کارگران، ضد انقلاب حاکم با دستگیری و بازداشت و اخراج کارگرانی که در برابر تهاجمات و تعرضات گوناگون طبقه حاکم مقاومت می‌کردند، سیاست خود را به مرحله اجرا گذاشت.

در این‌جا باید این نکته را یادآوری نمود که به رغم تمام سرکوب‌ها و تعرضات طبقه حاکم و به رغم افت و خیزی که در مبارزات کارگری حاصل شده، اما اعتراضات و اعتراضات کارگری حتا در سال ۶۰ و سال بعد از آن و با سال‌های بدتر نیز متوقف نشد. در نیمه دوم سال ۶۰ ده‌ها اعتصاب کارگری رخ داد که با اعتصاب گسترده ایران ناسیونال در آذر ماه به اوج خود رسید. در سال ۶۱ نیز همین روند ادامه پیدا می‌کند که اعتصاب بزرگ ذوب آهن نمونه آن است. با اینهمه در این دوره، اشکال مبارزه کارگری، نظیر کم‌کاری و طومار نویسی به شکل عمده مبارزه تبدیل می‌گردد و خواست‌های کارگری نیز عموماً اقتصادی و کمتر سیاسی ست، که

جلوگیری از کاهش دستمزد، مقابله با سختی و شدت کار، جلوگیری از افزایش ساعات کار در صدر این خواست‌ها قرار دارند و در کنار این‌ها، مخالفت با اخراج‌ها و مزدوران انجمن اسلامی! . مهم‌تر از این‌ها و تنزل سطح مطالبات کارگری، دوره اعتلاء انقلابی پایان یافت و رکود سیاسی حاکم گشت.

با آغاز دوران اعتلاء انقلابی و گسترش دامنه آن از نیمه دوم شهریور ۵۷، توده‌های کارگر و زحمتکش، در مقیاس وسیع و توده‌ای به زندگی فعال سیاسی روی آوردند. طبقه کارگر ایران پرچمدار مبارزه و جنبش شورائی شد تا با ایجاد شوراهای کارگری وظایف جدیدی را که شرایط سیاسی جامعه به ویژه پس از قیام بر عهده آن می‌گذاشت پیش ببرد. کمیته‌های مخفی که در دوران پیش از قیام شکل گرفته بودند، به تدریج به کمیته‌های اعتصاب و کمیته‌های اعتصاب به شوراها تبدیل شدند. کمیته‌های مخفی در شکل سابق خود و بطریق اولی سندیکاها قیل یا بعد از قیام هیچکدام پاسخگوی وضعیت جدید نبودند. چنین بود که شوراهای از درون مبارزات کارگران و از درون کارخانه و ابتکار خود کارگران جوشید و سر برآورد. بر زمینه آزادی‌ها و فضای دمکراتیک پس از قیام این شوراهای در سرتاسر کشور و در ابعاد گسترده‌ای و به شمار تقریباً تمام کارخانه‌ها بزرگ و کوچک گسترش یافت.

شوراهای کارگری، اعمال کنترل و نظارت این شوراهای بر تولید و به دست گرفتن اداره امور کارخانه‌ها، اما، نظم بورژوازی و رژیم جدید پاسدار منافع آن را زیر سؤال می‌برد. نظم و منافع بورژوازی با شوراهای کارگری و اقدامات انقلابی و مستقل کارگران کمونیست در تضاد قرار داشت. سرمایه‌داران بطور دائم از ناامنی در صنایع و کارخانه‌ها شکایت می‌کردند، سرمایه‌گذاری و راه اندازی کارخانه‌های خود را به تعیین تکلیف با شوراهای و تأمین امنیت سرمایه موقوف می‌کردند. رژیم ضد انقلابی حاکم با وجود آنکه از همان نخستین روزهای حاکمیت اش، سرکوب کارگران، شوراهای کارگری و توده‌های انقلابی را آغاز کرد، اما نمی‌توانست جلوی انقلاب را سد کند. انرژی انقلابی رها شده کارگران و زحمتکشان که هر روز عرصه تازه‌ای را به سود خود می‌گشود، به سادگی قابل مهار نبود. پس کشاکش انقلاب و ضد انقلاب ناگزیر شد. تا قبل از ۳۰ خرداد ۶۰ اگر چه ضد انقلاب سعی کرده بود گام به گام انقلاب و شوراهای انقلابی کارگران را به عقب براند یا مانع گسترش این شوراهای شود، اما تناسب و توازن قوا هنوز به ضد انقلاب اجازه نمی‌داد ضربه اصلی و نهائی را بر انقلاب و شوراهای کارگری وارد سازد.

با سلب و سرکوب قطعی آزادی‌های دمکراتیک و کشتار و بازداشت گسترده کمونیست‌ها، انقلابیون و مبارزین در ۳۰ خرداد و بعد از آن، و بالاخره با سلطه کامل اختناق و دیکتاتوری توازن قوا و کشاکش انقلاب و ضد انقلاب، به سود ضد انقلاب برهم خورد. رژیم ارتجاعی حاکم شوراهای کارگری را قلع و قمع نمود و تکلیف انقلاب را یکسره کرد.

با این تحولات، دور دیگری از رکود سیاسی بر جامعه حاکم شد. با از هم پاشی شوراهای و آغاز دوره جدیدی از رکود سیاسی، کارگران بار دیگر

به اشکال دیگری از سازماندهی و ایجاد تشکل متناسب با شرایط سیاسی جدید روی آوردند و به ایجاد تشکل‌هایی از نوع تعاونی‌ها، صندوق‌های همیاری و امثال آن، یعنی تشکل‌های محصور در چارچوب نظم موجود و عموماً قانونی دست زدند. پیشروترین و آگاه‌ترین کارگران علاوه بر استفاده از این گونه تشکل‌ها، با در نظر گرفتن شرایط خفقان و سرکوب و استفاده از پوشش‌های مناسب، میان خود روابط نزدیکی ایجاد نموده و برای سازماندهی مبارزات و اعتصابات کارگری، دوباره سراغ محفل‌ها و کمیته‌های مخفی رفتند!

### زیر نویس‌ها:

- نگاه کنید به خاطراتی از کار و مبارزه کارگران نفت به قلم یدالله خسروشاهی - کتاب پژوهش کارگری شماره ۳ بهار ۱۹۹۹
  - نشریه "پیش‌تاز" در نفت منتشر و به تعداد زیادی در بین کارگران توزیع می‌شد. اغلب مقالات و مطالب نشریه پیش‌تاز توسط کارگران پیشرو تهیه و نوشته می‌شد. مسئولیت این نشریه برعهده کارگران هوادار سازمان بود و پس از انشعاب اکثریت، برعهده رفقای هوادار اقلیت قرار گرفت.
  - "در تاریخ ۱۰/۱۱/۱۳۶۰ فعالین شورای سراسری کارکنان نفت را شبانه دستگیر کردند و شورای نفت منحل شد. عده‌ای از نمایندگان اعدام و عده‌ای به زندان‌های طولانی مدت محکوم شدند. بقیه هم پس از گذراندن چند سالی در زندان، از کار اخراج شدند. در پایان اسامی تعدادی از اعدام شدگان نفت را که به خاطر دارم می‌آورم. یادشان گرامی باد!
  - ابراهیم غریب زاده، کارگر پروژه‌ای در صنایع فولاد اهواز
  - فرج‌الله دشتیانی، کارگر پالایشگاه آبادان
  - جمشید زاده افشار، کارگر پالایشگاه آبادان
  - علی عجم، نماینده کارگران نفت اهواز
  - محمدعلی ابرندی، نماینده سابقه پالایشگاه آبادان و نماینده سندیکای کارگران پروژه‌ای آبادان
  - علی چهارمحالی، نماینده سندیکای کارگران پروژه‌ای آبادان
  - فریدون رمضان زاده، کارمند پالایشگاه آبادان
  - محمد خدنگ، کارمند پالایشگاه آبادان و فارغ‌التحصیل دانشگاه نفت
  - احمد صبوری جهرمی، مهندس نفت آبادان
  - علی‌رضا کبابی، پالایشگاه تهران
  - محمدتقی همجوار، مهندس پالایشگاه تهران
  - محمدحیات روشنائی، پالایشگاه تهران
  - عبدلعمام محمدی، کارگر پالایشگاه آبادان
  - حمید ترکی‌نژاد، پالایشگاه آبادان
  - رضا مرادی، پالایشگاه آبادان
  - محمد شرفی، نفت امیدیه"
- نقل از مقاله "جنبش کارگران صنعت نفت در چشم انداز تاریخی" به قلم یدالله خسروشاهی - کتاب پژوهش کارگری - شماره ۵ - بهار ۲۰۰۱

## زمینه‌های شکل‌گیری و چرایی از هم پاشی شوراهای کارگری (سال‌های ۶۰ - ۵۷)

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

المان  
K. A. K  
Postfach 160531  
60068 Frankfurt  
Germany

دانمارک  
I. S. F  
P. B. 398  
1500 Copenhagen V  
Denmark

سوئیس  
Sepehri  
Postfach 410  
4410 Liestal  
Switzerland

هلند  
Postbus 23135  
1100 DP  
Amsterdam Z.O  
Holland

کانادا  
K.Z  
P.O.BOX 2488  
Vancouver B.C  
V6B 3W7 Canada

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.

شماره حساب:

Gironummer 2492097

نام صاحب حساب:

Stichting ICDR

IBAN:

NL08INGB0002492097

BIC: INGBNL2A

Amsterdam, Holland

شماره فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

<http://72.41.76.218/>

پست الکترونیک E-Mail:

[info@fadaian-minority.org](mailto:info@fadaian-minority.org)

شماره های پیام‌گیر سازمان فدائیان (اقلیت):

0031649953423

در اروپا

00982184693922

در ایران- تهران

ای میل تماس با نشریه کار:

[kar@fadaian-minority.org](mailto:kar@fadaian-minority.org)

**KAR**

Organization Of Fedaian (Minority)

No 603 August 2011

تلاش نموده‌اند و تلاش می‌کنند.

تجربه جنبش کارگری ایران گویای این واقعیت است که نوع تشکل یا تشکل‌هایی که کارگران خود را در آن متشکل می‌سازند، نحوه و درجه فعالیت این تشکل‌ها، رابطه تنگاتنگی با شرایط سیاسی جامعه و توازن قوای طبقاتی دارد. اگرچه هیچ کارگر پیشرو و عنصر آگاه و کمونیستی، تنوع اشکال تشکل‌های کارگری مانند شورا، کمیته، سندیکا و غیره، و استفاده از آن برای پیشبرد اهداف و تحقق مطالبات کارگران را نفی و انکار نمی‌کند، اما هر کارگر آگاهی این را میداند که شرایط و امکان تشکل یا استفاده از این تشکل‌ها همواره به یکسان و در اختیار و اراده کارگران نیست و ضرورت‌های دیگری خارج از اراده و اختیار ماست که شکلی از این اشکال را برجسته‌تر می‌سازد و به آن اولویت می‌بخشد.

هرچند نقش عنصر آگاه و کارگر پیشرو در ایجاد تشکل کارگری محرز و بی چون و چراست، اما این نقش زمانی می‌تواند از قوه به فعل درآید و ثمر دهد که بر یک زمینه عینی استوار باشد. به عبارت دیگر هیچ کارگر پیشرو و عنصر آگاهی نمی‌تواند هنگامی که هنوز شرایط، برفرض

در صفحه ۱۶

در هر سطح و اندازه‌ای برای متشکل شدن ممنوع و غیرمجاز بوده و بیرحمانه سرکوب شده است. با این وجود کارگران ایران هیچگاه از تلاش و مبارزه برای متشکل شدن دست برنداشته و هر آینه کوچک‌ترین روزنه‌ای در دیوار قطور اختناق و استبداد ایجاد شده و موقعیتی دست داده است، طبقه کارگر ایران نیز استعداد و جسارت انقلابی خود را برای متشکل شدن در بعد وسیع‌تر و به نحو روشن‌تری نشان داده و نه فقط در راه ایجاد تشکل‌هایی از نوع سندیکا و اتحادیه و کمیته به منظور پیشبرد مبارزه در راه تحقق مطالبات خود در چارچوب نظم موجود، بلکه در راه ایجاد تشکل سیاسی توده‌ای اخص خود یعنی شوراها که ارگان‌های اعمال قدرت سیاسی این طبقه است نیز تلاش نموده و در این راه، از جان نیز مایه گذاشته است.

کارگر منفرد و متفرق هیچ است و کارگر متحد و متشکل همه چیز! این را کارگران نه در تئوری، بلکه در عمل و در جریان مبارزه علیه سرمایه‌داران آموخته‌اند. از این روست که کارگران در هر شرایطی، به نسبت درجه آگاهی، برای متشکل شدن و مبارزه متشکل،



برنامه های رادیو دمکراسی شورایی در روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه هر هفته پخش می شود.

پخش این برنامه‌ها هر روز از ساعت ۳۰ / ۸ شب به وقت ایران خواهد بود. تکرار آن در ساعت ۲۳ همان شب و نیز ۷ صبح و ۱۲ ظهر روز بعد می باشد. در روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه برنامه‌های روزهای قبل پخش خواهد شد. هم زمان می توانید از طریق:

سایت رادیو دمکراسی شورایی [www.radioshora.org](http://www.radioshora.org)

برنامه های رادیو را دریافت کنید

برای دریافت برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی از مشخصات زیر استفاده کنید:

نام:	Radioshora
ماهواره:	Hotbird 6
زاویه آنتن	۱۳ درجه شرقی
Transponder	۱۵۷
فرکانس پخش:	۱۱۶۴۲۰۰ مگا هرتز
پولاریزاسیون:	افقی
FEC	۳ / ۴
Symbol rate	۲۷۵۰۰

مشخصات پخش ماهواره‌ای برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی را به خاطر بسپارید و به دیگران نیز بگویید.

شماره پیام‌گیر صدای

دمکراسی شورایی:

۰۰۴۵۳۶۹۸۷۲۸۱

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی